دانشگاه فردوسی مشهد

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی


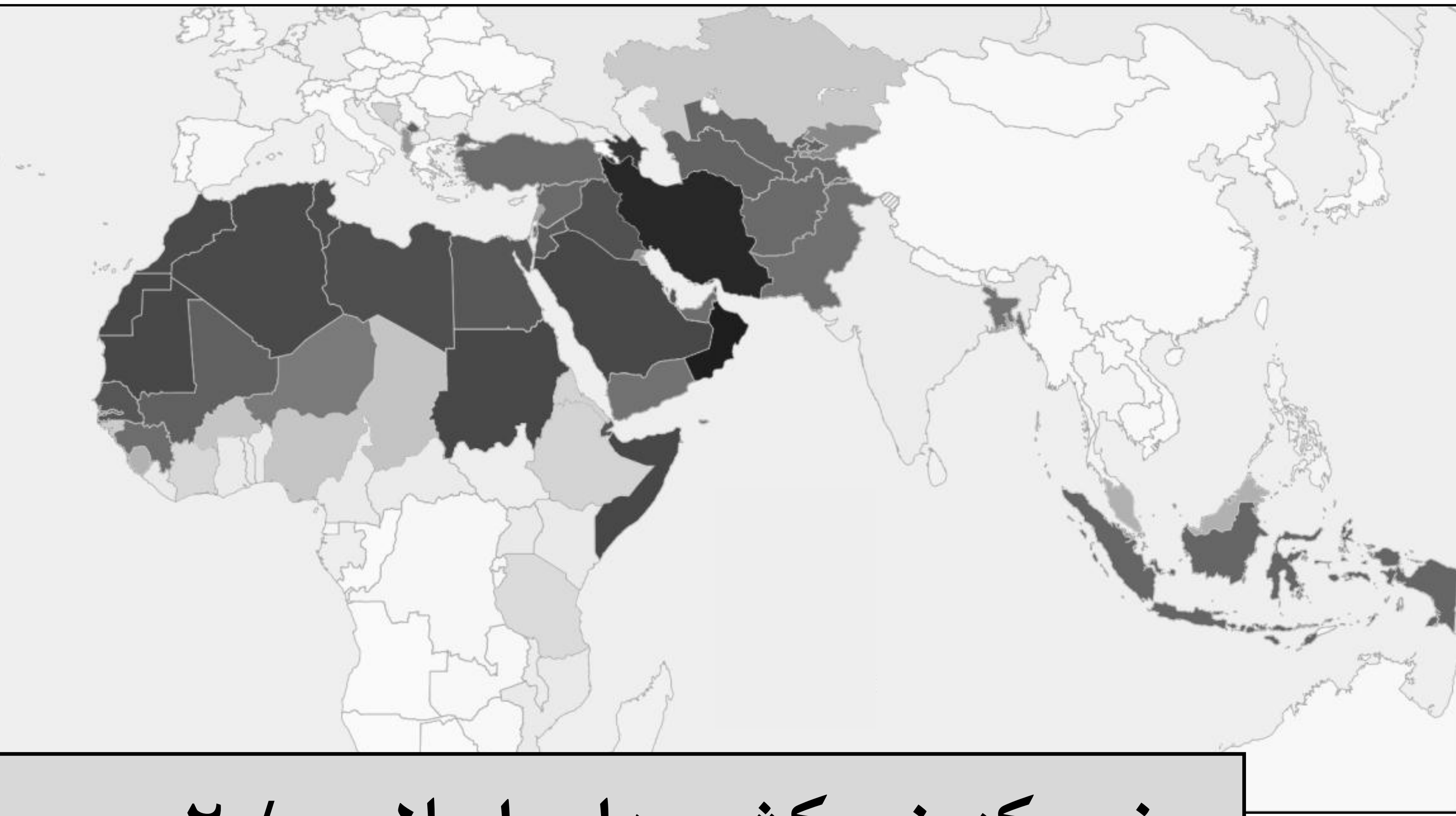

# وضع کنونی کشورهای اسلامی / ۲


دکتر مجتهدی



ویرایش نخست

۱۳۹۲

بسم الله الرحمن الرحیم

**مقدمه**

درس وضع کنونی کشورهای اسلامی یکی از مهمترین و در عین حال پویاترین دروس رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی است. مهم از آن جهت که در عین نیم نگاهی به تاریخ کهن سرزمین‌های اسلامی، به شرایط کنونی این مناطق در قالب کشورهای مسلمان نظر دارد و پویا چون به تعبیر شایع امروز، مشغول رصدکردن اوضاع امروز این کشورهاست. آنچه تدوین متنی درباره وضع کنونی کشورهای اسلامی را دشوار می‌کند، سیر سریع تحولات جهانی و بویژه تحولات کشورهای اسلامی است. می‌توان گفت شاید بیش از نیمی از رخدادها و تحولات قرن اخیر در همین محدوده به وقوع پیوسته است. اکنون باید وقایع سالهای آغازین دههٔ دوم قرن بیست و یکم را نیز بر این دشواری بیافزاییم. تحولاتی که از کشور تونس آغاز شد و دامن بسیاری از کشورهای عربی و مسلمان را گرفت و به بیداری اسلامی یا بهار عربی موسوم شد؛ بی تردید نیاز به منابع جدید را دوچندان محسوس کرده و به تعبیر دیگر، تدریس این درس را در عین جذابیت و تنوع، به پیچیدگی‌هایی دچار کرده است.

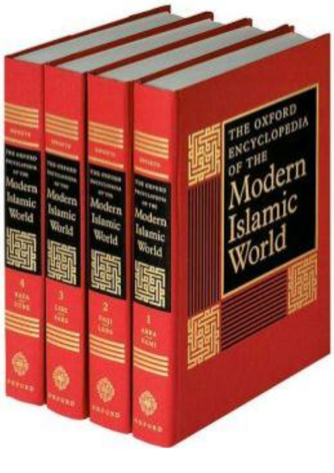


آنچه در این متن فراهم آمده، به کشورهای شمال آفریقا شامل مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش و سودان می‌پردازد و مبتنی بر متون رایجی از قبیل کتاب‌های سبز وزارت امور خارجه است که با چاشنی موادی از منابع اینترنتی رنگ و بویی متفاوت پیداکرده. همچنین با تکیه بر منبعی مهم و به نسبت جدید در این حوزه یعنی *The Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World*، تلاش شده است تا اطلاعات به‌روزتری نسبت به منابع رایج و موجود، در اختیار دانشجویان عزیز قرار بگیرد. بخش‌هایی از متن حاضر با همکاری برخی از دانشجویان محترم رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی آماده سازی شده است که در همین‌جا از ایشان تشکر می‌کنم. امید است با تلاشی دیگر و همکاری اساتید و دانشجویان، متنی کامل‌تر را برای این درس در آینده نزدیک فراهم آوریم.

مهدی مجتهدی

پاییز و زمستان ۱۳۹۲

## فهرست مطالب


مصر ... ۳

لیبی ... ۱۹

تونس ... ۲۷

الجزایر ... ۳۵

مراکش ... ٤٥

سودان ... ۵۰

## مصر

شکل ۱: موقعیت مصر در قاره افریقا

کشور مصر- با مساحت ۱۰۰۱۴۵۰کیلومتر مربع در شمال شرقی قاره آفریقا قرار دارد و شبه جزیره سینا که در قاره آسیا واقع است ، نیز بخشی از قلمرو آن است . مصر- در جنوب دریای مدیترانه و غرب دریای سرخ قرار دارد و از شرق با لیبی و از جنوب با سودان همسایه است مصر- از طریق شبه جزیره سینا و نوار غزه با فلسطین مرز زمینی دارد .

جمهوری عربی مصر از لحاظ وسعت، موقعیت جغرافیایی، تعداد جمعیت و پیشرفت مهم‌ترین کشور عربی می‌باشد. مصر از نظر تاریخی از جمله کشورهای با قدمت تاریخی است.

مصر تنها کشور عربی است که اقتصاد آن نسبت به دیگر کشورهای عربی و آفریقایی پیشرفت چشمگیری داشته است. اکثر جمعیت مصر کشاورز می‌باشند که در دره و یا دلتای نیل یعنی تنها مناطق قابل کشاورزی مصر زندگی می‌کنند. دولت اخیرا اقدام به حفر و احداث کانال و انشعاب آب نموده تا از صحراهای لم یزرع هم بهره‌برداری کشاورزی شود.

شکل ۲: نقشه مصر

از ویژگی‌های خاص موقعیت این کشور همجواری با کشور سودان است. رود نیل تنها منبع آب برای کشاورزی از سودان می‌گذرد، با کمک دو کشور مصر و سودان اقداماتی در رابطه با پروژه‌های سدسازی بر روی این رود و استفاده از آب آن برای مصارف کشاورزی انجام شده است.

همجواری مصر با دریای سرخ و همسایگی باکشورهای لیبی، سودان و فلسطین اشغالی و فرازهای فرهنگی و اقتصادی، حرکت های سیاسی چند دهه گذشته مصر در منطقه و پیگیری استراتژی خاص بعد از مرگ ناصر، تنش‌هایی را در منطقه به وجود آورده است. صلح مصر و اسرائیل و قرارداد کمپ دیوید توسط انور سادات رئیس جمهور وقت مصر باعث گردید که مصر از جامعه عرب طرد گردد. اما بعد از بحران خلیج فارس و حمله عراق به کویت و موضع اتخاذ شده توسط مصر، باعث شد تا موقعیت‌های بازگشت مصر به صحنه فراهم گردد، و دیگر بار مصر به یکی از مهم‌ترین مراکز تصمیم‌گیری سیاسی در منطقه تبدیل شود.

### نقش تعیین کننده هریک از عوامل جغرافیایی و منابع طبیعی

مهم‌ترین نقش تعیین کننده از عوامل طبیعی و جغرافیایی در مصر، کانال سوئز است. این کانال در زمان ناصر ملی اعلام گردید. وجود آن در خاک مصر یکی از بارزترین عوامل تعیین کننده جغرافیایی برای این کشور محسوب می‌شود.

موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی مصر سبب شده این کشور در منطقه خاورمیانه و قاره آفریقا نقش مهمی ایفا نماید. همچنین وجود شهرهای قدیمی در این کشور مانند قاهره واسکندریه بدان اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد. از دیگر موقعیت‌های مهم مصر قرار گرفتن این کشور در منتهی الیه شمال شرقی آفریقا است که قاره آفریقا را به قاره آسیا وصل می‌نماید و در واقع پل ارتباطی بین آسیای غربی و آفریقا و مدیترانه است. از دیگر مشخصه‌های عمده مصر، رود نیل است که بر بسیاری از جنبه‌های زندگی مردم از جمله سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و حتی نظامی تأثیر گذاشته است.

### ادیان و مذاهب

دین رسمی کشور مصر اسلام و اکثریت مردم (۹۴ درصد) پیروان آن می‌باشند. در سال‌های بعد از قرن اول میلادی بیشتر مصری‌ها به مذهب مسیح در آمدند. قبل از فتح مصر توسط مسلمانان، مردم این کشور مسیحی بودند. هنگامی که رومی‌ها در آن کشور حکومت می‌کردند، دین مسیح را رواج داده بودند، همین که قوای فاتح اسلام در سال ٦٤٠

میلادی مصر را فتح کرد، گروه بیشماری از مصریان مذهب اسلام را پذیرفتند و عده کمی از آن‌ها در مذهب مسیح باقی ماندند، که آن‌ها را مسیحی قبطی می‌نامند. قبطی‌ها تنها ٥ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند. سایر ادیان مانند یهودیان و مذاهب دیگر در مصر تعدادشان بسیار کم است.

شکل ۳: پرچم مصر: سه ردیف افقی از بالا به پایین به رنگ قرمز، سفید و سیاه و در وسط یک عقاب طلائی رو به سمت چپ. رنگ‌ها نماد غلبه بر ظلم و ستم(سیاه) از طریق مبارزه خونین (قرمز) به سوی آینده‌ای روشن و پر از صلح (سفید) است

دولت فعلی مصر از سیاست سکولاریسم (غیر مذهبی) پیروی می‌کند. دولتمردان مصر گرچه تظاهر به اسلام می‌کنند؛ اما در عمل چندان پایبند به مذهب نمی‌باشند. در چند دهه گذشته تشکیلات مذهبی مصر (الازهر) در مسائل سیاسی عموما همسو با حکومت بوده و مواضع دولت را مورد تأیید قرار داده است.

هنگامی که مصر به تصرف مسلمانان درآمد، تعالیم اسلامی در مصر با فرهنگ این منطقه آمیخته شد. از این رو تبلور فرهنگ اسلامی در مراسم مختلفی که مردم مصر برپا می‌دارند، مشهود می‌باشد. اعیاد اسلامی، نماز جماعت و جمعه، در تمامی مساجد حتی در خیابان‌ها، در شهرها و روستاها با شکوه خاصی برگزار می‌شود. حلول ماه مبارک رمضان، نماز عید فطر، جشن میلاد پیامبرهمه ساله با تشریفات خاصی انجام می‌شود. همچنین نظر به علاقه شدید مردم مصر به ائمه اطهار، میلاد امام حسین علیه‌السلام و حضرت زینب علیهاالسلام را جشن می‌گیرند. از دیگر ویژگی‌های مردم مصر پایبندی آنان به قرائت قرآن کریم است. در این راستا جلسات قرائت قرآن هر روز در مساجد قاهره به ویژه مساجدی که در جوار مرقد حضرت زینب علیهاالسلام و مقام رأس الحسین علیه‌السلام قرار دارند، برپا می‌گردد. قبطی‌ها هم مراسم مذهبی مثل عید پاک را برگزار می‌نمایند.

طبق آمار رهبران شیعه مصری، جمعیت شیعیان این کشور۱/٥ تا ۲ میلیون تن ذکر شده است که بیشتر آنان در جنوب مصر ساکن اند.

شکل٤ : پرچم مصر میان سالهای ۱۳۳۷-۱۳۰۱ خورشیدی (زمینه سبز با هلال و ۳ستاره سفید)

طلاب علوم دینی در مدارس و مساجدی که به این امر اختصاص یافته به فراگیری آموزش‌های اسلامی مشغولند. اما مهم‌ترین حوزه دینی در مصر الازهر می‌باشد. در این دانشگاه طلاب خارجی و داخلی اشتغال به تحصیل دارند و عده‌ای از داوطلبان خارجی برای تکمیل دروس مذهبی در این دانشگاه ادامه تحصیل می‌دهند. رهبری دینی الازهر یعنی «شیخ الازهر» که از ۱۹۹۶ برعهده شیخ طنطاوی بود، با درگذشت او در سال ۲۰۱۰ با حکم مبارک در اختیار احمد الطیب قرار گرفت.دارد. همچنین رهبری مذهبی قبطی‌ها که از ۱۹۷۱ در دست پاپ «شنوده سوم» بود با درگذشت او در سال ۲۰۱۲ بر عهده اسقف «تاوادروس»، به عنوان صد و هجدهمین پاپ کلیسای ارتدوکس مصر قرار گرفته است.

**اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی**

در قرون معاصر، مصر مهد ظهور اندیشه‌های نوین اسلامی و عربی بوده است. بخش عمده‌ای از موفقیت‌های سید جمال الدین اسدآبادی، بنیان‌گذار اصلاح‌گرایی نوین در اندیشه سیاسی عرب در دوران اقامت او در قاهره حاصل شده است و پس از او رشیدرضا و محمد عبده در صحنه مصر حضور داشته‌اند. در ذکر دیگر اندیشمندان اسلامی باید به سید قطب و حسن البناء اشاره نمود. از دهه ۱۳۳۰ کتاب‌های سید قطب در ایران مورد استقبال قشرهای تحصیل‌کرده قرار گرفت. از اندیشمندان مسلمان لیبرال نیز می‌توان به عباس عقاد که گرایش بسیاری به شیعه داشت و طه حسین اشاره کرد. اخوان المسلمین که مهم‌ترین گروه سیاسی اسلامی در مصر و دیگر کشورهای اسلامی بوده و هست، در مصر تشکیل شد و اندیشه‌ها و افکار خود را به سایر کشورهای اسلامی گسترش داد. در حال حاضر ستون فقرات غالب جنبش‌های اسلامی در جهان، به ویژه در آفریقا را اخوان یا اخوانی‌های سابق تشکیل می‌دهند.

فرهنگ اسلامی مصر بی‌تأثیر از فرهنگ شیعی نیست. حضور فاطمیان در آن دیار موجب شد تا فرهنگ شیعی در آن‌جا نضج گرفته و منتشر شود. اگرچه صلاح الدین ایوبی بر آن شد تا آثار مذهب شیعه را در مصر محو نماید، از آن

زمان شیعیان در اقلیت قرار گرفتند، لکن مصری‌ها کماکان به ائمه اطهار و امامان شیعه عشق می‌ورزند و این علاقه با نظر به زیارتگاه‌ها در مصر کاملا مشهود است که خود نشانه‌ای از تبلور فرهنگ شیعی در ساختار شخصیت انسان مصری است.

آداب و رسوم در مصر مانند دیگر اعراب و کشورهای شمال آفریقا، نشأت گرفته از مذهب است. نظر به رواج مذهب شافعی که از زمان صلاح الدین در مصر انتشار یافت و همچنین آداب و رسوم مذهب شیعه که از زمان فاطمیون در مصر نفوذ پیدا کرد، این آداب و رسوم در بافت اجتماعی مردم مصر تجلی یافته است.

نظام آموزشی

براساس ماده ۲۰ قانون اساسی مصر تحصیلات در سازمان‌های آموزشی دولتی در تمام سطوح مجانی است. تلعیم و تربیت حقی است که توسط حکومت ضمانت شده و در سطوح ابتدایی اجباری است. تعلیمات دینی یک درس اساسی در برنامه کلی آموزشی است. نظام آموزشی به سه مقطع ابتدایی، راهنمایی و متوسطه تقسیم شده و بعد از آن دوره عالی شروع می‌شود.

دوره آموزش عالی در مصر دانشگاه‌های متعددی را به خود اختصاص داده است. در شهر قاهره دانشگاه الازهر، دانشگاه قاهره و عین الشمس و در شهرهای اسکندریه و اسیوط دانشگاه‌های اسکندریه و اسیوط از معروف‌ترین دانشگاه‌های معتبر و قدیمی در این کشور می‌باشند.

دانشگاه الازهر

از قدیمی‌ترین و معروف‌ترین مراکز آموزش عالی در مصر دانشگاه الازهر می‌باشد که هدف آن در ابتدای تأسیس، نشر و تبلیغ شیعه اسماعیلی در زمان فاطمیون بود و اولین دانشگاهی است که در قاهره بنا گردید. بنیاد دانشگاه الازهر توسط فرمانده نیروهای المعز فاطمی در سال ۹۶۹ میلادی گذاشته است و تسمیه الازهر به این دانشگاه انتساب به حضرت فاطمه زهرا عليها السلام دختر گرامی رسول اکرم صلى الله عليه وآله دارد. هم اکنون کار اصلی این دانشگاه در مصر نظارت بر دروس و آموزش‌های مذهبی می‌باشد. دانشجویان علوم دینی از کشورهای اسلامی به صورت بورسیه در این دانشگاه مشغول تحصیل می‌باشند. نقش دیگر این دانشگاه حفظ اسلام و نشر دعوت اسلامی از طریق نمایندگانی است که در داخل و خارج دارد.

سایر مراکز فرهنگی

مصر یکی از کشورهای دیدنی و تاریخی است و دولت برای آثار و حفظ میراث فرهنگی توجه خاصی به مراکز فرهنگی دارد. در این کشور، موزه‌ها، کتابخانه و نمایشگاه‌های متعددی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

موزه مصر، در میدان تحریر شهر قاهره واقع شده که در آن مجموعه آثار فراعنه، پانصد هزار قطعه آثار حک شده از تاریخ مصر قدیم که قدمت آن به هزاران سال قبل برمی‌گردد، یافت می‌شود. این موزه در سال ۱۸۵۸ میلادی تأسیس شد.

موزه بحری (دریایی) قدمت این موزه که در اسکندریه و در قلعهٔ تاریخی قیتبای واقع شده به ۱۵۰۰ سال قبل می رسد. در سال ۱۴۷۹ این قلعه را بنا نمود که منارهٔ آن یکی از عجایب هفتگانه جهان به شمار می رود. موزه در سال ۱۹۶۶ به خاطر تخریب زلزله بازسازی گردیده است.

موزه اسوان که در این شهر واقع شده و مجموعه‌ای از آثار تاریخی را دارا می‌باشد.

کتابخانه‌های قدیم قاهره دارای گنجینه عظیمی از اسناد، منابع تاریخی، آثار فرهنگی و گالری‌های هنری زیادی می‌باشد که هر کدام به نوبه خود از مراکز فرهنگی این کشور محسوب می‌شوند. این کتابخانه خود به نوعی موزه است. دولت مصر سعی دارد تا صنعت توریسم را به یکی از منابع مهم درآمد ارزی تبدیل نماید. در این راستا ضمن استفاده از چشم اندازهای طبیعی کشور، به حفظ جاذبه تاریخی و فرهنگی توجه خاصی مبذول می‌دارد. تعداد جهانگردان که از آثار باستانی و فرهنگی مصر در سال ۱۹۹۱ دیدن کرده‌اند ۲/۸ میلیون نفر بوده است. بخش عمده‌ای از اقتصاد مصر به جهانگردی بستگی دارد. درآمد ارزی حاصله از صنعت توریسم برای دولت مصر قابل ملاحظه و از اهمیت والایی برخوردار است.

مصر از نظر امکانات سیاحتی و آثار تاریخی یکی از کشورهای طراز اول دنیا است، قدمت آثار باستانی این کشور به قرن‌ها قبل باز می‌گردد، برخی از آثار باستانی مصر عبارتند از:

منطقه جیزه: اهرام ثلاثه در آن واقع است. این اهرام از آثار ملوک سه گانه فراعنه (خوفو، خفرع و منقرع) می‌باشد. مجسمه بزرگ ابوالهول یکی دیگر از آثار موجود در جیزه است، که در کنار اهرام و به عنوان نگهبان اهرام ثلاثه از آن نام برده‌اند.

منطقه سقاره: این منطقه همان شهر ممفیس است که روزگاری پایتخت مصر بود.

مسله المطریه: منطقه‌ای است معروف به شهر «اون» مربوط به فراعنه مصر که در یونان آنرا به نام هلیوپولیس می‌شناختند.

- معبد الاقصر: این معبد شهرت جهانی دارد که در آن ستون‌های بلند و قطور، شکل کمربندی دارند و اختصاص به عبادت الهه آمون داشته است.
- مقبره (ضریح) آغاخان: ضریح آغاخان رهبر فرقهٔ اسماعیلیه در قسمت غربی رود نیل بر روی تپه‌ای واقع شده است.
- مسجد عمرو بن العاص: اولین مسجدی که در مصر بنا شد و چهارمین مسجد در جهان است که در سال ۲۱ هجری برابر با ٦٤۲ میلادی در نهایت سادگی بنا گردید.
- مسجد محمدعلی: ساختمانی مرتفع دارد که از بام آن همه نقاط قاهره قدیم دیده می‌شود و عملیات ساختمانی آن در سال ۱۸۳۰ میلادی به سبک عثمانی آغاز گردید.
- دانشگاه الازهر:
- مسجد و مدرسه سلطان حسن: عمارتی اسلامی است که در زمان حسن بن محمد قلادون در سال ۱۳٥٦ میلادی بنا گردید. این مسجد و مدرسه به فراگیری مذهب اسلامی اختصاص دارد.
- مسجد ابن طولون: یکی از بزرگترین مساجد و سومین مسجد در مصر است که مساحت آن ۲٦ هزار متر مربع می‌باشد. این مسجد در دورهٔ حکومت ابن طولون سرسلسلهٔ دولت طولونیه در سال ۸۷۸ میلادی بنا شد.
- مسجد الحسین: در کنار مزاری که گفته می‌شود سر مبارک حضرت امام حسین علیه‌السلام در آن دفن شد مسجدی بسیار بزرگ به نام مسجد الحسین قرار داد.
- مسجد سیده زینب: مرقد مطهر حضرت زینب دختر گرامی حضرت علی ابن ابی طالب علیه‌السلام و خواهر امام حسین علیه‌السلام در این مسجد می‌باشد.
- مسجد الامام الشافعی: این مسجد به عبداله بن ادریس شافعی یکی از ائمه فقهی مذاهب چهارگانه انتساب دارد.
- قلعه صلاح الدین: این قلعه در زمان سلطان صلاح الدین ایوبی در سال ۱۱۷٦ میلادی بنا شده است.
- قلعه محمدعلی: در زمان محمدعلی پاشا بنا گردید، این قلعه بنایی کوچک، اما رفیع و بلند دارد.
- قلعه قایتبای: از مشهورترین قلعه‌ها در زمان الملک الاشرف قایتبای در بالای مناره‌ای در اسکندریه قدیم بنا گردید.

در اسکندریه همچنین برخی از آثار مهم یونانی‌ها و رومی‌ها مانند: موزه یونانی رومی، عمود السواری، حفائر کرم الشقافه و تئاتر رومی به چشم می‌خورد.

- کلیسای ابوسرجه: در کنار موزه قبطی‌ها واقع شده و از آثار قرن چهارم میلادی است.
- کلیسای الست بربارت: مجاور کلیسای ابوسرجه قرار دارد و منتسب به خانم باربارا که به دست پدرش به خاطر پذیرش دین مسیح کشته شد، می‌باشد. تاریخ تأسیس آن به اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم میلادی باز می‌گردد.
- کلیسای مارمینا: یکی از قدیمی‌ترین کلیساهایی است که در شهر اسکندریه واقع گردیده و در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی بنا شده است.
- درخت عذرا: انتساب دارد به حضرت مریم عذرا (ع) که عمر آن به هزار سال می‌رسد و گفته می‌شود حضرت مریم (ع) در سایه آن استراحت فرموده‌اند. مهم‌ترین گورهای مسیحیان مصری در سایه این درخت قرار دارد و زائران به منظور دعای خیر و برکت از آن‌جا دیدن می‌کنند.

**تشکیل حکومت و تحولات آن**

حکومت مستقیم عثمانیان بر مصر ۲/٥ قرن به طول انجامید و عمدتا به دست والیان یا بیگ‌ها (بک‌ها)ی ترک بود. در زمان عثمانیان وضع اداری مصر تغییراتی یافت و اقتصاد آن دچار تحولاتی گردید. در سال ۱۷٦۷ م. علی بیگ مصر را از تصرف امپراتوری عثمانی خارج ساخت و در آن‌جا یک حکومت خودمختار تشکیل داد. در اواخر قرن هیجدهم میلادی ناپلئون در فرانسه روی کار آمد، وی برای آن‌که مقدمات تسلط فرانسه بر مستعمرات انگلستان را فراهم آورد،

دست به کار طرح اشغال نقاط سوق الجیشی جهان شد و در اولین قدم مصر و سپس سوریه را متصرف گردید که در عکس العمل نسبت به آن اتحادی موقت میان انگلستان و عثمانی و حتی روسیه و عثمانی بر ضد فرانسه به‌وجود آمد. ناپلئون در مصر به فکر احداث کانالی افتاد که مدیترانه را به دریای سرخ مرتبط سازد؛ اما در این کار موفق نشد.

شکل ۵: ملک فاروق

همانطور که پیشینیان نیز چندین بار دست به چنین کاری زده و توفیقی به دست نیاورده بودند، در سال ۱۸۰۲م. سرانجام قوای مشترک عثمانی و انگلیس به مصر تاختند و آنرا از دست فرانسویان بیرون آوردند. دولت عثمانی در سال ۱۸۰۵م. نواحی وسیعی شامل مصر و اطراف آن را به یک سردار آلبانیایی ارتش عثمانی به نام محمدعلی داد و وی با عنوان پاشا حکومت مستقل مصر از عثمانی را پایه‌گذاری کرد که سرآغازی بود بر حکومت خدیوهای مصر که تا سال ۱۹۵۲ به طول انجامید. از آخرین شاهان عثمانی نسب، ملک فاروق بود که در زمان او تنش‌های زیادی با انگلیسی‌ها به‌وسیله حزب وفد به‌وجود آمد. این دوران مصادف بود با رشد کامل نهضت صهیونیستی در فلسطین، پس از تشکیل دولت یهود در سال ۱۹۴۸م. در فلسطین اشغالی مصر همگام با دیگر کشورهای عربی به جنگ با اسرائیل پرداخته و توانستند مناطق خارج از نظارت صهیونیست‌ها را تصرف کنند. اسرائیلی‌ها نیز به قوای اعراب حمله برده و توانستند به داخل خاک مصر و لبنان نفوذ کنند و مناطق زیادی را اشغال نمایند. جنگ سرانجام در هفتم ژانویه ۱۹۴۹ خاتمه یافت و چند روز بعد قوای اسرائیل از مصر عقب‌نشینی کردند. در ۲۴ فوریه همان سال معاهده ترک مخاصمه میان مصر و اسرائیل انعقاد یافت که سایر کشورهای عربی نیز با آن موافقت کردند که بر اساس آن قسمتی از غرب فلسطین (نوار غزه) به حاکمیت مصر درآمد. جنگ توأم با شکست در فلسطین و بدبین شدن مردم به ملک فاروق اوضاع را در داخل مصر متزلزل کرد تا سرانجام

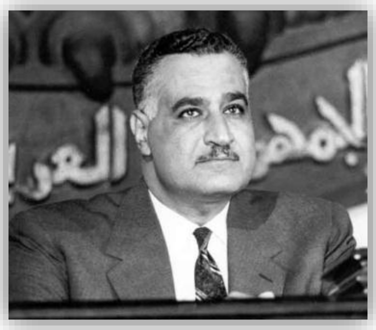
شکل ٦ : جمال عبدالناصر

در سال ۱۹۵۲ یک کودتای انقلابی نظامی به رهبری سرلشکر محمد نجیب و سرهنگ جمال عبدالناصر روی داد و فاروق به ناچار استعفا کرد (۲٦ ژوئیه ۱۹۵۲). رهبران کودتا پسر خردسال فاروق به نام احمد فؤاد را با عنوان فاروق دوم به سلطنت نشاندند. اما در ژوئن ۱۹۵۳ مصر کشوری جمهوری اعلام شد و فاروق و خاندانش تبعید شدند. اولین رئیس جمهور مصر ژنرال محمد نجیب بود که دو سال بعد (۱۹۵۴م.) توسط سرهنگ جمال عبدالناصر برکنار شد. ناصر که معتقد به انترناسیونالیسم عربی و اتحاد میان آن کشورها بود تا زمان مرگش یعنی تقریبا ۱٦ سال رئیس جمهور باقی ماند. ناصر در ژوئیه ۱۹۵٦ کانال سوئز را ملی اعلام کرد و یک سازمان مصری برای اداره آن به وجود آورد.

به دنبال این اقدام، دولت اسرائیل همراه با قوای انگلیس و فرانسه در اکتبر ۱۹۵٦ به خاک مصر در شبه جزیره سینا حمله بردند تا خلیج عقبه را بر روی کشتی‌های اسرائیلی باز کنند. با پیاده شدن چتربازان انگلیسی و فرانسوی و به دنبال یک رشته جنگ‌های شدید (خصوصا مقاومت مردم شهر پورت سعید)، سرتاسر شبه جزیره سینا به تصرف آنان درآمد؛ ولی پس از تهدید شوروی به مداخله نظامی سه کشور متجاوز به آتش بس گردن نهادند و در مارس سال ۱۹۵۷ با فشار شدید سازمان ملل متحد از آنجا خارج شدند. این جنگ در حقیقت دومین جنگ اعراب و اسرائیل بود. در سال ۱۹۵۷ دولت ناصر تمام دارایی‌های دول غرب در مصر را ملی اعلام نمود و کانال سوئز نیز در آوریل همان سال بازگشایی شد. سرانجام سومین جنگ اعراب و اسرائیل به دنبال تجاوز هواپیماهای اسرائیلی به سوریه و ورود سربازان اسرائیلی به شبه جزیره سینا در پنجم ژوئن ۱۹٦۷ آغاز شد و هواپیماهای اسرائیلی با حمله به فرودگاه‌های کشورهای عربی اکثر هواپیماهای آنان را در روز اول جنگ از بین بردند. در عرض چند روز نیز سرتاسر صحرای سینا و تمام طول شرقی کانال سوئز و ارتفاعات جولان در سوریه و نواحی غربی رود اردن و همچنین بیت المقدس توسط نیروهای اسرائیلی اشغال شد. اعراب پس از این شکست مجبور به متارکه شدند و جنگ با پیروزی اسرائیل (که از کمک عمده آمریکا برخوردار بود) پایان گرفت. در سال ۱۹۷۰م. ناصر به دنبال سکته قلبی درگذشت و محمد انور سادات معاون

وی برای یک دوره شش ساله به ریاست جمهوری رسید. سادات پس از رسیدن به قدرت به تدریج از مواضع انقلابی ناصر دور شد و راه انحراف و سازشکاری را در پیش گرفت.

در روز ششم اکتبر (رمضان ۱۳۹۳ قمری)، ارتش مصر با یک حمله غیرمترقبه و حفر نقب در زیر کانال سوئز، ناگهان به نیروهای اسرائیلی واقع در آن سمت کانال حمله برده و پس از شکستن خط دفاعی و مستحکم (بارلو) وارد صحرای سینا شد و نیروهای سوری نیز ارتفاعات جولان را به تصرف خود درآوردند. موشک‌های روسی سام در جریان این جنگ تعداد زیادی از هواپیماهای اسرائیلی را نابود کردند، با کمک‌های سریع آمریکا به اسرائیل موضع آن کشور تقویت شد و اکثر پیروزی‌های به دست آمده از بین رفت. سرانجام با دخالت آمریکا و شوروی جنگ متوقف شد و حل اختلافات برعهده سازمان ملل قرار گرفت.

این جنگ به رغم شکست نهایی مصر، در واقع پیروزی نظامی عظیمی محسوب می‌گشت. زیرا افسانه شکست‌پذیری ارتش اسرائیل را در هم شکست. سرانجام هشت سال پس از جنگ ۱۹۶۷ مجددا در سال ۱۹۷۵ کانال سوئز گشوده شد و اولین کشتی که از آن عبور کرد متعلق به نیروی دریایی ایران بود. (زیرا که رژیم سابق ایران جهت بازسازی کانال مقادیر فراوانی وام به آن کشور پرداخت کرده بود)

سادات پس از جنگ ۱۹۷۳، به تدریج به سمت غرب متمایل شد و در سال ۱۹۷۶ قرارداد دوستی مصر و شوروی را لغو کرد. روابط وی با لیبی نیز رو به تیرگی نهاد. سادات در سال ۱۹۷۷ در میان شگفتی فراوان مردم مصر وجهان عرب، به اسرائیل مسافرت نمود و با این کار خود عملا اسرائیل را به رسمیت شناخت. ادامه این حرکات وی منجر به امضای پیمان صلح بین مصر و اسرائیل معروف به قرارداد کمپ دیوید گردید و سادات به طور یک‌جانبه و در خاک آمریکا این قرارداد را با مناخم بگین نخست وزیر اسرائیل و در حضور کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا امضاء نمود. این عمل خشم کشورهای عربی و مسلمان را برانگیخت و بیشتر کشورهای عربی رابطه خود را با مصر قطع و یا به حال تعلیق درآوردند. برطبق این قرارداد توافق شده بود که اسرائیل اراضی اشغالی شبه جزیره سینا را طی سه سال و سه مرحله (۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲) به مصر واگذار کند (که این مراحل انجام پذیرفت) و در عوض مورد شناسایی قرار گرفته و با وی ترک مخاصمه انجام گردد.

سادات از سال ۱۹۷۸ اقدام به جانشینی سلاح‌های آمریکایی به جای انواع روسی آن نمود و در سال ۱۹۸۰ خود را رئیس جمهور مادام‌العمر مصر اعلام کرد. در همین سال با اسرائیل رابطه دیپلماتیک در سطح سفارت برقرار نمود. او طی سال ۱۹۸۱ کمک‌های نظامی و اقتصادی فراوانی برای رژیم سودان و شورشیان هوادار حسن هابره در چاد ارسال کرد. به دنبال حمله عراق به ایران، مصر کمک‌های شایانی از نظر تسلیحاتی و نیرو به عراق نمود. کلیه این اقدامات سادات با مخالفت مردم کشور روبه رو گشت. از این رو موج مخالفت و شورش و تظاهرات به صورت پراکنده‌ای در مصر آغاز شد و گروه‌های مخالف بر ضد وی اقداماتی انجام دادند.

سادات سرانجام در سپتامبر سال ۱۹۸۱ طی یکی رژه نظامی توسط تیراندازی یکی از نظامیان مصری در حال حرکت از مقابل جایگاه وی کشته شد. عامل اصلی این ترور ستوان خالد اسلامبولی منسوب به گروه اسلامی الجهاد بود که دستگیر و همراه با دیگر دوستان خود محکوم به اعدام شد. بیش از سه هزار نفر دیگر به جرم مخالفت با دولت دستگیر و روانه زندان شدند.

**قانون اساسی و تحولات و ویژگی‌های آن**

انگلستان به طور یک‌جانبه با یک اعلامیه در ۲۸ فوریه ۱۹۲۲م. پایان تحت‌الحمایگی مصر و استقلال آن کشور را اعلام کرد. البته انگلستان حقوق ذیل را کاملا به خود اختصاص داد.

حفظ ارتباطات امپراتوری انگلستان با کشور مصر

دفاع از مصر هنگام تجاوز یا مداخله خارجی

حفظ منافع خارجیان و اقلیت‌ها در مصر

مسئله سودان

در ۲۲ اکتبر ۱۹۳۰ شاه قانون اساسی جدید را آماده و در همان زمان قانون انتخابات اصلاح شده را برای نظام رأی گیری غیر مستقیم معرفی کرد. این اقدامات برای عقیم گذاشتن تلاش حزب وفد برای تشکیل دولت و تعیین یک دیکتاتور تحت اختیارات سلطنتی صورت گرفت. البته در اثر فشار زیاد ناسیونالیست‌ها، شاه قانون اساسی استبدادی

سال ۱۹۳۰ را لغو نمود و در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۵ قانون سال ۱۹۲۳ را (مجددا) مجری کرد. در ۲۳ آگوست ۱۹۳٦ معاهده مصر و انگلستان در لندن امضاء شد.
در ۲۲ سپتامبر ۱۹۳٦ این معاهده توسط پارلمان مصر به تصویب رسید و بدین ترتیب طلیعه استقلال مصر آشکار شد. بر این اساس و تقاضای انگلستان در ماه مه ۱۹۳۲ جلسه ویژه جامعه ملل تشکیل شد و به اتفاق مصر را به عضویت برگزیدند. در ۸ مه ۱۹۳۷ کنفرانسی در مونرو با شرکت نمایندگان مصر و تمام قدرت‌های سرمایه‌داری تشکیل شد و در مورد قرارداد جدیدی که در ۱۵ اکتبر به تصویب پارلمان مصر رسیده بود به توافق رسیدند. بر اساس این قرارداد سیستم کاپیتولاسیون که میراث گذشته بود فسخ شد و مصر بر تمام ساکنان در خاک این کشور حق کامل قضایی و مالیاتی به دست آورد. لیکن برای غیر مصریان در قاهره و اسکندریه تشکیل دادگاه‌های مختلط برای ۱۲ سال آینده تمدید می‌شود؛ ولی این دادگاه‌ها فقط مجاز به استفاده از قوانین مصری هستند.
با شعله ور شدن جنگ جهانی دوم، مصر اهمیت استراتژیک پیدا کرد و قدرت‌های بزرگ در به دست آوردن موقعیت نفوذی در دولت مصر با یکدیگر به رقابت پرداختند. گرچه انگلستان بر طبق معاهده ۱۹۳٦ م. پایگاه قانونی در کشور مصر داشت. بسیار مشخص بود که شاه و چند تن از مشاورانش نسبت به قدرت‌های محوری تمایل داشتند.
موقعیت و نفوذی که پادشاهی انگلستان در دوران حکومت ملک فواد از آن بهره می‌جست در زمان حکومت جانشین وی، ملک فاروق تاحد قابل ملاحظه‌ای کاسته شد. بعد از جنگ جهانی دوم، مصر در مقابله با تأسیس حکومت یهودی در فلسطین که در نتیجه آن خاک این کشور از هزاران آواره عرب لبریز شد، با یکی از مشکلات بزرگ در طول تاریخ خود روبه رو گردید.
در سال ۱۹٤۸، ملک فاروق به ارتش دستور براندازی حکومت یهودی را داد، ولی به سبب فقدان تدارکات کافی این حرکت به شکست ارتش منجر شد. دلیل دیگر این شکست سرهم بندی و قصور سیاستمداران در تدارک ارتش با تجهیزات ناقص اعلام شد. شاه و دولت که آبرو و موقعیتی ضعیف داشتند حمایت بسیاری از مردم را به سبب این حقارت و شکست که نیروهای مسلح مصر تحمیل کرده بود از دست دادند. در سال ۱۹٤۹، یازده افسر ارتش با هدف انجام کودتا در کشور، «انجمن افسران آزاد» را تأسیس کردند.
در همین حال دولت با لغو اتحاد ۱۹۳٦ بین مصر و انگلستان و تقاضای تخلیه فوری نیروهای انگلیسی از حوزه کانال سوئز، سعی در جلب حمایت عمومی می‌کند. انگلستان این تقاضا را رد کرده و بدین ترتیب پادگان‌های انگلیسی هدف حملات ناسیونالیست‌ها قرار گرفت. در ۲۵ ژانویه ۱۹۵۲، سربازان انگلیس در یک حمله ناگهانی چند پلیس مصر را به قتل رساندند، روز بعد آشوب‌های مهمی در قاهره رخ داد، شاه ارتش را به خیابان‌ها فرستاد و حدود ٦ ماه شرایط آشوب‌زده‌ای حاکم بود، سرانجام در ۲۳ جولای ۱۹۵۲، ارتش مصر با الهام گیری از «انجمن افسران آزاد» کودتا کرد و ملک فاروق به نفع پسر کوچکش مجبور به کناره‌گیری شد. اگرچه شورای بازسازی در اوت ۱۹۵۲ تشکیل شد؛ ولی قدرت واقعی در دست شورای فرماندهی انقلاب به رهبری ژنرال نجیب باقی ماند.
در ۱۸ ژوئن ۱۹۵۳ سرانجام سلطنت نابود و ژنرال نجیب به عنوان رئیس جمهور و همچنین نخست‌وزیر مصر اعلام شد. البته عملا سرهنگ عبدالناصر بود که زمام حکومت را به دست می‌گرفت؛ هر چند ژنرال نجیب به عنوان رئیس جمهور و در ۸ مارس ۱۹۵٤ به عنوان نخست‌وزیر و رئیس شورای انقلاب در قدرت ابقا شد، در هر حال سرانجام در ۱٤ نوامبر ۱۹۵٤ ژنرال نجیب از ریاست جمهوری خلع و در منزل خود بازداشت شد و ناصر جای او را گرفت. در ژوئن ۱۹۵٦ هنگامی که قانون اساسی جدید به رأی دهندگان ارائه شد عبدالناصر با اکثریت آرای مردم به ریاست جمهوری انتخاب گردید.
در سال ۱۹۵٦ بر اساس قانون اساسی، مقدمات انتخابات مجمع ملی با ۳۵۰ عضو که از طرف یک حزب واحد یعنی اتحاد ملی کاندید می‌شدند فراهم شد.
این قانون اساسی، مصر را یک کشور مسلمان می‌داند که حکومت جمهوری دمکراتیک آن به وسیله رئیس جمهور که رئیس دولت و نیز رئیس حکومت می‌باشد اداره خواهد شد. مهم‌ترین ماده در این قانون اساسی، اجازه برگزاری رفراندم به صلاحدید رئیس جمهور در مورد هر موضوع اساسی که منافع کشور را دربرداشته باشد، بود. رئیس جمهورهای آینده را مجمع ملی کاندید نموده و با یک رفراندوم عمومی تثبیت خواهند شد.

در اکتبر – نوامبر سال ۱۹۵٦، به دنبال ملی شدن کمپانی کانال سوئز در ۲٦ جولای ۱۹٦۵ مصر هدف تجاوز و اشغال بخشی از سرزمین خود توسط عملیات مشترک انگلیس، فرانسه و اسرائیل قرار گرفت. در دوم نوامبر ۱۹۵٦ تحت نظارت سازمان ملل آتش‌بس برقرار و تخلیه نیروهای متجاوز به ترتیب در ۲۲ دسامبر ۱۹۵٦ و ۹ مارس ۱۹۵۵ تضمین شد.
در اول فوریه ۱۹۵۸، مصر و سوریه اتحاد خود را برای تشکیل جمهوری متحده عربی اعلام کردند. مردم دو کشور به این اتحاد و ژنرال ناصر به عنوان اولین رئیس جمهور رأی مثبت دادند. ۵ مارس ۱۹۵۸، قانون اساسی جمهوری متحده عربی اعلام شد، این قانون دو شورای اجرایی را به ترتیب در سوریه و مصر پیش بینی کرده بود. در حالی که برای قوه مقننه فقط یک مجمع مشترک مصری و سوری پیش بینی شده بود. در ۸ مارس ۱۹۵۸، یمن با جمهوری متحده عربی یک اتحاد ائتلافی تشکیل داد. برخلاف ادغام کامل مصر و سوریه، ایالات متحده عربی شکل حکومت هر کشور و نمایندگی‌های سیاسی آن را به جز در مواردی که موافقت عمومی بر تشکیل یک هیئت واحد قرار گرفته باشد، حفظ کرد. کنترل امور عادی را یک شورای عالی که از سران کشورهای عضو تشکیل می‌یابد در دست می‌گیرد. در ۲۸ سپتامبر ۱۹٦۱ سوریه از عضویت در جمهوری متحده عربی امتناع کرده و از آن به بعد جمهوری متحده عربی تنها به هنگام اشاره به مصر به کار می‌رفت. بعد از اعلام منشور جنبش ملی در سال ۱۹٦۲ که بیانگر اصول ارشادی بود، قانون اساسی موقتی جدیدی در ۲۲ مارس ۱۹٦٤ به اجراء گذاشته شد که قانون اساسی موقت، قانون اساسی مشروط سال ۱۹۵۸ و نیز اعلامیه قانون اساسی مربوط به سازمان‌های سیاسی قدرت‌های بزرگ را ملغی کرد.
بر طبق قانون اساسی سال ۱۹٦٤، جمهوری متحده عربی یک کشور دمکراتیک سوسیالیست بر اساس اتحاد نیروهای کارآمد خلق است. رئیس جمهور رئیس دولت است و از طرف مجمع ملی کاندید می‌شود، این کاندیداتوری متعاقبا با رفراندوم عمومی تثبیت می‌شود. مدت ریاست جمهوری ٦ سال کامل است. دولت شامل نخست وزیر، معاون نخست وزیر و وزرا است. نخست وزیر عهده‌دار اداره امور و ریاست بر نشست‌های شورای وزیران بوده و قوه مقننه که در دست مجمع ملی است که برای دوره‌های ۵ ساله انتخاب می‌شوند. این مجمع با ده عضو که از طرف رئیس جمهور و سایر اعضایی که در یک انتخاب عمومی با رأی گیری مخفی برگزیده می‌شوند تشکیل می‌گردد. تصریح شده است که حداقل باید نیمی از اعضای مجمع ملی از کارگران و کشاورزان باشند دولت و اعضای آن در برابر مجمع ملی مسئول هستند. استقلال دستگاه قضایی را قانون اساسی تضمین می‌کند. در دوم سپتامبر ۱۹۷۱، در یک اعلامیه بر اساس قانون اساسی نام کشور به جمهوری عربی مصر تغییر یافت. در ۱۱ سپتامبر، قانون اساسی دائمی به اجرا درآمد که تا سقوط مبارک مورد اجرا بود.
پس از ناآرامی‌های تونس، سیری از اعتراضات در کشورهای عربی آغاز شد که از آن به بیداری اسلامی یا بهار عربی تعبیر می‌شود. اعتراضات در مصر با محوریت تحصن در میدان التحریر قاهره سرانجام منجر به انقلابی شد که در ۲۵ ماه ژانویه سال ۲۰۱۱ با سقوط مبارک به پیروزی رسید.
در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری مصر که در تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۱۲ برگزار گردید، محمد مرسی بر اساس آمار رسمی در رقابت با ژنرال احمد شفیق پیروز انتخابات گردید. وی اولین رئیس‌جمهور پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر و پنجمین رئیس‌جمهور تاریخ این کشور بود.
دوران ریاست جمهوری مرسی یکی از بهترین دوران تاریخ تشکیل اسرائیل به شمار می‌رفت. اسرائیل گمان می‌کرد با روی کار آمدن مرسی که مسلمان است، روابط دو کشور دچار تنش مضاعف می‌شود ولی در دوران ریاست جمهوری مرسی دو کشور بیشتر از گذشته به هم نزدیک شده بودند. در این دوره اسرائیل توانست امتیازاتی از مصر دریافت کند که کسب آنها در دوره حسنی مبارک نیز ممکن نبود. اسرائیل به چهار دلیل از سقوط دولت مرسی دچار آسیب شده و از این برکناری ناخرسند است :

- مرسی از همان ابتدای کار پایبندی کامل خود را به پیمان کمپ دیوید اعلام کرد و در جهت آن کوشید.
- با توجه به نزدیکی و نفوذ اخوان‌المسلمین مصر بر گروه نظامی حماس، در طول دولت مرسی، حملات موشکی مبارزان فلسطینی به مناطق اسرائیلی‌نشین متوقف شده بود.
- مرسی توانست در مدت یکسال اخیر اکثر تونل‌های زیرزمینی قاچاق سلاح به داخل نوار غزه را که در شبه جزیره سینا حفر شده‌اند، منهدم کند و از این طریق ارسال سلاح به داخل فلسطین را متوقف کند.
- اظهارات ضد محور مقاومت محمد مرسی موجب شده بود که اختلافات مذهبی بین شیعیان و اهل تسنن منطقه افزایش یابد.

از طرف دیگر برخلاف وعده‌های گذشته اخوان‌المسلمین مبنی بر نزدیک‌تر شدن روابط با حماس و اهالی نوار غزه، آنطور که گمان می‌رفت گذرگاه رفح در طول دوره ریاست‌جمهوری مرسی به طور کامل باز خواهد شد و کمک‌ها به نواز غزه سرازیر می‌شود، اینگونه نشد و تنگنای اقتصادی اهالی منطقه تغییر چندانی نکرد که همین موجب نارضایتی حامیان مردم نوار غزه در مصر شد.

چند روز پیش از اولین سالگرد تحلیف محمد مرسی، موج جدیدی از اعتراضات علیه مرسی به نام جنبش تمرد به نمایندگی محمد البرادعی شکل گرفت. معترضان محمد مرسی را به تلاش برای گسترش اختیارات خود و اخوان المسلمین متهم کردند وخواهان کناره گیری مرسی از قدرت و برگزاری انتخابات زودهنگام بودند. مرسی نیز گفته بود که منتخب مردم است و کنارنمی رود. در نخستین انتخابات بعد از مبارک، محمد مرسی از حزب اخوان المسلین با اختلاف کمی از رقیب خود، احمد شفیق، به پیروزی رسید. در ۲۶دسامبر۲۰۱۲ قانون اساسی جدید مصر پس از یک همه پرسی امضا شد. در طی قریب به یکسال رهبری، نارضایتی‌ها از مرسی بالا گرفت که منجر به تحصن جدیدی در میدان التحریر شد. در مقابل، طرفداران مرسی در میدان رابعة العدوية تجمع کردند و بین دو طرف و نیز ارتش مصر، درگیری‌های خونینی رخ داد. پس از یک مهلت ۴۸ ساعته در ۱۲ تیر ماه ۱۳۹۲ (سوم ژوئیه ۲۰۱۳) طی کودتایی و با بیانیه فرمانده ارتش مصر عبدالفتاح السیسی و حمایت نماینده مخالفان دولت، محمد البرادعی، شیخ الازهر شیخ احمد الطبیب و پاپ مسیحیان قبطی مصر پاپ تواضروس دوم، مرسی از قدرت برکنار شد. طی همان بیانیه عدلی منصور، رئیس دادگاه قانون اساسی مصر به عنوان رئیس جمهور موقت دولت انتقالی تعیین شد. همچنین۳۰۰ نفر از سران اخوان تحت تعقب قرار گرفته و شخص محمد مرسی در گارد ریاست جمهوری بازداشت گردید. سپس قانون اساسی اخیر، بازنگری شد.

شکل ۷: عدلی منصور

**احزاب سیاسی**

مصر تا کنون چندین دوره تجربی حزبی را پشت سر گذاشته است. اولین دوره از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۲۲ شروع شد. در این دوره به دلیل تسلط و نفوذ انگلیس در مصر تفکر حزبی برای مردم قابل اعتماد نبود. در دوره ناصر نیز به دلیل حاکمیت تفکر واحد، احزاب مصر از فعالیت و تحرک چندانی برخوردار نبودند. سادات پس از کسب قدرت، ابتدا در سال ۱۹۷۴ با شیوه چند حزبی مخالفت کرد. لکن دو سال بعد تصمیم خود را تغییر داد و در چارچوب مشخصی اجازه فعالیت حزبی را صادر نمود. سومین دوره حیات حزبی در مصر در دوران مبارک آغاز گردید که تا سقوط مبارک ادامه داشت.

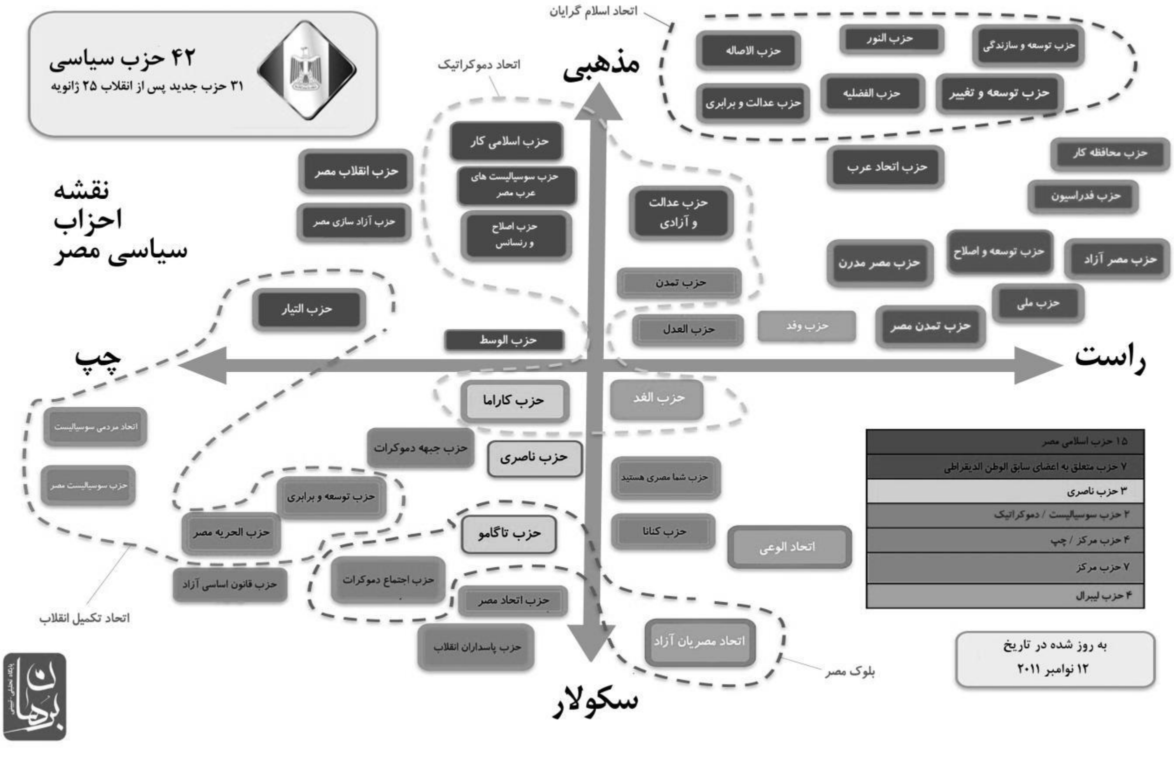

**اسلام گرایی در مصر**

اروپا در سراسر قرن سیزدهم هجری /نوزدهم میلادی ، به مستعمره سازی مصر ادامه داد . تاریخ های متداول دو راهبرد اساسی مقاومت مردم مصر را به تصویر میکشند:نخست،جریان غیر مذهبی ملی گرا و دوم،اصلاح طلبان اسلامی . در واقع نمیتوان خط تمایز قاطعی میان این دو ترسیم کرد : هر دو راهبرد بر شالودهٔ تلفیق مذهب و هویت مشترك استوار بودند . توده ها در نبرد با غرب ،حتی زمانی که پای منافع غیر مذهبی ملت در میان بود ،همیشه همبستگی نیرومندی با علما احساس میکردند و به فراخوان چهره های سیاسی ،هنگامی که این فراخوانها با اصطلاحات اسلامی مطرح میشدند ،بهتر پاسخ میدادند . جنبش مقاومت در مقابل استعمارگران ، هرچند اشکال گوناگون احساسات ضد استعماری و خواستهای متنوع مدرن سازی و اصلاحات را با هم ترکیب کردئه بودند،تا پس از جنگ اول جهانی پیوند محکمی با ساختار های اسلامی تفکر و تمدن داشت . تا به امروز غربیو«خدا مرده است»-[که در اروپا اعلام شد]- انعکاس چندانی در مصر نداشته است.

هیچ کس بهتر از متفکر و استاد سیار ایرانی جمال الدین اسد آبادی (۱۲۵۳-۱۳۱۴ق/۱۸۳۷-۱۸۹۷م)که نقش بزرگی در تاریخ اسلام در مصر ایفا کرد ،امکانات عظیم و قدرتمند این آمیزهٔ سنت و میل به اصلاحات را درك نکرد . اسد آبادی ایران ، هند، ترکیه و جهان عرب را زیر پا گذارد و در همه جا ضمن تبلیغ لزوم انقلاب های محلی و وحدت اسلامی ،موضوع اصلاحات دفاعی را مطرح کرد . اسد آبادی که به سبب دانش اسلامی رسمی اش مورد ستایش بود ،همنچنین نشان داد که آشنایی زیادی با تفکر اجتماعی و علمی غرب دارد . او معتقد بود در صورتی که پیام اسلام به راستی درك شود ،عقل و علم و اندیشه های آزادی خواهانهٔ مربوط به حکومت و پیشرفت اجتماعی کاملا با آن سازگار است.

اسد آبادی از شاگردانش ،از جمله شیخ محمد عبده مصری (۱۲۶۵-۱۳۲۳ق/۱۸۴۹-۱۹۰۵م)،میخواست که اسلام را معطوف به این مفاهیم تفسیر کنند ،استعدادهای فوق العادهٔ خود استاد ،نیرویی به مراتب فعالانه تری داشت . شعار وحدتی که اسد آبادی مطرح میکرد از این اعتقاد راسخ او نشأت میگرفت که کل جهان اسلام و نه فقط مرز های آن ،در مقابل قدرت غرب آسیب پذیرند . اسد آبادی که آگاهانه بر گرد خاستگاه (موطن اصلی) و رفت و آمد ها ی خود هاله ای از راز می پیچید ،خود را به یك چهرهٔ وحدت بخش بدیل کرد که در آن واحد هم سنیها و هم صوفیان و هم شیعیان را در بر می گرفت . اسد آبادی و پیروانش در هر جا که توانستند به حملات مستقیم علیه امپریالیسم غرب ،به ویژه انگلیس،دست میزدند . این مواجهات سیاسی به اثبات این نظریهٔ دردناك کمك میکرد که رویارویی موفقیت آمیز با غرب همانقدر مستلزم تقلید از غرب است که طرد آن .

پیام اسد آبادی در مصر انعکاسی ویژه داشت . الازهر علی رغم روشهای سنّتی اش از روند های امروزی علم و تفکر اجتماعی جدا نشده بود . محققان الازهر از روزگار محمد علی برای تحصیل علوم غربی به خارج فرستاده میشدند . اسد آبادی در الازهر به عنوان یك نیروی مهم ،هرچند بحث بر انگیز مطرح شد . مقاومت در مقابل تهدید غرب به نیروی محرکهٔ تاریخ مصر در قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی تبدیل شده بود و الازهر یکی از مراکز مهم مقاومت شد.

هیچ یك از وارثان محمد علی از لحاظ قدرت،بلند پروازی یا بصیرت به پای او نمیرسید . با توقف برنامهٔ صنعتی کردن مصر ،اقتصاد این کشور به یك اقتصاد تك محصولی و مزرعهٔ پنبهٔ بزرگی برای کارخانه های پارچه بافی انگلیس تبدیل شد . وضع توده های مردم به وخامت گرایید و حکومت سلطنتی در فساد و بی کفایتی بیشتر فرو رفت و در همان حال کشور بیشتر و بیشتر در مرداب دیون خارجی غرق شد . کشور در زمان حکومت خدیو توفیق(۱۲۹۶-۱۳۱۰ق/۱۸۷۹-۱۸۹۲م)به طور کامل تحت سلطه خارجی قرار گرفت . با بی اعتبار شدن نخبگان حاکم خارجی ، موضوع دفاع از منافع مصر ،به جای دولت ، بر عهده نیروهای اجتماعی وسیع مصر گذاشته شد.

نخستین تلاش برای انجام اصلاحات داخلی از درون یك گروه نا محتمل برخاست ، یعنی از داخل ارتش خنثی شده مصر.موضوعی که ماجرا را آغاز کرد ،ممنوعیت ورود مصریان به جرگهٔ افسران بود که تحت سلطهٔ گروه بسته ای از افسران ترك – چرکسی قرار داشت . هنگامی که سرهنگهای مصری به رهبری احمد عرابی (پاشا) با این محدودیتها مخالفت کردند ،حکومت با دستگیری عرابی به این مخالفت واکنش نشان داد . این واکنش نتیجهٔ عکس داد،زیرا سرهنگان ،به نام مردم خواستهای خود را گسترش دادند و خواستار قانون اساسی ،تغییر حکومت و افزایش حجم ارتش به ۱۸۰۰۰ نفری شدند که در عهد نامهٔ لندن تعیین شده بود . به این ترتیب، سرهنگ جوان و پر جذبه با استفاده از آموزش مذهبی سنتی اش در خواست خود برای اصلاحات را در قالب نوسازی اسلامی مطرح کرد و به جذابیت آن

افزود . عرابی به نماد کارزار وسیعی تبدیل شد که بر محور «مصر برای مصریها»انجام میگرفت . اسد آبادی و شاگردش محمد عبده خصلتاً به تجدید سازمان طرفداران عرابی همت گماشتند و تمام تلاش خود را به خرج دادند تا علما را به عنوان يك پیکر واحد با آنها همراه کنند.

در این میان،کنسول انگلیس دولت خود را متقاعد کرد که انقلاب موجب پیدایش هرج و مرج در کشور شده است . انگلیس و فرانسه يك ناوگان مشترك به اسکندریه اعزام کردند تا به نمایش قدرت بپردازند . هنگامی که شورش در شهر به وجود آمد ،خدیو توفیق مخفیانه اروپاییها را تشویق کرد که شهر را بمباران کنند و برای نابود کردن انقلاب در آن نیرو پیاده کنند . این در حالی بود که عرابی از قاهره بدان جا شتافته و نظم را برقرار کرده بود . انگلیسیها(ولی نه فرانسویها) بر خدیو وحشت زده منت گذاشتند و اسکندریه را بمباران کردند. در ۱۲۹۹ق /۱۸۸۲م نیروهای جنبش عرابی که ده هزار مرد نسبتا آموزش دیده و گروهی روستایی را در بر میگرفت به وسیلهٔ نیروی سی هزار نفری انگلیس در نبرد تِل کبیر به سختی شکست خورد . اسد آبادی و عبده تبعید شدند عصر استعمار مستقیم انگلیس آغاز شد که تا سال ۱۳۳۳ش/۱۹۵٤م[یعنی بیش از هفتاد سال ]به طول انجامید. عبده پس از بازگشت از تبعید با يك نظام استعماری تحت سلطه يك حکومت سلطنتی تحمیلی انگلیس روبه رو شد که برای او راهی باقی نمیگذاشت جز اینکه تلاشهای اصلاح طلبانه اش را متوجه عرصه های کلام ،آموزش وفرهنگ کند . مجله المنار که اومنتشر میکرد توجهخود را بر تفسیر های قرآن وتوضیحات کلامی متمرکز کرده بود .هرچند عبده هیچ گونه توهمی دربارهٔ مداخلات وحقه بازیهای سلطنت و بهیمیتِ اشغالگر نداشت ،همچنین میفهمید که در پشت قدرت تازه کار آنها جاذبهٔ فرهنگی اصول تازهٔ سازماندهی جامعه و دانش جدید نهفته است.عبده که در الازهر تحصیل کرده و عضو جامعهٔ علمای آن بود در الازهر و نیز در دانشکدهٔ جدید دارالعلوم تدریس میکرد . در این دانشکده برنامهٔ درسی مدرنی تدوین شده بود تا کارمندان مناسبی برای دستگاه دیوانسالاری دولت تعلیم دهد . هدف متجددانهٔ او این بود که تفکر مذهبی را از قید و بند تقلید آزاد و راه را برای اصلاحاتی هموار سازد که قدرت روحانی اسلام را در قالبی مناسب با جهان مدرن بیان کنند.[تقلید]

عبده با ترسیم خط تمایزی دقیق میان پیام معنوی اصلی اسلام و بسط آن در توصیه ها و قوانین اجتماعی ،برنامهٔ اصلاحات خود را توجیه و تبیین کرد . او توضیح داد که اصول بنیادینِ باور به خدا و به ارسال وحی ،از طریق زنجیره ای از پیامبران که در محمد به اوج و نهایت خود میرسد و باور به مسئولیت اخلاقی به کمک صفی از نیاکان پرهیزگار (السلف الصالح) محفوظ مانده است و این اصول ضروری و بلا تغییر را میتوان به کمک عقل بیان و از آن دفاع کرد . در مقابل،قوانین و احکام الهی کاربرد های ویژهٔ این اصول به وسیلهٔ جوامع مسلمان هستند . طبیعتاً ،زمانی که اوضاع و احوال دگرگون شود ،این گونه قواعد و فرمول بندیها را میتوان تغییر داد تا نیاز های تازه را برآورند.

عبده بر این اعتقاد بود که وضع مصر در پایان قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی ،نیازمند چنین تغییراتی است. او توجه همگان را نخست به امروزی کردن برنامه های درسی و اصلاح دادگاههای مذهبی جلب میکرد . او به عنوان مقام فقهی ارشد یا مفتی مصر ، آرای فقهی و حقوقی پیشرفته ای در مورد جایز بودن لباس و پوشش غربی ،بهرهٔ بانکی ،ازدواج و طلاق صادر کرد .

هدف عبده از کنار آمدن با قوای استعماری و مهم تر از آن با طرح غربی کردن جامعه ،طلب هویت و آزادی مصر از طریق اصلاحات اسلامی بود ، اما نفوذ غرب تلاش عظیم او را بی ثمر کرد . انگلیس که اقتصاد مصر وابسته را در اقتصاد جهانی ادغام کرده بود ،کوشید تا به کمک رشته ای از اصلاحات نهادی در ارتش ،دستگاه اداری و نظامهای حقوقی و آموزشی ،کشور را در این جهت سازمان دهد . از درون این وضعیت استعماری گروه نخبهٔ تاره ایی پدیدار شد که به غرب گرایش داشت و به زور، مدیریت برنامهٔ اصلاحات را از دست حاکمان طبیعی مصر، یعنی علما به در آورد . بدین ترتیب تداوم برنامهٔ اصلاحات اساسی که عبده بر آن تأکید داشت ،از بین رفت .

در۱۳۳۷ق/۱۹۱۹م ، موج دوم انقلابات ملی ،کشور را درنوردید و نخبگان سکولار را شهرت بیشتری بخشید . شرایط زمان جنگ به کمبود شدید مواد غذایی و نرخ بالای تورم در کشور منجر شد . در این زمان رهبران ملی گرا نظیر سعد زغلول خشم مردم را از حاکمیت خارجی که به واسطهٔ شرایط موجود حادّتر شده بود ، ابراز کردند.ردّ درخواست زغلول برای پذیرش یک هیئت مصری یا وفد در کنفرانس پاریس موجی از شورش های مسلحانه و اعتصابات را پدید آورد که کشور را فلج کرد . مصر تحت فشار این نا آرامی ها در ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م یک کشور سلطنتی مستقل اعلام شد . قانون اساسی تازهٔ مصر حاوی اندیشه های ملی و آزادی خواهانه بود . رهبری حزب وفد که زغلول پایه گزاری کرد هم

در اختیار قبطی ها و هم مسلمانان بود . کشور وارد یک دوران مشروطهٔ لیبرال شد که تا انقلاب ۱۳۳۱ش/۱۹۵۲م به درازا کشید.
این رویدادهای غیر مذهبی در مصر با انهدام نهایی نظام سیاسی اسلامی موجود در خاور میانه در پایان جنگ جهانی اول ،مقارن بود . رویدادهای ترکیه مواضع طرفداران جدایی دین از سیاست را در مصر و در سراسر منطقه تقویت کرد . آتاترك طرح های امپریالیستی را دربارهٔ ترکیه خنثی کرد و تحت لوای جمهوری ،ملی گرایی،مردم گرایی،حکومت سکولار،دولت گرایی و انقلابی گری طرح توسعه را در کشور به راه انداخت . اصلاحات او شامل کنارگذاردن خط عربی و مهمتر از آن الغای خلافت بود.
اسد ابادی و عبده از همان آغاز معتقد بودند که مقاومت کامیابانه در مقابل غرب مستلزم مقدار زیادی گرته برداری از آن است . پیروان عبده در مصر که بیشتر به فراخوان او مبنی بر تقلید از غرب پاسخ داده بودند ،اکنون الگوی معتبری در اختیار داشتند که آنها را قاطعانه به سمت ملی گرایان غیر مذهبی (سکولار)سوق میداد.
ابهامات میان میزان مقاومت و تقلیدِ همزمان ،جریان و گرایشِ به کلی متفاوتی را نیز پرورش داد . محمد رشید رضا (۱۲۸۲-۱۳۵٤ق/۱۸۶۵-۱۹۳۵م)، برجسته ترین پیرو عبده ،در مقابل فشار نیرو های مدافع غربی شدن جامعه به شیوه ای کاملا متفاوت عمل کرد و به جای ترکیه ، عربستان سعودی را منبع الهام خود اختیار کرد . هرچند رشید رضا در آغاز کوشید به هردو جنبهٔ آموزشهای استاد خود عمل کند ،اما بد شدن وضع اعتقادات مذهبی او را به میزان فزاینده ای به سمت راهبرد های دفاعی و حاکی از شرمندگی سوق داد . رشید رضا به مذهب حنبلی گرایش داشت و به این باور دست یافت که جنبش اصلاح طلب عربی اوایل قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی به رهبری محمد بن عبد الوهاب که شالودهٔ مذهبی تفکر حاکم بر دولت عربستان سعودی را به وجود آورد ،نظریهٔ کارآمد تری از تسلیم شدن در مقابل غرب است.
وهابی ها خواستار بازگشت به برداشت ابن حنبل از اسلام بودند که اطاعت مطلق از قرآن و حدیث طبق تفاسیر علمای معتبر و مسئول هر نسل و طرد بدعت های غیر شرعی را می طلبید. رشید رضا همسو با این تفکر مجموعه ای فتوا صادر کرد که می کوشیدند قوانین موجود را با یك شریعت اصلاح شده انطباق دهند. رشید رضا یاد آور شد که دولت سعودی که بر این اساس در اوایل قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی شکل گرفت هرگز در مقابل حملات بی امان استعمار از پای در نیامد . رشید رضا نیز نظیر اسد ابادی و عبده ،هرچند یك اصلاح طلب بود ، اما به صورت یکی از علما سخن میگفت . رشید رضا در همان حال که میکوشید تا عوامل تضعیف کنندهٔ خصلت شاخص جامعهٔ اسلامی را مهار کند ، از مفاهیم متجددانهٔ عقل ابزاری و کار آمدی استقبال کرد . او بالاتر از همه بر خلق اشکال تازه ای از زندگی نهادی که بیانگر نقش اجتماعی اسلام تحت شرایط امروزی باشد تأکید داشت.[رشید رضا،محمد؛ وهابیت]
در ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م ،تفکر اصلاح طلبانهٔ رشید رضا ،به هنگامی که شاگردش حسن البناء اخوان المسلمین را تأسیس کرد ،اثر گزار ترین و دیر پاترین ثمرهٔ خود را به بار آورد . حسن البنا نیز نظیر استادش از روشها و راهبردهای نهادی و ارتباطی امروزی برای ایجاد تشکیلاتی پایدار جهت پیشبرد امر امروزی کردن اسلام بهره گرفت . اما طرح حسن البنا بر خلاف رشید رضا ،بیانگر ایجاد یك گروه برگزیدهٔ اسلام گرا بود که ادعای نمایندگی نه فقط مردم مصر بلکه سراسر جهان را داشتند .
ویژگی تندروانهٔ طرح حسن البنا بیانگر وخامت وحشتناك وضع مادی مصر بود . در اواخر دههٔ ۱۳۰۰ش/۱۹۲۰م ، این مطلب واضح بود که اقتصاد مصر یك اقتصاد استعمار زده است . مصر برای مدت بیش از نیم قرن فقط صادر کنندهٔ پنبهٔ خام به کارخانه های انگلیس بود . اشغال مستقیم مقدمات جدّی و مؤثر را دشوار تر ساخته بود ، زیرا انگلیس قید و بند وابستگی اقتصادی را محکم تر کرده بود . سیطره بر کانال سوئز به وسیلهٔ سهامداران اروپایی ، همچنان مصر را وابسته به نظام اقتصاد جهانی غرب نگه میداشت . در واکنش به رکود اقتصادی بزرگ ، بخش خصوصی مصر شامل یك گروه بزرگ خارجی با الهام از غرب ،کشور را در مسیر جایگزینی واردات و گسترش صنایع هدایت می کرد . حال، به نظر می رسید ابعاد اقتصادی و سیاسی حیاتی کشور در انحصار نخبگان سکولار غرب گرا قرار گرفته است.
بدون شك شخصیت بی نهایت پر جذبهٔ حسن البنا نقش مهمی در اعتبار بخشیدن به ادعای اخوان المسلمین مبنی بر ارائهٔ یك گزینهٔ موجّه اسلامی ایفا کرد ، اما در پیدایش چنین وضعی چیزی بسیار بیشتر از شخصیت یك مرد دخیل بود . برداشت حسن البنا از نیازهای مصر به شکستن پیوند های وابستگی ، به عرصه های سیاسی و اقتصادی محدود نمی شد:او می فهمید که بدترین صدمات ، استعمار داخلی بود . او هشدار داد که دشمنان اسلام به پیکر جامعه وارد شده

اند و از درون به جامعهٔ اسلامی حمله و آنرا تضعیف میکنند و به مغز و روح مسلمانان آسیب می زنند . مصریان غرب زده که طبقهٔ سیاسی استعمار را تشکیل می دادند آماج اصلی حملات او بودند.

حسن البنا اخوان المسلمین را وارث جنبشی مقاومتی (سیاسی،اقتصادی فرهنگی)میدانست که ویژگی قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی مصر را تشکیل می داد . این تنها اخوان المسلمین بودند که به امکان برپایی مقاومتی که خصلت فرهنگی داشت ،پی بردند . اخوان المسلمین در مقابل پدیدهٔ ترسناك «استعمار داخلی» کوشیدند تا طرز فکر و روحیهٔ اجتماعی اصیلی ارائه دهند که با اسلام هماهنگ و در عین حال با جهان امروز نیز سازگار باشد . آنها کوشیدند تا اصول اخلاقی «اسلام اجتماعی»را در فعالیت ها و خدمات مشخص به گروه بزرگی از مسلمانان ،به ویژه در نواحی شهری ،ارائه دهند . آنها همزمان کوشیدند تا مسئولیتهای سیاسی مقاومت را نیز به عهده گیرند و در مبارزهٔ مستقیم با نیرو های اشغالگر انگلیس در منطقه کانال [سوئز] و با صهیونیست ها در فلسطین ، اعتبار فراوان و ماندنی کسب کنند . این اعمال نظامی به تحکیم شهرت و اعتبار اخوان المسلمین در خارج کمك کرد و پیوند های فرا ملی آن را با جهان برگ اسلام ، که بعد ها شاهد ایجاد شاخه هایی از اخوان المسلمین در بخش های مختلف خود (از همه مهمتر سوریه و اردن)بود، تقویت کرد.تعداد اعضای اخوان المسلمین مصر در دهۀ ۱۳۲۰ش/۱۹۴۰م به حدود یك میلیون نفر رسید.

شرح و بسط« اسلام اجتماعی» کار آمد در مصر چشم گیر ترین میراث اخوان المسلمین برای زندگی عمومی مصر بود . با وجود این ،از همان آغاز یك رگهٔ تند روی ، یا یك «اسلام سیاسی» که مستعد گرایش به خشونت بود ، این دستاورد را مورد تهدید قرار داد . مبارزان که در آغاز آماج حملات خود را عوامل استعماری انگلیس و صهیونیست قرار داده بودند ، به تدریج سلاح های خود را به سمت رژیم برگرداندند . چهرهٔ اصلی در این جریان سید قطب بود . ظهور جریان تازهٔ اسلام اجتماعی که به وسیلهٔ اخوان المسلمین به وجود آمد و پیدایش جریان تند روانهٔ سید قطب از درون آن را تنها می توان در متن روابط میان گروه افسران آزاد و اخوان المسلمین درك کرد.

اعضای اصلی افسران جوان ارتش که کودتای افسران آزاد را در ۱۳۳۱ش/۱۹۵۲م رهبری کردند که به انقلابی از بالا تبدیل شد ، به اخوان المسلمین گرایش داشتند . آنها شخصا با حسن البنا آشنا و با بسیاری از اندیشه های او موافق بودند . هنگامی که جمال عبد الناصر و سرهنگهای جوان پیرامون او برای نخستین بار در جهت محدود کردن احزاب سیاسی اقدام کردند ، اخوان المسلمین معاف شد . اخوان المسلمین در روزهای حساس اولیه از هجوم ارتش علیه گروه نخبگان سکولار قدیمی حمایت کرد . اما بعد ناصر در اقدامی که یاد آور فرجام علمای سنّتی در روزگار محمد علی است، در مسیر تحکیم و تقویت قدرت خود در مقابل اخوان المسلمین ایستاد . این کشمکش اساسا از جنگ قدرت ناشی می شد تا مسائل ایدئولوژیك .

کار مهار کردن اخوان المسلمین ساده نبود . رژیم در دو نوبت که تقریبا یك دهه با یکدیگر فاصله داشتند یورشهای مرگباری به اخوان المسلمین آورد . در ۱۳۳۳ش/۱۹۵٤م و در زمانی که ناصر برای ایجاد جو نابسامانی عمومی شواهدی از خود میبافت ، ادعا شد که سوءقصدی به جان او صورت گرفته است . رژیم در صدد برآمد تنها سازمان باقی مانده را که قادر به معارضه با قدرت دولتی بود درهم خرد کند . اخوان المسلمین به صورت زیرزمینی به حیات خود ادامه داد ، اما یك دهه بعد که رژیم کوشید تا پایگاه چپ خود را تحکیم بخشد ، اخوان المسلمین یك بار دیگر آماج سرکوب گسترده شد و وحشیانه در هم کوبیده و پراکنده گشت.

اخوان المسلمین در سلولهای زندان و تبعید نقد محکمی از از تجربه ی ناصر تدوین کردند . مصر در دهه های ۱۳۳۰و ۱۳۴۰ش/۱۹۵۰و۱۹۶۰م از اسلام به عنوان ابزار رابط و واسطه ، به دور افتاده بود . آنها در قلب رژیم نظامی یك خلأ می دیدند.آنها معتقد بودند که افسرانت آزاد به رغم تمامی حرکات ظاهری در زمینهٔ اقتصادی سیاسی و سیاست خارجی ، نمیدانند که مقصد مصر کجاست . اخوان المسلمین معتقد بودند که حاکمان نظامی به بهای از دست دادن انسجام روحی و فرهنگی خود دنبال تجدد حاکم بر کشور های دیگرند .

سید قطب با تحمل رنج و مرارت شخصی فراوان برداشت خود را از این مطلب تدوین کرد . او سیر فکری و اخلاقی خود را از موضعی طرفدار غرب آغاز کرد . او به عنوان یك جوان ، غرب و تفکر متجددانهٔ آن را جذاب یافت اما سفری به ایالات متحده این نگرش را معکوس کرد . او از تبعیضات ضد عربی که در آنجا مشاهده کرد منزجر شد و از آنچه انحطاط اخلاقی شهر های امریکا خواند به شدت تکان خورد . قطب در بازگشت به مصر به اخوان المسلمین پیوست .

خشونت رژیم تجربهٔ ضد غربی قطب را تأیید کرد و انگیزهٔ لازم برای شرح و بسط ستیزه جویی تازه فراهم آورد . به طور خلاصه، قطب معتقد بود در حالی که میلیونها مسلمان در مصر وجود دارد ، نظامی که آنها مجبور به زندگی در آن هستند اساسا غیر اسلامی است . او در *معالم فی الطریق* که مهمترین بیانیهٔ نظری اوست رژیم مصر را به عنوان يك رژیم غیر اسلامی محکوم کرد . شاید مهمترین نکتهٔ بحث او آن باشد که او معتقد بود تنها تشکیل گروه پیشتازی از مؤمنان رزمنده که به مبارزهٔ مسلحانه علیه رژیم دست زدند شانس موفقیت خواهد داشت . رژیم مصر مبارزه جویی مستقیم و خطرناك تفکر قطب را دریافت :او اعدام شد و جنبش وسیع اسلامی يك بار دیگر در هم شکسته شد . اما تلاش رژیم برای اجرای برنامهٔ امروزی سازی مصر در اواسط دههٔ ۱۳۴۰ش/۱۹۶۰م به اوج خود رسید . يك بحران مالی به همراه شکست خرد کننده از رژیم اشغالگر اسرائیل در جنگ ۱۳۴٦ش/۱۹۶۷م ،تقریبا به تجربهٔ ناصریستها پایان داد . بسیاری، از بررسی این رویدادهای مهم به این نتیجه رسیدند که نه چهرهٔ لیبرال و نه سوسیالیستی غرب چیز زیادی برای مصریها به ارمغان نیاورد . راه برای کسانی ،چه میانه رو چه تند رو، که مدعی اند از طرف اسلام سخن میگویند ، هموار شد [جمال عبدالناصر؛قطب، سید؛ناصریسم]

مرگ ناصرِ شکست خورده و جانشینی سادات در ۱۳۵۰ش / ۱۹۷۱م ، راه را برای بازگشت مجدد اخوان المسلمین باز کرد ، با چرخش رژیم سادات به راست در کلیهٔ سطوح ، او برای کنترل کردن ناصریستهای قدیمی و دیگر عناصر چپ گرا به جریان اسلامی روی آورد. اخوان المسلمین کمتر از پنج سال پس از شهادت سید قطب ریا، بار دیگر در صحنهٔ سیاسی مصر پدیدار شدند تا مهمترین نقش خود را در زندگی عمومی مصر از دههٔ ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۰م به بعد ایفا کنند . البته تفاوتهای مهمی پدیدار شده بود . هیچ رهبر واحدی به قامت و توانمندی حسن البنا وجود نداشت ، نکته ای که اهمیت کمی نداشت ولی در ابتدا به آن توجه نشد این بود که جریان عمومی میانه رو که به زندگی مسالمت آمیز بازگشته بود سایه ای از ستیزه جویان را بر سر خود می دید که از اردوگاههای کار اجباری محکم و خشن بیرون آمده و از برخی نوشته های سید قطب الهام میگرفتند . جریان کلی اخوان المسلمین خود را در مسیر تازه ای میان رژیم و مبارزان خشنی یافت که از میان مسلمانان خشونت دیده برخاستند.

اخوان المسلمین در این وضع دشوار نقشی را به عهده گرفت که روزگاری علمای سنّتی نیز ایفا کرده بودند و آن اینکه از طرف ملت سخن بگویند و منبع ظهور روشها و خط مشیهای متفاوت باشند . بدین جهت اخوان المسلمین منبع ظهور ملایم ترین و ستیزه جوترین جریانهای طرفدار اسلام در دهه های ۱۳۶۰و۱۳۷۰ش/ ۱۹۸۰و۱۹۹۰م بود.

جریان کلی ، تحت رهبری پایدار اما بی روح عمر التلمسانی با رژیم سادات و حسنی مبارك سازش کرد . اخوان المسلمین با اتخاذ خط مشی آگاهانهٔ کار در داخل نظم موجود،از هر فرصتی بهره گرفتند تا نقش هرچه بیشتری در جامعهٔ مدنی در حال تکوین ایفا کنند . در شرایطی که اسلام رسمی به وسیلهٔ سلطه طلبی ناصریستها کوچك و ضعیف شده بود و طریقتهای تصوف نیز در قالب همان شبکهٔ کنترل جای گرفته بودند، اخوان المسلمین يك جریان اسلامی نیمه مستقل به وجود آوردند که شبکهٔ وسیعی از نهادهای اسلامی و اشکال تازه ای از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی اسلامی را به وجود می آورد . اسلام اجتماعی اشکال مشخصی می یافت.

سازش با رژیم سادات مدتی کارایی داشت . اخوان المسلمین با شور و علاقهٔ واقعی خود را وارد کارزار ناصرزدایی کردند که از طرف دولت سازمان یافته بود و در تهاجم به سوسیالیسم و سلطه طلبی ناصری شرکت جستند . اما هنگامی که در اواسط دههٔ ۱۳۵۰ش/۱۹۷۰م عواقب تغییر جهت سادات ، به ویژه در قالب عقد قرارداد جداگانهٔ صلح با اسرائیل در ۱۳۵۸ش/۱۹۷۹م آشکار شد ، ائتلاف ضمنی اخوان المسلمین با او متوقف شد . حتی اخوان المسلمین میانه رو نیز معتقد بودند که سادات با گسست خود از صفوف اعراب و مسلمانان ، بیت المقدس و فلسطینیها را فدای منافع تنگ نظرانهٔ مصر کرد . ایالات متحده نتوانست اسرائیل را وادارد که طبق تعهدات کمپ دیوید کاری برای نلسطینیها انجام دهد و شکاف اجتماعی در مصر بر اثر سیاستهای آزاد سازی اقتصادی افزایش یافت . وعدهٔ صلح و رفاه رژیم سادات وفا نشد و سادات منزوی و آسیب پذیر بر جا ماند . در مهر۱۳۶۰/ اکتبر ۱۹۸۱ اسلام گرایان تند رو به هنگامی که او از يك رژهٔ نظامی سان میدید او را ترور کردند .

معاون رئیس جمهور ، حسنی مبارك که او نیز در مراسم سان حضور داشت از سوءقصد جان به در برد و طی يك روند بی درد سر قانونی به ریاست جمهوری رسید . مبارك کار خود را با اعتقاد کامل به ادامه دادن سیاستهای سادات ، از جملبه سازش با اخوان المسلمین میانه رو ، آغاز کرد . مبارك در آغاز تا حدی روند دموکراتیك کردن را که سادات به طور ازمایشی شروع کرده بود ، گسترش داد . او به تقویت روند حضور اسلام رسمی در زندگی عمومی ادامه داد .

در پایان دهۀ نخست حکومت مبارك، جریان اسلامی در مصر در اشکال گوناگون به چشم میخورد. ائتلاف با احزاب سیاسی قانونی اسلام گرایان سرشناس را به مجلس برده بود و نقش مهمی در سندیکاهای حرفه ای و بسیاری از کارهای انتشاراتی بدانها بخشیده بود . مساجد نیز همزمان مظایف خود را گسترش داده و نه تنها به فعالیتهای مذهبی می پرداختند ، بلکه همچنین به عنوان درمانگاه تسهیلات خدمات اجتماعی ، خدمات خوبی را به بهای ارزان ارائه می دادند و خانواده های طبقۀ متوسط و نیز متوسط به پایین را به خود جلب می کردند . اما علی رغم پیشرفتهای چشم گیر اسلام اجتماعی،اسلام گرایان تند رو سایۀ تهدید آمیزی بر شرایط انداخته بودند.
اسلام سیاسی مبارز که به گروههای کوچك وئ غالبا خشونت آفرین تقسیم شده بود ،همچنان با ایجاد درگیری های مرگبار انرژی رژیم را مصروف خود می کرد . در حالی که جریان وسیع اسلامی از جانب کلیۀ طبقات اجتماعی حمایت می شود ، گروه تندرو و مبارز ظاهرا به طور عمده از جانب طبقات متوسط به پایین شهرستانی مورد حمایت قرار می گیرد و رهبران آن از نخبگان روستاها برمیخیزند . این گروهها به ویژه در آن بخشهای از مصر علیا، نظیر مینیا[۱]و اسیوط[۲] که جمعیت مسیحی بزرگی دارند ، نیرومندند. گروههای تندروی اسلامی بر سر تعیین آماج مناسب خشم ویرانگرشان (رژیم یا کل جامعه)با یکدیگر تفاوت دارند . برخی گروهها ، نظیر التکفیر و الهجرة بر دوری گزیدن از جامعه برای حفظ پاکی خود به عنوان پیشگام یك نظم اسلامی واقعی تأکید می کنند و دیگران نظیر «الجهاد» طرفدار حملات ناگهانی و ترور هایی هستند که برای تضعیف حکومت مبارك طراحی شده اند و نا آرامیهایی اجتماعی به وجود می آورند که راه را برای سرنگونی قهر آمیز حکومت باز می کند.
تا حدودی مؤثر ترین سلاح حکومت علیه تندروهای اسلامی طرفدار خشونت ، اخوان المسلمین میانه رو بود. حکومت از یك طرف عرصۀ فعالیت اخوان المسلمین را پیوسته گسترده تر میساخت و از طرف دیگر آنها را تشویق میکرد که برای محدود کردن عناصر تند رویی که رهبری خود آنها را نیز به معارضه می طلبیدند ، با رژیم همکاری کنند . اما رهبری بی روح این سازمان مانع بهره گیری کامل اخوان المسلمین از این فرصت میشد . منفی ترین جنبه میراث حسن البنا جنبۀ رهبری بود که او در پشت سر خود به جا نهاد . حسن البنا در طول عمرش برگرد خود نه با استعدادترین افراد، بلکه وفادارترین افرادرا جمع می کرد که محدو.دیت ها و ناتوانی های چشمگیر او جبران می کردند. سرکوب رسمی که آگاهانه رهبران اصلی را آماج حملات خود قرار می داد لین وضع را بد تر کرد .
عجیب نیست که برخی از خلاق ترین و اصیل ترین متفکران مسلمان مصر قالب اخوان المسلمین را بسیار تنگ و محدود یافتند . در اواخر قرن چهاردهم هجری/ بیستم میلادی ، برخی از مهمترین چهره های اخوان المسلمین از این سازمان خارج شدند و هرچند غالبا پیوند های ضعیفی با اخوان المسلمین حفظ کردند و همیشه بر نقش تاریخی حسن البنا و اسلام اجتماعی تأکید ورزیدند ، اما کوشیدند به صورت چهره های مستقل مسلمان عمل کنند . مهم ترین این گروهها ، دستۀ بی شکلی بود که که خود را جریان نوین اسلامی[۳] مینامیدند و چهره هایی چون یوسف القرضاوی[۴] ، شیخ محمد الغزالی ، کمال ابو المجد [۵]و فهمی هویدی [۶]را گرد هم جمع کرده بود . کمال ابو المجد در آغاز دوران مبارك و از طرف این گروه بیانیه ای ارائه داد که دیدگاههای میانه روی آنها را تشریح میکرد و بر تعهد و اعتقاد آنها به دموکراسی و کثرت گرایی تأکید می ورزید. رژیم علی رغم مواضع میانه روانۀ گروه ، جلوی این کار را گرفت و بیانیه برای مدت یك دهه انتشار نیافت.[غزالی ، محمد]
اما در دهۀ نخست حکومت مبارك ، اسلام گرایان جدید حضور خود را در جامعۀ مدنی مصر حفظ کردند و کوشیدند رهبری روشن بینی برای جامعه سریعا در حال رشد مسلمانان به وجود آورند . دیگر روشن فکران مستقل سرشناس نظیر طارق البِشری[۷] و حسین امین[۸] دیپلمات (که فعالانه در زمینۀ تجدید نظر در نقش اسلام در زندگی عمومی کار کرده است)نیز به آنها پیوستند . امین به ویژه موضع شدیدا خرد گرا و واقع گرایی اتخاذ کرد که از عبده بسیار فراتر

[۱] .Minya
[۲].Asyut
[۳] .New Islamic Current
[۴]Yusuf al-Qaradawi
[۵] .Kamal Abu al-Majd
[۶] Fahmi Huwaydi
[۷] .Tariq a-Bishri
[۸] Hussein Amin

می رفت . او بر پذیرش کامل نقش نیروهای تاریخی در شکل دادن به میراث مذهبی و در زمینۀ تفسیر امروزی اسلام،بر به حساب آوردن شرایط جدید پافشاری می کرد .

در جریان جنگ خلیج فارس (۱۳٦۹ش)، اسلام گرایان جدید در مخالفت با حمایت رژیم از قطع نامۀ راه حل نظامی به رهبری امریکا ، دو بیانیه خطاب به ملت انتشار دادند که در آنها تجاوز عراق به کویت را محکوم کردند ودر عین حال خواستار يك راه حل دیپلماتیك عربی و اسلامی شده بودند . این چهره های برجسته در لحظات تنش شدید اجتماعی که بر اثر کشمکشهای قومی و نژادی پدید می آمد ، بر تسامح مذهبی و پذیرش مسیحیان مصر به عنوان اعضای کامل مجموعۀ سیاسی و اجتماعی مصر تأکید می ورزیدند . آنها برای وضع جوانان فوریت بیشتری قائل بودند و جوانان سرخوردۀ مصر را دوستانه مخاطب قرار میدادند که به نظر می رسید در شرایط بسیار بد دهۀ ۱۳۷۰ش/۱۹۹۰م به ندای گوشخراش بی دانش ترین وارثان سید قطب گوش فرا داده اند.

در بررسی تاریخ روابط میان اسلام ،دولت مصر . جامعۀ مدنی ، به ویژه با التفات به نیاز جاری به تعریف يك زندگی مشترك برای مصریان این نکته آشکار شد که اسلام نقش بسیار مهم ، اما دائما متغیر و متحولی در تکامل زندگی عمومی مصریان ایفا کرده است . در متن این تاریخ ، روشن فکران و گروههای مسلمان برجسته ای پدید آمده و راه حلهای بی نظیر و متنوعی در مقابل مدرنیسم(تجدد) و نفوذ غرب ارائه داده اند . این امر به بهترین نحو در تلاشهای خلاقانه آنها برای کار روی مفاهیم تجدد به منظور جذب و گسترش نفوذ آن در مصرِ تحت شرایط اسلامی متجلی است.

پس از قرارداد کمپ دیوید و ترور سادات ، در دوران حسنی مبارك در کنار عادی سازی روابط دولت مصر با رژیم صهیونیستی و مقابله با اسلامگرایان و نیروهای مبارز فلسطینی گامهایی نیز برای ایجاد اقتصاد آزاد و پیوستن این کشور به بازارهای جهانی برداشته شد اما گشایش چندانی فراهم نیامد و مصر به ویژه در دوران حسنی مبارك بیش از پیش در ورطه وابستگی به کمکهای غرب قرار گرفت و اقتدارگرایی غیر توسعه ای خصیصه بارز حکومت شد . به طور کلی در مصر ،رژیم اقتدارگرا با پشتوانهُ نیروهای مسلح و سازمانهای امنیتی و هواداران آن در قالب حزب حاکم کنگرهُ ملی با بهره گیری از يك اپوزیسیون صوری و نظام بسیار کنترل شدهُ نمایندگی پارلمانی ،حکومت را اداره میکند با این حال نسبت به افزایش بنیادگرایی در مصر تردیدی وجود ندارد به ویژه آنکه دولت در تأمین نیازهای مردم به شدت در تنگنا قرار داشته و تورم افسارگسیخته و بیکاری بالا تمام مصر را تحت تأثیر قرار داده است . از سوی دیگر و به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین تشکیل گروههای جهادی افغان ، تمایلات اسلام خواهی و ضد صهیونیستی به شدت در جامعهُ مصر به ویژه دانشگاهیان افزایش یافته است و گروههای اسلامگرا از طریق خدماتی که در سطوح مختلف به مردم میدهند،دارای محبوبیت هستند و به رغم سرکوبهای شدید دولت توانسته اند بخش زیادی از مشکلات مردم را در حد روستاها و گروههای کوچك شهری حل کنند و حتی به مردم بی پناه نوار غزه،علی رغم مخالفت دولت ، کمك رسانی کنند آنچه مشکلات کنونی را دشوارتر میکند نبودِچشم انداز مشخص استراتژیك در بالاترین سطوح هیئت حاکمه در خصوص چگونگی حل فشارهای اجتماعی ـ اقتصادی است در این شرایط اپوزیسیون سکولار از محبوبیت خاصی برخوردار نیست و تنها گروه اخوان المسلمین ( به ویژه پس از انتخابات ۱۳۸٤ش/۲۰۰۵م مجلس و کسب موفقیت نسبی در این انتخابات)میتواند به عنوان يك گروه اپویسیون جدّی و یا حزب سیاسی مخالف مطرح باشد . ضمن آنکه موقعیت شخصیتهای مستقل مصری که از وجههُ بین المللی برخوردارند، نیز قابل توجه است . به نظر میرسد شرایط متزلزل کنونی تا تثبیت نهایی مسئلهُ جانشینی رئیس جمهور و استقرار جایگاه مناسب اسلامگرایان ادامه پیدا کند (محمد حسین حافظیان ،«مشکلات اقتصادی و چشم انداز بی ثباتی در مصر، مرکز تحقیقات استراتژيك، تهران، فروردین۱۳۸۹). ضمن آنکه سقوط حسنی مبارك و برچیده شدن یکبارهُ سیطرهُ امنیتی و اقتصادی و سیاسی حزب حاکم، معادلات جدیدی را پیش رو آورده و آیندهُ مصر را با ابهامات و چالشهایی روبه رو ساخته است.

## لیبی

شکل ۸: موقعیت لیبی در  قاره افریقا

کشور جماهیر عربی لیبی با ۱/۷۵۹/۵۴۰ کیلومتر مربع وسعت (پانزدهمین کشور جهان) در نیمکره شمالی، نیمکره شرقی در شمال قاره آفریقا قرار دارد.

این کشور با مصر در شرق، با سودان در جنوب شرقی، با چاد در جنوب، با نیجر در جنوب و جنوب غربی، با الجزایر در غرب و با تونس در شمال غربی همسایه می‌باشد. لیبی در حدود شش هزار کیلومتر مرز دارد که ۱۷۷۰ کیلومتر آن را سواحل دریای مدیترانه تشکیل می‌دهد. لیبی در قلب شمال آفریقا و مدیترانه در حد فاصل مغرب عربی و خاورمیانه قرار گرفته و به عنوان پل ارتباطی بین کشورهای آفریقایی و مغرب عربی و خاورمیانه تلقی می‌گردد.

شکل ۹: نقشه کشور لیبی

به طور کلی این کشور از سه منطقه مشخص جغرافیایی تشکیل شده است که هر یک دارای نواحی جداگانه می‌باشد.

منطقه غربی ترییپولیتانیا که از غرب به جنوب امتداد دارد.

منطقه شرقی سیرنایکا که دومین منطقه قابل اهمیت به شمار می‌رود.

منطقه فذان که در واقع سومین استان بزرگ در قسمت جنوبی کشور به حساب می‌آید. این ناحیه دارای اهمیت چندانی نبوده و عمدتا بیابان و لم یزرع می‌باشد.

نود و چهار درصد خاک کشور لیبی از بارندگی اندکی برخوردار است. لذا این کشور از نظر آب و هوایی گرم و خشک است. قسمت‌های شمالی این سرزمین که در جوار دریای مدیترانه واقع شده است هوایی ملایم و مدیترانه‌ای دارد. بلندی‌های شمالی ناحیه شرقی در مسیر بادهای غربی آن منطقه واقع شده و آب و هوایی مرطوب و مطبوع دارد. درجه دما و حرارت در این کشور متغیر است. زیرا بادهای مخصوص که از ویژگی‌های مربوط به اوضاع جوی این کشور است از ناحیه صحرا می‌وزد و باعث تغییرات شدید درجه حرارت در ظرف چند ساعت و یا چند روز می‌گردد.

مناطق قابل سکونت کشور لیبی عمدتا شامل نوار سرسبز ساحلی دریای مدیترانه می‌باشد که آن هم در عریض‌ترین مناطق از ۷۵ کیلومتر عمق در اطراف جلگه‌های شرقی از جمله جبل اخضر تجاوز نمی‌کند. تقریبا در مناطق صحرایی کسی زندگی نمی‌کند و اگر جمعیت اندک و پراکنده در این گونه مناطق وجود دارد، به صورت چادرنشینی و قبیله‌ای است، چرا که در هر کیلومتر مربع حدودا ۱/۵ نفر سکونت دارند که با این محاسبه تقریبا تمامی جمعیت تنها در ده درصد خاک این کشور زندگی می‌کنند و نود درصد خاک این کشور عملا بیابان و غیرمسکونی است و طبق برآوردهای آماری تنها ۱/۵ درصد از خاک این کشور قابل کشاورزی است. از این رو اصطلاحا به جماهیری لیبی نام «خانه خلاء بزرگ» اطلاق می‌نمایند.

**جغرافیای انسانی**

جمعیت جماهیر عربی لیبی بر اساس آمار سال ۲۰۱۳ میلادی ٦،٠٠٢،٣٤٧ نفر بوده است.  مردم لیبی به زبان عربی تکلم می‌کنند و برخی با زبان‌های ایتالیایی، انگلیسی و فرانسوی نیز آشنایی دارند. دین رسمی مردم اسلام و پیرو مذهب مالکی می‌باشند.

اغلب ایتالیایی‌ها در طرابلس زندگی می‌کردند و اکثر حرفه‌ها را به دلیل کارگران ماهری که داشتند از آن خود ساخته بودند و اکثر صنایع منطقه طرابلس در دست آن‌ها بود. اقلیت یهودی نیز در طرابلس و اطراف آن زندگی می‌کردند که تا قبل از سال ۱۹۴۸ در حدود سی هزار نفر می‌شدند. اکثر آن‌ها از ثروتمندان لیبی بودند که بیشترشان اقتصاد و تجارت این کشور را در دست گرفته بودند. آن‌ها بعد از حمله رژیم اسرائیل در سال ۱۹۶۷ به مصر کشور لیبی را ترک کردند و تنها درصد بسیار کمی از آن‌ها در لیبی باقی ماندند.

با بهبود وضعیت بهداشتی و وضعیت اقتصادی به خاطر صدور نفت و بالارفتن درصد باسوادی و رشد افکار عمومی در میان مردم، رشد جمعیت به حد متعادل‌تری رسید، به طوری که در حال حاضر لیبی از نظر میانگین عمر جمعیتی جزء کشورهای در حال رشد محسوب می‌شود و از نظر جمعیتی این کشور دارای جمعیت جوان است.

از نظر تعداد جمعیت شهرهای این کشور به ترتیب ذیل می‌باشد:

اول: طرابلس، دوم: بنغازی، سوم: مصراته، چهارم: شهرهای الزاویه، سبها، البیضاء، اجدابیا، طبرق، المرج، زلیتن، خمس، سرت، صبراته، درنه و پنجم- بقیه شهرها.

**جغرافیای سیاسی**

لیبی با داشتن ساحلی در حدود ۱۸۰۰ کیلومتر در کناره جنوبی مرکزی دریای مدیترانه به عنوان پل ارتباطی این منطقه با سایر مناطق آفریقا و بخشی از خاورمیانه مورد محاسبه تحلیل گران سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرد و با توجه به استقرار این کشور در قسمت شمالی آفریقا و نزدیکی به قاره اروپا از اهمیت ژئوپلتیکی ویژه‌ای برخوردار است. با عنایت به نکات ذکر شده کشور لیبی از جایگاه با اهمیتی در نزد کشورهای استعماری برخوردار است. مداخله مستقیم سه کشور بزرگ غربی؛ آمریکا؛ انگلیس و فرانسه در جریان سقوط هواپیمای پان امریکن بر فراز اسکاتلند و ادامه آن تحت عنوان بحران لاکربی به وضوح برخورد دوگانه غرب در قبال بحران‌های موجود در دنیا را به نمایش گذاشته و نشان داده که قدرت‌های بزرگ هیچوقت مناطق مهم را خارج از چارچوب منافع نمی‌دانند و تلاش می‌کنند تحت عناوین مختلف سیاسی و اقتصادی حضور خود را ولو با به وجود آوردن بحران حفظ نمایند.

این کشور قبل از فروپاشی نظام دو قطبی تنها کشور سوسیالیست متمایل به شرق و دوست قابل اطمینان شوروی سابق در قاره آفریقا بوده است و لذا روابط نزدیک بین لیبی و شوروی منافع کشورهای غربی به ویژه آمریکا را به خطر می‌انداخت. در زمان قذافی ویژگی‌هایی در این کشور دیده می‌شد که توجه تحلیل گران سیاسی را از نظر جغرافیای سیاسی جلب کرد که می‌توان به مهم‌ترین آنها اشاره نمود:

الف) از این کشور به علت داشتن فاصله کمی که با کشورهای اروپایی دارد می‌توان با نصب موشک‌هایی با برد متوسط و بلند قلب اروپا را مورد هدف قرار داد.

ب) از سواحل این کشور می‌توان کلیه حرکات و نقل و انتقالات دریایی را در دریای مدیترانه زیرنظر داشت.

ج) وجود منابع غنی و عظیم نفت و نزدیکی مکان تولید تا بازار مصرف توجه اروپاییان را جلب نموده است. همین مسئله باعث شده بود که آن کشورها علیرغم دشمنی با نظام این کشور همچنان به روابط اقتصادی خود اهمیت داده و رفت و آمدهای خود را حفظ نمایند و به تعبیر یکی از سفرای اروپایی تقویت روابط اقتصادی اروپا بر نفوذ در بازار این کشور جدای از روابط و موضوع گیری‌های سیاسی با لیبی ارزیابی می‌گردد.

د) استفاده از تسهیلات بندری مناسب لیبی در تمام طول سال برای کشورهای آفریقای مرکزی مانند مالی، چاد و نیجر که به دریا دسترسی ندارند از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است.

جایگاه کشور جماهیری عربی لیبی در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی درخور توجه و تعمق است زیرا لیبی از اعضای سازمان‌ها و اتحادیه‌های مهمی چون: ۱. سازمان ملل متحد و سازمان‌های تابع آن، ۲. سازمان کنفرانس اسلامی، ۳. سازمان جنبش عدم تعهد، ٤. اتحادیه عرب ٥. سازمان وحدت آفریقا و ٦. اتحادیه مغرب عربی در شمال آفریقا است.

**ادیان و مذاهب**

از بین چهار مذهب اهل سنت، مذهب مالکی در این سرزمین رایج است و اکثریت قریب به اتفاق این مردم مالکی مذهب هستند. فقط عده کمی از مردم لیبی تابع مذهب اباضیه می‌باشند که در مناطق جبل الغربی زندگی می‌کنند. تعدادی هم پیرو مسلک صوفیه، تیجانیه و القادریه می‌باشند. مردم این سرزمین کاملا مقید به اجرای احکام مذهبی

خود بوده و به شکل سنتی نمازهای خود را به جماعت برگزار می‌نمایند و نمازهای جمعه نیز با علاقه و با صف‌های فشرده در این کشور برگزار می‌گردد.

در شهر طرابلس دو کلیسا وجود دارد که اندک مسیحیانی که در آنجا وجود دارند در این دو کلیسا احکام مذهبی خود را به جا می‌آورند. این دو کلیسا محل عبادت مسیحیان مهاجر، دیپلمات‌های مقیم طرابلس و سایر افرادی که به این کشور رفت و آمد می‌نمایند، می‌باشد. گفته شده است تعداد کمی هم یهودی در این کشور به صورت پراکنده زندگی می‌کنند که از نظر آماری حائز اهمیت نیستند.

**مراکز آموزشی اسلامی در جماهیری عربی لیبی**

یکی از مهم‌ترین و زیباترین مدارس آموزشی در لیبی در عصر قدیم مدرسه اسلامی المنتصریه بوده که به دست یک عالم اسلامی به نام ابی محمد عبدالحمید بن ابی البرکات بن ابی الدنیا در بین سال‌های ٦٥٥-٦٥٨ هجری قمری ساخته شده است که به سبک بسیار زیبا و معماری سنتی نزدیک طاق رومانی بنا گردیده است. در عصر جدید نیز مراکز اسلامی متعددی به سبک جدید و پیشرفته ساخته شده است. علاوه بر این‌ها تعدادی از دانشکده‌های مستقل و آموزش عالی نیز در این کشور به تدریس اصول اسلامی مبادرت می‌ورزند و مهم‌ترین آن‌ها سازمان جمعیت دعوت اسلامی می‌باشد که در راستای این گفته آقای معمر قذافی رهبر لیبی که باید فریاد حق و انقلاب اسلامی در دنیا طنین انداز گردد و صدای آن به گوش تمام جهانیان در اقصی نقاط عالم برسد، در سال ۱۹۷۰ تأسیس گردیده است.

این جمعیت هدف خود را معرفی قرآن مجید و سیره سنت نبوی و تربیت مبلغین برای اجرای احکام اسلامی، برقراری تماس و ارتباط با هیئت‌ها و مؤسسات مذهبی به منظور نشر فرهنگ اسلامی و گسترش زبان عربی اعلام نموده است و دارای دانشکده‌ای به نام دانشکده تبلیغات اسلامی می‌باشد که در سال ۱۹۷٤ ایجاد شده است. دانش آموزان می‌توانن پس از اخذ دیپلم وارد این دانشکده شوند این جمعیت در دمشق، کراچی و لبنان، شعباتی را دایر و همچنین یک دانشکده اسلامی نیز در لندن تأسیس نموده است. در حال حاضر دانشجویانی از کشورهای مختلف مشغول تحصیل در دانشکده‌های وابسته به این جمعیت در داخل و خارج لیبی می‌باشند. سی مرکز اسلامی با این جمعیت همکاری دارند که از سال ۱۹۸۲ برای ارسال دارو و انجام تبلیغات و مبارزه با میسیونرهای مذهبی مسیحی کاروان‌ها و گروه‌های اسلامی متعددی را به نقاط مختلف جهان اعزام داشته است.

به طور کلی می‌توان فرهنگ کنونی جامعه لیبیایی را به سه عامل به شرح ذیل تقسیم نمود: الف) فرهنگ سنتی همراه با ارزش‌های قبیله‌ای، ب) فرهنگ اسلامی – عربی – براساس تعالیم اهل سنت، ج) آمیخته‌ای از فرهنگ بومی و غربی.

معمر قذافی از هر سه فرهنگ مذکور استفاده و تلاش کرد به هر شکل ممکن افکار مردم را به سوی دیدگاه‌های سیاسی خود از قبیل فرهنگ و ناسیونالیسم عربی و حاکمیت آرمانی در کتاب سبز خود تحت عنوان «جماهیری و نظریه سوم جهانی» هدایت نماید. از سوی دیگر وی همواره سعی کرد جامعه لیبیایی را پایبند به ارزش‌های گذشته جلوه داده و آن‌ها را به حفظ سنت‌ها ترغیب نماید.

در همین زمینه در کتاب سبز خود در بخش سومین نظریه جهانی اشاره می‌کند که جوامع انسانی باید تا حد توان از خانواده و قبیله، قوم و ملت خود دفاع نماید تا از منافع و مزایای آن ارزش‌ها بهره‌مند گردد. اما با توجه به نکات ذکر شده و همچنین عدم مبارزه جدی با تهاجم گسترده فرهنگ غربی که از طرق مختلف صورت می‌گیرد و مشکلات اجتماعی به ویژه شرایط ازدواج برای جوانان، ماهواره و شرایط دشوار اقتصادی بر اثر تحریم و استمرار آن، تحقق اهداف آرمانی وی را با موانع جدی روبرو نموده است. لیبی از جمله کشورهایی است که به لحاظ ساختار سیاسی، اعتقادی و ملی و نیز پیشینه تاریخی و مبارزاتی به گونه‌ای ناباورانه و غافلگیرانه با امواج ماهواره‌ای روبرو شده و این رسانه در حال تسخیر فرهنگی نسل جدید این کشور است و تغییرات قابل ملاحظه‌ای در افکار و اخلاق ورفتارهای اجتماعی مردم به‌وجود آورده است.

**حکومت و سیاست**

لیبی به جهت تاریخی دارای قدمتی طولانی است. یونانیان قدیم نام لیبی را عموما به آفریقای شمالی اطلاق می‌کردند و این نام گرفته شده از نام قبایلی می‌باشد که در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در قسمت‌هایی از سرزمین فعلی لیبی استقرار داشتند.

شکل ۱۰: پرچم لیبی: سه باند افقی به ترتیب از بالا به پایین، قرمز، سیاه و سبز با یک هلال و ستاره سفید در مرکز نوار سیاه رنگ. رنگ‌ها نشان دهنده سه منطقه مهم کشور است: قرمز نماد فذان (Fezzan)، سیاه نماد سیرنایکا (Cyrenaica) و سبز نماد طرابلس (Tripolitania). هلال ماه و ستاره نیز نماد اسلام، دین اصلی کشور است.
گفتنی است که شورای ملی انتقالی این طرح را که پرچم پادشاهی سابق لیبی (۱۹۵۱-۱۹۶۹) بود، در ۲۷ فوریه ۲۰۱۱، جایگزین پرچم تمام سبز سابق کرد که توسط رژیم قذافی در سال ۱۹۷۷ اعلام شده بود.

ناحیه ساحلی غرب لیبی (طرابلس کنونی) از حدود دو هزار سال پیش محل رفت و آمد ملاحان فنیقی و یونانی بوده و لیبی فعلی در ٦٣٠ قبل از میلاد تبدیل به مهاجرنشینی یونانی گردید و نواحی عمده آن کمی بعد به جز طرابلس غربی به تصرف یونان درآمد. در قرن ششم و هفتم پیش از میلاد امور تجاری لیبی به دست فنیقی‌ها رونق یافت.

مورخ یونانی هر دوت نام لیبی را به کار برده و منظور وی از این کلمه منطقه جغرافیای غرب رود نیل بوده است. وی جهان را به سه قاره اروپا، آسیا و لیبیا تقسیم کرده است که منظور وی از لیبی در اینجا همان قاره آفریقاست.

ویژگی اسلام در لیبی قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی را راست دینی سنّی در نواحی شهری و شماری برداشتهای بدعت آمیز و نامتعارف و عامیانه در حوزه های نفوذ روستایی و قبایل چادرنشین نواحی صحرا تشکیل می داد. نوع اخیر، خشکی و دشواری اسلام سنّی را دگرگون ساخت و آن را با اعمال اسلامی خاص جوامع قبیله ای منطقه انطباق داد.

در جغرافیای سیاسی معاصر نیز استعمال رسمی کلمه لیبی از ابتدای قرن فعلی آغاز و مطرح شد. نواحی سیرنایکا و طرابلس غرب در قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) جزو قلمرو اسلامی اعراب شدند و از همان زمان عربی سازی لیبی آغاز شد. در طی قرون بعدی بخشی از لیبی موقتا در دست دولت‌های اروپایی و همسایه بود تا اینکه در سال ١٥٥١ قسمت اعظم آن جزو امپراطوری عثمانی گردید. در سال ١٧١٤ دولت به ناحیه طرابلس غرب استقلال داد. و این ناحیه جزو ممالک بربر در منطقه گردید که کار عمده آن تجارت دریایی بود. اشغال لیبی توسط عثمانی برای دومین بار در ۱۲٥۰ ق / ۱۸۳٥ م، اساساً ایجاد مانعی برای اجرای طرحهای استعماری اروپا پس از هجوم فرانسه به همسایهٔ لیبی، الجزایر، در ۱۲٤٥ ق / ۱۸۳۰ م بود و به پیدایش نخستین مظاهر احساسات منجر شد. این وحدت بیان مردمی اسلام با مخالفت سیاسی، به ویژگی شاخص سیاست در لیبی بدل شده است، مشخصه ای که نه تنها معرّف مبارزات ضد استعماری و سلطنت سنوسی پس از استقلال بود، بلکه همچنین نقش مهمی در جماهیری معمرّالقذافی ایفا کرد.

**سنوسیه**

سید محمد بن علی سنوسی، یک روحانی الجزایری بود که به منظور در امان ماندن از دست اندازیهای خارجی و دفاع از اسلام علیه آنها به مکه رفته و هم زمان با احیا و تصفیهٔ مذهب، فرقهٔ سنوسیه را بنیان گذارد. منطقهٔ مجزای سیرنایکا – که دور از نفوذ اروپا قرا داشت و تنها اسماً تحت حاکمیت عثمانی بود – بهترین نقطه برای برپایی جنبشی مذهبی بود که برای جا افتادن میان قبایل ساکن در حوزهٔ نفوذ آن سرزمین تا حدی به نظریهٔ هجرت اتکا می کرد.

سنوسیه برای مدت تقریباً نه دهه یک جنبش احیای مذهبی نیرومند بود که در گسترش به سیرنایکا، فزّان و بخشهایی از نواحی روستایی طرابلس، عناصر اقتصادی و مذهبی را با هم تلفیق کرده بود. طبق نظر امریس پیترز[9]، اهمیت اقتصادی سنوسیه در استفادهٔ این طریقه از قدرت قبایل در راههای بازرگانی نهفته بود که از صحرا به ساحل مصر کشیده شده بودند و از سیرنایکا می‌گذشتند. ارتباط مذهبی طریقه با قبایل محلی از طریق وارد کردن شرفاء (اخلاف پیامبر که از این طریق برخی از سجایای او را کسب کرده‌اند) و مرابطون ( مؤمنان صاحب کرامت محلی ) در صفوف خود بیان می شد.

در پایان قرن ۱۹م.، سنوسیه به مذهب و نیروی سیاسی غالب در سیرنایکا تبدیل شد. امپراتوری در حال زوال عثمانی به طور غیررسمی با "حاکمیت مشترک ترک – سنوسی " موافقت کرد. خانقاه طریقه که اموالش رسماً از طرف عثمانیها به عنوان وقف شناخته شده بود، در همه جا به عنوان نماد راست دینی اسلامی به شمار رفت. در اوایل قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی، تنها برخی از علمای فعال در مراکز شهری قادر بودند تسلطی را که سنوسیه برقرار کرده بود به معارضه بطلبند. عجیب نیست که این طریقه رهبری مقاومت محلی را، به ویژه در سیرنایکا، در مقابل تجاوز ایتالیا

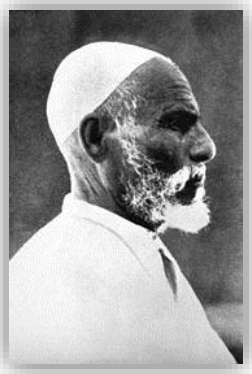

شکل ۱۱: عمر مختار

برعهده گرفت. هرچند رهبری سنوسیان سرانجام به مصر گریخت، اما در پشت سرخود شیوخ بسیار، نظیر عمر مختار باقی گذارد که مبارزه با ایتالیا را تا ۱۳۰۶ ش / ۱۹۲۷ م ادامه دادند.

ایتالیا در اواخر سال ۱۹۱۱ میلادی با ناوگان دوم ارتش خود به سواحل لیبی حمله کرد و طرابلس را طی جنگ خونین به تصرف خود درآورد. پس از پایان یافتن جنگ و شکست عثمانی، نفوذ ایتالیا آغاز شد و با وجود مقاومت مردم لیبی در اوایل سال ۱۹۱٤ همه کشور تحت اشغال ایتالیا درآمد. بعد از جنگ جهانی اول ایتالیا موافقت کرد تا در نواحی طرابلس غرب و سیرنائیک زیر نظر دولت ایتالیا پارلمان محلی برقرار شود. در ژانویه سال ۱۹۳٤ ایتالیا نواحی طرابلس غرب، سیرنائیک و فزان را به یک مستعمره تبدیل کرده و نام آن را لیبی نهاد. در نهم ژانویه سال ۱۹۳۹ این مستعمره جزء خاک ایتالیا منظور شد.

در طول جنگ جهانی دوم جنگ‌های عمده‌ای در شمال آفریقا بین متحدین و متفقین روی داد و لیبی یکی از جبهه‌های مهم این جنگ‌ها بود که در سال ۱۹٤۲ به دست نیروهای انگلیسی، از قوای متفقین، افتاد. لیبی در میان سال‌های ٤٤-۱۹٤۳ موقتا توسط فرانسه و بریتانیا اداره می‌شد. به این ترتیب که دو منطقه طرابلس و بنغازی زیرنظر انگلیسی‌ها و منطقه سب‌ها زیر نظر فرانسویان اداره می‌شد. سپس در سال ۱۹٤۹ طی توافقی به ایتالیا مسترد شد.

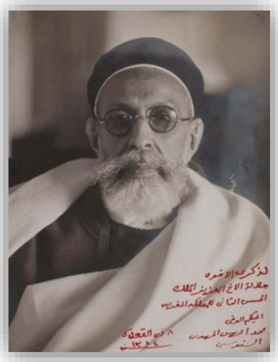

شکل ۱۲: ادریس سنوسی ، اولین و آخرین پادشاه لیبی. گوشۀ تصویر دستخط خود

سرانجام پس از سال‌ها بحث و گفتگو درباره سرنوشت لیبی بین فرانسه، ایتالیا، انگلستان و آمریکا در سال ۱۹۵۰ مسئله استقلال در کمیته سیاسی سازمان ملل متحد مطرح شد تا حدی به علت ائتلاف سنوسی با انگلیس در جنگ دوم جهانی و تا حدی به سبب تصمیم قدرتهای بزرگ مبنی بر اینکه لیبی نباید بار دیگر تحت قیمومت ایتالیا قرار گیرد، در ۱۳۳۰ ش / ۱۹۵۱ م، پادشاهی لیبی و در راس آن ادریس سنوسی، نوۀ بنیان گذار طریقه، به عنوان شاه اعلام شد و در ۲٤ دسامبر ۱۹۵۱ ادریس اول رسما استقلال کشور را اعلام کرد.

کشور لیبی تا سال ۱۹۶۳ از سه ایالت طرابلس غرب، سیرنائیک و فزان تشکیل شده بود که نیمه خودمختار و دارای فرمانروایان مقتدر بودند. لیبی در آغاز جهت متوازن نمودن بودجه خود خواستار کمک‌های اقتصادی از انگلستان و آمریکا شد و آن‌ها در مقابل اجازه یافتند در سرزمین این کشور پایگاه‌های نظامی ایجاد نمایند، در این زمینه می‌توان به پیمان ۱۹۵۳ با انگلستان و پیمان ۱۹۵٤ با آمریکا اشاره نمود.

در سال ۱۹۵۹ اولین منابع و چاه‌های نفت کشف شد و همین مسئله باعث افزایش بی‌سابقه درآمد کشور گردید و تحولی قابل ملاحظه در وضع اقتصادی کشور پدید آورد. در سایه بهبودی اوضاع اقتصادی و بیداری عمومی، دولت لیبی در سال ۱۹۶٤ اعلام کرد که موافقت‌نامه‌های نظامی خود با انگلستان و آمریکا را لغو خواهد نمود و بار دیگر دولت تهدید خود را در سال ۱۹۶۷ تکرار کرد.

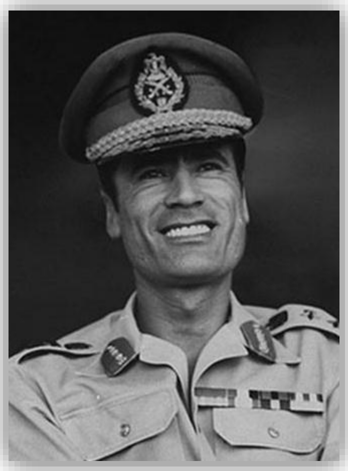

شکل ۱۳: معمر قذافی در سالهای نخست قدرت

ادریس که بیشتر به موضوعات مذهبی ( نظیر ایجاد یک دانشگاه اسلامی در البیضاء) و زهد فردی علاقه داشت، دربرآوردن خواستهای نسل جوانی که با احساسات ملی فزاینده بزرگ می شد و حل مسائل مربوط به یک اقتصاد نفتی، که پس از پیدا شدن نفت در ۱۳٤۷ ش / ۱۹۶۱ م با گامهای شتابان رشد می یافت، کفایت لازم را نشان نداد. کشور سلطنتی در آستانۀ کودتای ۱۳٤۸ ش / ۱۹۶۹ م، توسط قذافی، از لحاظ سیاسی به یک پدیدۀ ناسازگار با زمانه تبدیل شده بود. در اول سپتامبر ۱۹۶۹ گروهی از افسران جوان به رهبری سرهنگ مُعَمَّر قذّافی با یک کودتای بدون خونریزی، ادریس اول را که در سن ۷۱ سالگی در ترکیه مشغول معالجه بود از حکومت خلع ید و پارلمان را منحل نمودند و جمعی را به زندان انداختند. شورای انقلاب به رهبری معمر قذافی بلافاصله سیستم

کشوری را جمهوری سوسیالیستی اعلام کرد و محمود سلیمان صفری را به نخست وزیری منصوب نمود. به دنبال آن بانک‌های خارجی ملی اعلام گردید و برخلاف روش حکومت ادریس سنوسی در مماشات با اسرائیل، قذافی اعلام نمود که همه امکانات کشور را در اختیار مبارزان فلسطینی قرار خواهد داد و در داخل مبارزه وسیعی را در مقابله با فرهنگ غربی آغاز گردید. به ترویج زبان و فرهنگ قومیت عربی اهمیت بیشتری داده شد و تدریس زبان‌های خارجی ممنوع شد. در سال ۱۹۷۰ پایگاه‌های نظامی انگلستان و آمریکا برچیده و به این صورت کشور از نیروهای خارجی پاکسازی گردید. در ماه ژوئیه همان سال دولت شرکت‌های صادرکننده و توزیع کننده نفت را ملی اعلام کرد. در همین سال دولت لیبی صد و ده هواپیمای جت به فرانسه سفارش داد و نخستین محمولات اسلحه مشتمل به صد تانک را از دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق دریافت نمود.

از زمان سقوط رژیم سلطنتی به بعد دولت لیبی پیوسته از سیاست دوری از غرب و نزدیکی به شرق به ویژه شوروی سابق پیروی کرد که البته در سالهای اخیر این نزدیکی به شرق کمرنگ‌تر شد. در سال ۱۹۷۳ در کشور، انقلاب فرهنگی اعلام شد. از سال ۱۹۷۶ رابطه متزلزل لیبی با مصر به ویژه در زمان حاکمیت انور سادات تیره و سست شد. بعد از انعقاد پیمان کمپ دیوید (در سال ۱۹۷۸ میلادی) میان مصر و اسرائیل این روابط وخیم‌تر گردید.

لیبی چندین بار پیشنهاد اتحاد با کشورهای مختلف منطقه را به عنوان پایه عظیم‌تر دول اسلامی ارائه نموده که همه آن‌ها تاکنون بی‌نتیجه مانده‌اند. اختلافات لیبی و آمریکا نیز در طی سال‌های ۸۱-۱۹۸۰ به اوج خود رسید و به همین خاطر آمریکا سفارت خود را در طرابلس بست و دیپلمات‌های لیبیایی را نیز از واشنگتن اخراج نمود. در مورخه ۱۹۸۶/۴/۱۵ که تیره‌ترین مرحله در تاریخ روابط سیاسی دو کشور محسوب می‌شود، هواپیماهای نظامی آمریکا شهرهای طرابلس و بنغازی از جمله منزل معمر قذافی رهبر لیبی را بمباران نمودند که در نتیجه تعداد از مردم لیبی و دختر خوانده وی کشته و تعداد قابل ملاحظه‌ای نیز مجروح شدند. گفته شده است که اتحاد جماهیر شوروی سابق چند ساعت قبل از هجوم هواپیماهای آمریکایی نیروهایش را از کناره سواحل لیبی دور ساخته بود. از تاریخ ۱۹۸۶/۴/۱۵ تا ۱۹۸۸/۱۲/۲۱ عکس العمل‌های خصومت آمیز هر دو کشور ادامه داشت و لیبی در این فاصله جنگ با کشور چاد را نیز پشت سر گذاشت که عامل مؤثری در جهت فرسایش نیروهای این کشور محسوب می‌گردد. در مورخه ۱۹۸۸/۱۰/۷ رونالد ریگان رئیس جمهوری وقت آمریکا طی یک کنفرانس مطبوعاتی تحریم اقتصادی علیه لیبی را اعلام نموده از سایر کشورهای جهان نیز خواست که در اجرای تحریم علیه لیبی با این کشور همکاری نمایند. در مورخه ۱۹۸۸/۱۲/۲۱ هواپیمای پان امریکن (پرواز شماره AB ۱۰۳) بر فراز لاکربی در اسکاتلند منفجر شد، که در اثر این حادثه دویست و هفتاد و دو نفر جان خود را از دست دادند. گفته شده که از این تعداد ۱۸۹ نفر از اتباع آمریکا بودند. علاوه بر این آمار یازده نفر از اهالی لاکربی نیز بر اثر سقوط هواپیما کشته شده‌اند. در مورخه ۱۹۸۸/۱۲/۲۷ آمریکا لیبی را متهم نمود که در حال تولید سلاح‌های شیمیایی در مرکز رابطه می‌باشد و تهدید نمود که این مرکز را بمباران خواهد کرد.

در مورخه ۱۹۹۰/۱۲/۱۴ برای اولین بار بعد از گذشت دو سال از انفجار هواپیمای پان امریکن بر فراز لاکربی در اسکاتلند روزنامه ایندیپندنت لیبی را مسئول انفجار هواپیمای مذکور قلمداد کرد. در بهار سال ۱۹۹۱ چهارصد تن از اسرای جنگی لیبی در چاد به آمریکا انتقال داده شدند. در مورخه ۱۹۹۱/۱۱/۲۷ اعلامیه‌ای مشترک از سوی کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه صادر و منتشر شد که در آن لیبی مسئول انفجار هواپیمای پان امریکن و یوتای فرانسوی شناخته شد. در مورخه ۱۹۹۲/۱/۲۱ شورای امنیت قطعنامه‌ای علیه لیبی صادر نمود که از لیبی می‌خواست به ادعا و اتهام کشورهای سه گانه پاسخ مثبت دهد. سرانجام لیبی با پذیرش اتهام خود و پرداخت غرامت، به این مسله خاتمه داد.

**ساختار نظام جماهیری در زمان قذافی**

ساختار نظام جماهیری لیبی ساختاری متفاوت با دمکراسی رایج در جهان بود. چرا که آن دمکراسی را نوعی دیکتاتوری دمکراسی می‌نامد و همه گونه انتخابات پارلمانی و یا ریاست جمهوری و غیره را که در کشورهای مختلف جهان مرسوم است، رد می‌کند. تعریف کتاب سبز ـ که بنا بر مشهور، نوشته خود قذافی بود ـ از دمکراسی این است که دمکراسی یعنی سلطه مردم و حاکمیت مردم بر خود. به عبارت دقیق‌تر یعنی اینکه مردم باید خود امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را در دست داشته باشند. بر این اساس ایجاد «کنگره‌های مردمی» بهترین راه مشارکت مردم در امور حکومتی است.

کنگره‌های مردمی تمامی افراد جامعه را دربرمی‌گیرد، به گونه‌ای که کلمه عضویت در آن معنی ندارد. یعنی اینگونه نیست که فردی در این کنگره عضویت داشته باشد و دیگری از این حق محروم باشد، بلکه این عضویت عام است و همه افراد جامعه را دربرمی‌گیرد. هر کنگره اساسی مردمی ممکن است که یک یا چند محله را دربربگیرد. هر کنگره مردمی دارای یک دبیر بود و تصمیمات خود را با تشکیل کمیته مردمی که از دل همان کنگره به وجود آمده عملی می‌سازد. هیأت امنای کمیته‌های مردمی محله‌های یک شهر یا یک منطقه جمع می‌شوند و یک نفر را به عنوان امین انتخاب می‌کنند. در واقع کمیته‌های مردمی محله‌های یک شهر زیرنظر کمیته‌های مردمی نوعی یا منطقه‌ای انجام وظیفه می‌نمایند. بعد از اینکه مردم در کنگره اساسی مردمی، اعضای کمیته مردمی منطقه خود را انتخاب کردند، کمیته‌های مردمی هر منطقه اعضای کمیته‌های مردمی تخصصی(خبراء) را در سطح منطقه انتخاب می‌کنند که می‌توان به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره کرد: کمیته مردمی دادگستری، کمیته مردمی بهداشت، کمیته مردمی صنایع دستی و ... . کمیته مردمی عام (نخست وزیری) از هیأت امنای کمیته‌های تخصصی عام تشکیل می‌شود و کنگره مردمی عام یک نفر را به عنوان دبیر از میان اعضای خود برای کمیته مردمی عام انتخاب می‌کند. این دبیر در واقع نخست وزیر محسوب می‌شود و اعضای این کمیته نیز نقش شورای وزیران را برعهده دارد و فعالیتش در چارچوب اجرای تصمیمات کنگره‌های اساسی مردمی در سطح جماهیر لیبی است. کنگره مردمی عام، خود از کنگره‌های اساسی مردمی، کنگره‌های مردمی تخصصی و کمیته‌های مردمی تشکیل گردیده است (پارلمان).
قذافی در ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ / ۲۸مهر ۱۳۹۰ دستگیر، کشته و حکومت مرکزی متزلزل شد. شورایی انقلابی یا دولت انتقالی زمام امور را به دست گرفت و پارلمان جدید انتخاب و در ۲٤ اکتبر سال ۲۰۱۲علی زیدان به عنوان نخست وزیر جدید برگزیده شد.

قذاقی و اسلام

" انقلاب " سرهنگ معمّر قذافی را اساساً یکی از اولین نمونه های نوسازی سیاسی اسلام از زمان کسب استقلال کشورهای شمال آفریقا در دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳٤۰ ش / ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م می دانند. رهبر لیبی تحصیلات فقهی نداشت و تنها از اطلاعاتی سطحی از الهیات اسلامی برخوردار بود. دانش و تفسیر های او از اسلام اساساً بازتابی از تاریخ اخیر کشور او و پادشاهی سنوسی است.
نخستین اعلامیه های رژیم حاوی تعدادی اشارات ملی گرایانه و نیز اسلامی بود وتدابیر مهمی که در آغاز به وسیلهٔ رژیم اتخاذ شدند ( از جمله احیای مجازاتهای قرآنی و ممنوعیت مشروب فروشیها و باشگاههای شبانه ) بیانگر تایید آشکار بر اسلام به عنوان نیروی هادی حیات سیاسی کشور است. اما هر چند اسلام به روشنی، بخشی از ایدئولوژی انقلاب را تشکیل می داد، ازآن تنها به اختصار در بند ۲ قانون اساسی جدید مورخ ۲۰ شهریور ۱۳٤۸/ ۱۱ دسامبر ۱۹۶۹ وسپس به طور ساده به عنوان " دین رسمی " یاد شده است. علی رغم این واقعیت که قذافی شخصاً به کرات از اهمیت اسلام برای انقلابش یاد می کند، اما در برنامهٔ سیاسی اش که در جریان سمینار فعالیتهای فکری لیبی در خرداد ۱۳٤۹ / مه ۱۹۷۰ ارائه شد، تنها اشاراتی ظاهری و شکلی به اسلام شده است، به استثنای بخش مربوط به آموزش قرآن، که دولت در آغاز بدان توجهی نداشت.
رژیم شدیداً بر این باور بود که تلاش او برای کسب مشروعیت در جامعهٔ محافظه کار لیبی تنها هنگامی نتیجه بخش است که او بتواند پیرویش را از اصول اسلامی به نمایش گذارد. اما این تلاش برای کسب مشروعیت همچنین هم زمان متضمن بی اعتبار کردن و از دور خارج ساختن کلیهٔ رقبای بالقوه، به ویژه نخبگان مذهبی روستایی، بود که سابقاً به خانقاههای سنوسی و علمای راست دین در مراکز شهری وابستگی داشتند.
ابتکارات قذافی شامل مجموعه ای از اصلاحات حقوقی و شرعی بودند که تاریخشان به فرمانی باز می گردد که کمی پس از انقلاب ۱۳٤۸ ش / ۱۹۶۹ م صادر شد و در آن خواستار اجرای قانون شریعت شده بود. این فرمان با اسلامی کردن قانون لیبی در مهر ۱۳۵۰ / اکتبر ۱۹۷۱ تداوم یافت. مقررات جدید که از فقه مالکی اخذ شده بود، خواستار حفظ قوانین موجود در صورت توافق آنها با اصول شریعت و استفاده از عرف در صورت نیاز بود. در اساس، رژیم با این استدلال که موضوعات جهان بینی دینی غیرقابل نقض اند، اما مسائل " غیر مذهبی " را می توان به اجتهاد گذارد، یک روش دو مسیره را ابداع کرده است. به همین ترتیب، قذافی چندان تمایلی به پذیرش حدیث، سنّت، اجماع، قیاس نداشت و آنها را اضافاتی غیرلازم به اسلام اعلام کرد. به عقیدهٔ او تنها بخشی از سنّت را می توان جزء متشکلهٔ شریعت

دانست و اجتهاد ابزار قابل قبولی برای گسترش حیطهٔ شریعت در جهان امروز است. قذافی در یک بحث معروف با علمای کشور در مسجد مولای محمد در طرابلس در تیر ۱۳۵۷ / ژوئیه ۱۹۷۸ ( که در ۱۳۶۳ ش / ۱۹۸۴ م تجدید چاپ شده است ) اغلب این نکات را تکرار کرد.

اسلام به اعتقاد قذافی نباید به طور ساده به ارزشهای سنّتی بچسبد و آنها را تکرار کند ، بلکه باید به یک نیروی مترقی تبدیل شود. بدین قرار، رهبر لیبی آشکارا احیای شریعت را ابزاری برای نوسازی نظری و نیز کسب مشروعیت سیاسی بیشتر می دید. این برداشت عامه گرا از فقه اسلامی، بدون نیاز به فقهای متخصص، اهمیت فزاینده ای در دهه های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ ش /۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م به دست آورد. طبق این برداشت، هر فرد ( در هم سویی با آرمانهای عامه گرای رژیم ) یک مجتهد بالقوه است که می تواند اندیشه و فقه اسلامی را تفسیر و در آن نوآوری کند. این اصلاحات حقوقی در عمل به رژیم لیبی امکان داد تا به دقت سازمانهای مذهبی مستقل را تحت کنترل درآورد. رژیم با به دست آوردن کنترل اوقاف، طبق قوانین ویژه ای که در ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ ش / ۱۹۷۲ و۱۹۷۳ م به تصویب رسیدند، نقش و تاثیر علمای شهری را ( که در آن زمان بسیار تضعیف شده بود) باز هم بیشتر کاهش داد.

علما که دیگر از منبع مالی دستگاه مذهبی محروم شده بودند، به کارکنان دولت تبدیل شدند وتمامی استقلال فرهنگی، مالی و سیاسی را که زمانی از آن برخوردار بودند، از دست دادند. دولت لیبی نقش حامی دستگاه مذهبی را به عهده گرفت و پس از ۱۳۴۹ ش / ۱۹۷۰ م کمک بسیاری به زندگی مذهبی و برگزاری اعمال مذهبی کرد، از جمله حمایت مالی از زائرانی که به حج می روند و احداث تعداد قابل توجهی مسجد جدید.

قذافی اندیشه های خود را تدوین کرد و به صورت کتاب سبز و" نظریهٔ سوم جهانی آن ارائه داد. این تئوری اقدام سیاسی که بر اسلام مبتنی است جای سرمایه داری و کمونیسم را خواهد گرفت. قذافی در فروردین ۱۳۵۲ / آوریل ۱۹۷۳ در سخنرانی زواره که آغازگر انقلاب فرهنگی او بود، اصولی را که نظام سیاسی کشور بر آن مبتنی است چنین برشمرد: وحدت اعراب، دمکراسی مستقیم مردمی و سوسیالیسم اسلامی. این نظریهٔ جدید، به اعتقاد رهبر لیبی یک بار برای همیشه اختلاف و تنش موجود میان دین و دولت را که ذاتی دولت غیر مذهبی است، برطرف و حل و فصل خواهد کرد. دیدگاه قذافی در مورد فردگرایی مساوات طلب ( که در زمان او در نهادهای سیاسی کشور که مستقیماً به وسیلهٔ نماینده های مردم در کنگره های مردم اداره می شوند و با استفاده از اجتهاد فردی حکم اسلام را جاری می‌کنند، به چشم می خورد ) در کتاب سبز تکرار شد که به طور ضمنی بر تفکر اسلامی مبتنی است. خلق الجماهیریة در ۱۳۵۶ ش / ۱۹۷۷ م اوج این روند مساوات طلب بود و مرحلهٔ تازه ای از تفسیر اسلام به وسیلهٔ قذافی را به همراه آورد. علما جنبه های اقتصادی کتاب سبز قذافی - که شامل الغای مالکیت خصوصی بود - را متضاد با اسلام اعلام کردند. آنها با اعتراض اعلام کردند که به نظر می رسد قذافی مصمم است اصول کتاب سبز را جایگزین آموزشهای سنّتی شریعت کند.

قذافی در پاسخ، تفسیرهای خود از از اسلام را بسط داد و برای مثال در ۱۳۵۶ ش / ۱۹۷۷ م اعلام کرد که تقویم لیبی به جای تاریخ متعارف هجری که در ٦۲۲ م روی داد، با وفات پیامبر در ٦۳۲ م آغاز می شود. او سرانجام تهاجم تمام عیاری را علیه قدرت علما در اوایل ۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۸ م به راه انداخت. او چنین استدلال می کرد که از آنجا که قرآن به زبان عربی نوشته شده است، هیچ نیازی به تفسیرهای کارشناسان وفقها نیست. قرآن به عنوان تنها منبع قانون شریعت اعلام شد وسنّت و نیز قیاس، اجماع و حدیث خطا و مردود اعلام شدند. مساجد تحت کنترل مردم قرار گرفتند. موقعیت زنان در موارد مربوط به طلاق برابر با مردان اعلام شد و حج دیگر از ارکان اسلام به حساب نیامد.

ابداعات قذافی در این موارد نیز نظیر دیگر موارد هم اهداف سیاسی و هم مذهبی داشتند: آنها مشروعیت بیشتری برای اقدامات و تصمیمات رژیم در زمینهٔ مسائل غیرمذهبی فراهم کردد وهم زمان آن را از تنگناها و محدودیتهای تفکر و سنّت اسلامی _ که به عقیدهٔ قذافی کهنه و مهجور شده و در معرض تفسیرها وبرداشتهای فردی قرار گرفته بود _ آزاد کردند، هرچند واکنش علمای داخل لیبی به این اقدامات لزوماً سرکوب شده بود، جنبشهای اسلامی زیرزمینی کشور اقدامات قذافی را بدعت خواندند. پیروان این جنبشها در اواسط دههٔ ۱۳٦۰ ش / ۱۹۸۰ م (از جمله حزب التحریر الاسلامی و نسخهٔ لیبیایی اخوان المسلمین ) آماج حملات رژیم قرار گرفتند و چندین تن از آنها در انظار عمومی اعدام شدند. این گروهها در اوایل دههٔ ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۰ م به عنوان خطرناک ترین نیروی بالقوهٔ مخالف رژیم اعلام شدند و قذافی شخصاً آنها را با الفاظی گزنده محکوم کرد و دشمنان علنی انقلاب خواند.

**تونس**

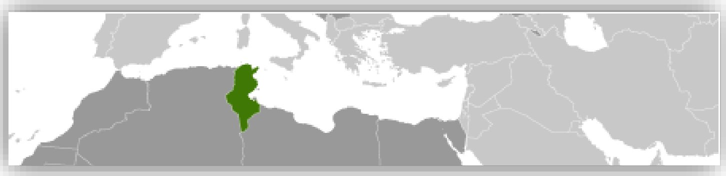

شکل ۱٤: موقعیت تونس در قاره آفریقا

کشور تونس از نظر جغرافیایی طبیعی به پنج منطقه مهم تقسیم می‌شود که هر منطقه از ویژگی خاص خود برخوردار می‌باشد.

۱. منطقه کوهستانی شمالی. این منطقه شامل تل‌ها و تپه‌هایی است که حاصلخیزترین منطقه تونس محسوب شده و به علت وجود آب فراوان از جنگل‌های انبوه و زراعت و حبوبات و میوه بهره‌مند می‌باشد. زیتون که یکی از مهمترین صادرات کشور تونس می‌باشد در این منطقه به عمل می‌آید. زیتون که یکی از مهم‌ترین صادرات کشور تونس می‌باشد در این منطقه به عمل می‌آید. حاصلخیزی این منطقه و آب و هوای معتدل و دریائی آن باعث شده که از نظر جغرافیای جمعیتی نیز این منطقه از جمعیت بیشتری نسبت به سایر مناطق برخوردار گردد. از نظر تقسیم بندی طبقات اجتماعی نیز افراد ثروتمند و غنی در این ناحیه زندگی می‌کنند. این ناحیه از نظر منابع معدنی و زیرزمینی از جمله آهن، مس، روی غنی بوده و از طرفی یکی از بنادر مهم کشور تونس یعنی بندر بنزرت در این منطقه واقع می‌باشد.

شکل ۱۵: نقشهٔ تونس

۲. منطقه جلگه‌ای شرق و شمال شرقی. در این منطقه نیز زیتون و حبوبات و غله و خشکبار کشت می‌شود. شهرهای مهم کشور تونس من جمله صفاقس، سوسه و شهر تونس در این منطقه می‌باشد، کشاورزی گسترده در این منطقه کوهستانی شمال و منطقه جلگه‌ای شرق و شمال شرقی، کشور تونس را مشهور به «تونس سبز» نموده است.

۳. منطقه مرتفع کوهستانی. در شمال کشور واقع گردیده، که از کمبود نسبی باران رنج می‌برد. اما همین مقدار کم برای رشد مراتع و چراگاه‌ها و زراعت برخی از غلات کفایت می‌کند. این باران سبب شده که مناطق مرتفع کوهستانی از جنگل‌های صنوبر و سندیان پوشانده شود. این منطقه نیز سرشار از معادن فسفات و سرب و آهن می‌باشد.

٤. منطقه تپه‌ای استپی. در این منطقه به علت کمبود باران و خشکی، کشاورزی به سختی صورت می‌گیرد. بدین لحاظ شغل اساسی مردم چوپانی گوسفند، اسب و شتر می‌باشد. از مهم‌ترین مراکز و شهرهای این منطقه قیروان و سبیطله هستند.

۵. منطقه صحرایی و کناره‌های جنوبی. این منطقه از زمین‌های خشک و بی‌آب و علف تشکیل شده و متکی به چشمه‌های آب می‌باشد. محصول اصلی این منطقه خرماست. تونس انواع مرغوب خرما را تولید و صادر می‌نماید.

تونس گرچه کشور کوچکی می‌باشد، اما از موقعیت برجسته سوق الجیشی برخوردار است. این کشور با جماهیری لیبی، ٤٨٠ کیلومتر و با الجزایر، ۹۵۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. رودهای تونس عموما فصلی هستند.در سراسر خاک تونس حدود ۱۰ دریاچه وجود دارد.

**جغرافیای انسانی**

طبق آمار سال ۲۰۱۳ میلادی، جمعیت تونس ۱۰۸۳۵۸۷۳نفر برآورد شده است.شهرهای پرجمعیت آن بعد از تونس صفاقس، بنزرت، سوسه، قیروان و قابس می‌باشد. بررسی ترکیب سنی مردم تونس بیانگر جوانی آن جامعه است.

تونس کشوری است توریستی و همه ساله ۲۰۰۰۰۰۰ نفر خارجی از آن کشور بازدید می‌نمایند؛ ولکن کشور مهاجرپذیر محسوب نشده و برعکس جمعیتی قریب به ۳۰۰۰۰۰ نفر از اتباع آن کشور در فرانسه و کشورهای عربی نفت‌خیز و لیبی پراکنده می‌باشند که در سال ۱۹۸۶ به علت اختلافات سیاسی حدود ۳۲۰۰۰ نفر از کارگران مهاجر تونسی مقیم لیبی از آن کشور اخراج شدند.

**سوابق تاریخی**

در سال ۱۵۷٤ میلادی این ناحیه از آفریقا به تصرف ترک‌ها درآمد. تسلط ترک‌ها سال‌ها ادامه یافت و از طرف سلطان عثمانی نماینده‌ای تحت عنوان بیگ در آنجا حکومت می‌نمود.

در سال ۱۸۸۱ متعاقب عهدنامه باردو دولت فرانسه تحت‌الحمایگی خود را به تونس تحمیل نمود که تا شروع جنگ جهانی دوم باقی ماند. در بحبوحه جنگ در سال ۱۹٤۲ مدت کوتاهی تونس توسط آلمان‌ها اشغال شد؛ ولی آلمان‌ها یک سال بعد به دنبال عقب‌نشینی خود در آفریقا این کشور را نیز تخلیه نمودند.

فکر تحصیل آزادی و کسب استقلال در تونس مانند سایر کشورهای آفریقایی که سالیان دراز میدان رقابت و کشمکش دولت‌های مستعمراتی اروپا بودند از مدت‌ها پیش در این کشور وجود داشته است. پس از پایان جنگ جهانی دوم مبارزات مردم تونس برای رسیدن به استقلال دولت فرانسه را مجبور کرد استقلال این سرزمین را به رسمیت بشناسد. در سال ۱۹٥٤ مندس فرانس نخست‌وزیر وقت فرانسه طی نطقی اصول استقلال تونس را که از طرف دولت فرانسه مورد قبول قرار گرفته بود اعلام کرد و در سال ۱۹٥٦ آخرین قرارداد توسط طرفین امضا و این کشور از استقلال کامل سیاسی بهره‌مند گردید. در ۲۵ ژوئیه ۱۹٥۷، حکومت جمهوری در آن کشور اعلام گردید و در سال ۱۹٥۹ قانون اساسی تونس به تصویب رسید. طبق این قانون، تونس قسمتی از مغرب عربی بزرگ است.

**زبان و خط رسمی**

زبان و خط رسمی هر کشوری بر اساس قانون اساسی آن کشور می‌باشد. در تونس هم زبان و خط برطبق قانون اساسی آن کشور عربی است؛ ولی زبان فرانسه نیز در آن کشور متداول بوده و بخصوص در محافل علمی و دولتی رواج دارد. در بین اقلیت بربر نیز زبان بومی ایشان رایج است که کتابتی بدوی و فراموش شده نزدیک به خط تصویری دارد. لهجه عربی رایج بین مردم تونس مخلوطی از زبان عربی و فرانسه می‌باشد و کمتر به زبان عربی فصیح نزدیک است.

**جغرافیای سیاسی**

تونس به دلیل موقعیت جغرافیایی و سیاسی خود در شمال آفریقا، نقش مهمی را در سیاست کلی آفریقا و کشورهای عربی برعهده دارد. این سرزمین کوچک از یک سو در جناح راست کشورهای عرب قرار داشته و جزو میانه‌روها محسوب می‌شود و مخالف نظریات افراطی پاره‌ای از کشورهای عربی می‌باشد. از طرف دیگر یک کشور افریقایی و از اعضای سازمان وحدت افریقا، کنفرانس اسلامی، غیر متعهدها و همچنین عضو اتحادیه مغرب عربی می‌باشد و تلاش می‌کند با ممالک این قاره روابط حسنه داشته باشد. به علت قرار گرفتن این کشور در حوزه دریای مدیترانه در معادلات منطقه مزبور وارد می‌گردد. همچنین، به علت موقعیت خاص جغرافیایی و نزدیکی با ایتالیا در جهت عبور لوله‌های گاز از الجزایر به آن کشور دارای موقعیت ترانزیتی مطلوبی است.

واقع شدن تونس در ساحل دریای مدیترانه سبب گردید که بنادر بنزرت و حلق الوادی و شهر بندری تونس اهمیت بسیار یابند. وجود این بنادر، بر اهمیت این کشور از نظر ایجاد ارتباط با کشورهای اروپایی شمال دریای مدیترانه یعنی ایتالیا، اسپانیا و فرانسه می‌افزاید و از سویی روابط بین این کشور و دیگر کشورها در تمامی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و تجاری را تسهیل می‌کند. همچنین، زمینه نفوذ فرهنگ غربی در این کشور را فراهم آورده است و می‌آورد.

تونس گرچه در مقام مقایسه با کشورهای افریقایی از نظر وسعت سی و چهارمین کشور قاره افریقا به حساب می‌آید؛ اما به لحاظ موقعیت ژئوپلتیک آن در خور توجه خاص قدرت‌ها می‌باشد. به گونه‌ای که ژول فری نخست وزیر اسبق فرانسه از تونس به عنوان «کلید خانه فرانسویان» یاد می‌کرد.

**ادیان و مذاهب**

در حال حاضر اکثریت قریب به اتفاق مردم تونس را مسلمان‌ها تشکیل می‌دهند که اغلب مالکی مذهب هستند. البته، پیروان مذهب حنفی نیز به جهت حضور چند ساله ترکان عثمانی در این کشور جمعیتی را تشکیل می‌دهند. غیر از مسلمانان از پیروان ادیان مسیحی و کلیمی نیز اقلیت‌هایی در تونس ساکن می‌باشند.

فعالیت‌های میسیون‌های مسیحی از سال ۱۸۵۷ با انجام امور عام المنفعه از تونس آغاز و از سال ۱۸۸۰ جنبه مذهبی صرف به خود می‌گیرد. حضور مبلغان مسیحی در تونس بسیار گسترده است و از فراگرفتن زبان عربی، مشارکت در مسائل فرهنگی و جذب جوانان، نویسندگان، شعرا و ادبای تونس گرفته تا حمایت‌های سیاسی و مالی از گروندگان به مسیحیت را شامل می‌شود.

به جهت تسلط سیاسی و نظامی یکصد ساله فرانسه، تونس از تأثیرات فرهنگی این تسلط بی‌نصیب نمانده و این تأثیرات به خصوص در شهرهای بزرگ و پایتخت مشهود است. حضور سالانه بیش از ۲ میلیون توریست اروپایی و مهاجرت‌ها و آمد و شدهای فراوان تونسی‌ها به کشورهای غربی نیز همگی در رشد مظاهر فرهنگ غربی مؤثر بوده و هست.

در حال حاضر توجه به اسلام اصیل در بین اقشار جامعه از جمله دانشجویان زیاد شده تا جایی که موجب تشکیل حزبی توسط مسلمانان گشته است. این حزب غیررسمی که اتجاه اسلامی نامیده می‌شود به رهبری راشد الغنوشی و عبدالفتاح مورو خواستار ایجاد حکومت و تشکیلات اسلامی برای اداره امور کشورشان می‌باشند و جهت دست یافتن به این هدف روش مبارزات سیاسی و پارلمانی را برگزیده‌اند.

مهم‌ترین حوزه علمیه تونس مدرسه زیتونه بوده که بعدا به دانشکده معارف دینی دانشگاه تونس تبدیل شده است. ولی با وجود مراکز خاص جهت تعلیم علمای دین تحت تأثیر عوامل مختلف از جمله نظارت مستقیم دولت بر امور مذهبی و سخنرانی‌های مذهبی، حضور علما در مسائل اجتماعی و سیاسی کشور ملموس نمی‌باشد.

**صنعت**

اقتصاد تونس را می‌توان به سه بخش مجزا کرد: ۱-کشاورزی ۲- صنعت ۳- توریسم. کشاورزی در تونس که بیشتر در مناطق شمالی به لحاظ مساعد بودن خاک سود ده می‌باشد هر سال متکی بر مقدار بارانی است که از آسمان می‌بارد و به دلیل عدم کنترل اب باران و ناکافی بودن ذخایر زمینی و زیرزمینی در سال‌هایی که مقدار باران در کشور کم باشد تأثیر مستقیمی بر کشاورزی و اقتصاد این کشور بر جای گذاشته است. صنعت و توریسم نیز که دو منبع دیگر تأمین ارز می‌باشند وابسته به خارج بوده و با تحولات جهان و منطقه نوساناتی به خود می‌بینند.

بعد از نساجی صدور نفت و مشتقات آن در بخش صنعت تونس، منبع تأمین ارز است. این کالا به دلیل پایین بودن قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی فقط ۱۰ تا ۱۵ درصد صادرات را تشکیل می‌دهد. تولیدات کود شیمیایی و مشتقات آن نیز از صادرات دیگر تونس می‌باشد. معادن فسفات از مهم‌ترین مواد معدنی تونس هستند و ۴۱٪ صادرات تونس را در سال ۱۹۸٤ تشکیل می‌داده است. همچنین، مقادیر زیادی سنگ آهن، روی و سرب وجود دارد و ذخایر معتنابهی از گاز طبیعی در اعماق زمین‌های تونس نهفته است که می‌تواند امیدوار کننده باشد.

**تونس پس از استقلال**

ثمره شیرین مبارزات ضد استعماری تحقق استقلال بود. اما رهبری مبارزات ملی و ضد استعماری را گروهی برعهده داشتند، که دست پرورده اندیشه‌های غربی به ویژه فرانسه بودند. گرچه دولت فرانسه استقلال تونس را پذیرفت؛ اما به حضور غیر مستقیم خود، همچنان تداوم بخشید. حبیب بورقیبه که تحصیلات عالیه‌اش را در فرانسه گذرانده بود و به قشر روشنفکر تونس تعلق داشت، رهبری مبارزات ملی را بر عهده داشت. وی با پیروزی حزب نئودستور در انتخابات ملی مؤسسان ملی (۲۵ مارس ۱۹۵٦) به ریاست کابینه (نخست وزیری) نظام پادشاهی برگزیده شد. مهم‌ترین وظیفه‌ای که مجلس مؤسسان ملی برعهده داشت، تدوین و تنظیم قانون اساسی کشور بود تا بر مبنای آن ارکان حکومت و مؤسسات تابعه تعیین و رسمیت پیدا کنند. با پیروزی تقریبا مطلق نئودستور (۹۸/۹٪) در انتخابات مجلس مؤسسان ملی عملا حکومت در دست این حزب قرار گرفت. به تبع این پیروزی رهبر حزب به ریاست دولت برگزیده شد. حبیب بورقیبه ابتدا دست به تحولات وسیعی در سیستم اداری زد و سازمان‌های قدیمی را به نحوی دستخوش تغییر نمود.

**شکل ١٦: پرچم تونس، قرمز با قرص سفیدی در مرکز که هلال ماه و ستاره پنج پری قرمز رنگ را در برگرفته و شبیه به پرچم کشور عثمانی(یا ترکیه کنونی البته با زمینه قرمز و هلال و ستاره سفید ) است که بیانگر تاریخ کشور تونس به عنوان بخشی از امپراطوری عثمانی است. قرمز بیان کننده خون ریزی ها و رشادت های شهیدان در مقابله با ظلم و جور ، سفید صلح را نشان می دهد و هلال و ستاره هم نمادی سنتی**

شکل ۱۷: حبیب بورقیبه

**اعلام جمهوری**

در تابستان ۱۹۵۷ مسئله «اعلام جمهوری» که در حقیقت وجود داشت از سوی رهبران حزب مطرح گردید. آنان خواستار لغو رژیم پادشاهی و استقرار نظام جمهوری گردیدند. مجلس مؤسسان ملی نیز که در حال تدوین قانون اساسی کشور بود، در نشستی فوق‌العاده در ۲۵ ژوئن ۱۹۷۵ قانونی پیرامون این مسئله گذراند. بدین گونه نظام پادشاهی تونس لغو و با اعلام جمهوری پایه‌های قدرت حزب نئودستور قوام بیشتری یافت. مجلس مؤسسان ملی که در واقع نمایندگان حزب نئودستور بودند قدرت فوق‌العاده به رئیس جمهور دادند. ریاست حکومت (عالی‌ترین مقام کشور) و ریاست قوه مجریه به وی واگذار شد و از اختیارات گسترده‌ای از جمله وتوی قوانین مصوب مجلس شورای ملی برخوردار گردید. با اعلام نظام جمهوری، حبیب بورقیبه که ریاست کابینه و رهبری حزب را برعهده داشت، از طرف مجلس مؤسسان ملی به ریاست جمهوری تونس منصوب گردید.

او در آن زمان از محبوبیت عامه مردم برخوردار بود؛ زیرا وی به عنوان رهبر و پدر استقلال و «قائد اعظم» و «مجاهد اکبر» شناخته شده بود. کاری که مجلس مؤسسان ملی انجام داد قدرت بالفعل نخست‌وزیر نظام پادشاهی را دو چندان نمود. بدینسان تونس پس از سال‌ها تحمل سختی از رژیم موروثی پادشاهی خلاصی یافت، اما نظامی جایگزین شد که گرچه جمهوری نامیده می‌شود اما بیش از آن‌که جمهوری باشد، نظام حاکمیت شخصی است که این بار به جای آنکه پادشاه خوانده شود، رئیس جمهور نام دارد.

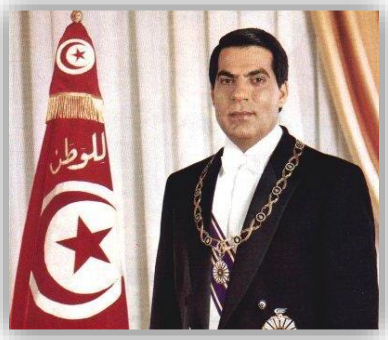
شکل ۱۸: زین العابدین بن علی

**ژنرال «بن علی» دومین رئیس جمهور**

مردم تونس هنگامی که در روز هفتم نوامبر از خواب برخواستند با خبری غیر منتظره مواج گردیدند. رادیوی تونس بیانیه‌ای را پخش نمود که طبق آن زین العادبین بن علی نخست‌وزیر دیروز خود را رئیس جمهور و فرمانده کل قوا اعلام و بورقیبه را از کجار برکنار نمود.

مردم تونس و گروه‌های معارض داخلی این تغییر و تحول را به فال نیک گرفتند و به ابزار سرور و شادمانی پرداختند. ظاهرا سیاست ایالات متحده کارگر افتاد و تا مدتی هیجانات داخلی کنترل گردیده و کاهش یافت، حتی گروه‌های سیاسی معارض هم از این نغییر و تحول و سقوط دیکتاتوری سی ساله استقبال نمودند. حرکت اتجاد اسلامی تونس (النهضه کنونی) هم به تأیید «بن علی» پرداخت و همکاری خویش را با نظام حکومت اعلان نمود. «بن علی»، وعده داد که نظام حکومت فردی را لغو نماید و به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی اقدام نماید.

از اولین کارهای رئیس جمهور جدید تصفیه مجالفان و جناح وابسته به رئیس جمهور گذاشته شده در دولت و دستگاه‌های دولتی بود. تونس در دوران بن علی مقطعی کوتاه را به عنوان دوران تجلی ظاهری آزادی‌های سیاسی پشت سر گذاشت، که می‌توان آن را از ۷ نوامبر ۱۹۸۷ تا زمان برگزاری انتخابات پارمان و ریاست جمهوری در آوریل ۱۹۸۹ دانست. طی این مدت کوتاه بار دیگر احزاب فعالیت خویش را آغاز نمودند و پس از اصلاح قانون مطبوعات نشریه‌های گوناگون منتشر شدند، و اجازه فعالیت پیدا کردند. اما پس از این مدت بار دیگر خفقان بازگشت.

اعتراضات خیابانی در دسامبر ۲۰۱۰ به خاطر آمار بالای بیکاری ، فساد مالی ، فقر رو به گسترش و افزایش قیمت مواد غذایی آغاز شد و در جوئن سال ۲۰۱۱ به اوج خود رسید و شدت اعتراضات به کشته شدن صدها تن منجر شد. در ١٤ ژوئن ۲۰۱۱ ، بن علی ، عزل شد و از کشور فرار کرد. در پایان همان ماه ، یک دولت آشتی ملی در کشور شکل گرفت. انتخابات تعیین شورای نمایندگان قانون گذاری در اکتبر ۲۰۱۱ برگزار شد و در ماه دسامبر ، منصف مرزوقی ، فعال حقوق بشر با عنوان رئیس جمهور موقت انتخاب گردید . در فوریه ۲۰۱۲ شورا برای پیشنویس قانون اساسی جدید آغاز به کار کرد و اقدامات بعدی را به دسامبر ۲۰۱۲ موکول نمود. دولت موقت زمان انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی را سال ۲۰۱۳ تعیین نمود .

تونس در جامعه ملل متحد، سازمان وحدت افریقا، کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب عضو است. مقر دائمی اتحادیه عرب در آن کشور است. تونس در سازمان اوپک (سازمان کشورهای عربی تولیدکننده نفت) نیز عضویت داشت؛ ولی به علت بدهکاری زیاد به این سازمان تصمیم گرفت که از آن خارج شود. دوباره به دلیل کشف منابع نفت قرار شد کما فی السابق در این سازمان باقی بماند و از پرداخت عضویت معاف شود. اتحادیه مغرب عربی در سال ۱۹۸۸ توسط رهبران کشورهای مغرب عربی پایه ریزی شد. نخستین اجلاس شورای اتحادیه مغرب عربی، در سال ۹۰ در تونس تشکیل شده و وزرای اقتصاد مغرب عربی نیز تونس را برای بررسی راه‌های مقابله با پی‌آمدهای بحران خلیج فارس بر اقتصاد کشورهای مزبور انتخاب کردند و در نوامبر ۱۹۹۱ نخستین گردهمایی زنان مغرب عربی در تونس برپا شد. تونس نیز به صورت مقر دائمی مؤسساتی از قبیل مؤسسه عربی ویژه حقوق بشر، کمیته زنان عرب، سازمان روزنامه نگاران مدیترانه، نویسندگان متخصص جهانگردی درآمده است.

**اسلام گرایی در تونس**

تقریباً از اوان ترویج اسلام در تونس، اکثر مسلمانان تونس همانند سایر مردمان مغرب، سنّی های مالکی مذهب اند که ریشهٔ آن به مکتب مالک بن انس در قرن دوم باز می گردد. با وجود این برخی از سلسله های مختلف تونسی یا بیگانه که بر تونس حکم رانده اند، عقاید دینی متفاوتی داشته اند. خاندان شیعه مذهب فاطمی، دولت اغلبیان را بین ۲۹۳ تا ۲۹۷ ق / ۹۰۵ تا ۹۰۹ شکست داده و بیشتر قرن چهارم را بر تونس حکمروایی کردند و در ٤٦٦ ق / ۱۰۷۳ به سوی قاهره حرکت کردند. با وجود این، در آن زمان شیعیان اقلیت کوچکی بودند و هم اکنون نیز هیچ جامعهٔ شیعی در تونس و جود ندارد. حنفیها اقلیتی کوچک ولی ممتاز، شامل خاندان بای (بیگ)، را در تونس شکل داده اند. تقریباً تمامی آنها از نسل ترکهایی هستند که مذهب حنفی را به تونس آورده اند ( یا چنین ادعایی دارند). این ترکها کسانی بودند که در وهله نخست به واسطهٔ حاکمیت خود وسپس از طریق فن کشور داری خود، از قرن دهم / شانزدهم تا دورهٔ تحت الحمایگی فرانسه در تونس نفوذ قابل توجهی داشتند.

طی دوران سیطرهٔ امپراطوری عثمانی بر تونس، جامع زیتونه تدریجاً به مرکزی برای تعلیم تمامی مذاهب تبدیل گردید که نهایتاً موقعیت منحصر به فردی در این باره به دست آورد. بنابر قوانینی که احمد بای در ۱۲۵۸ ق / ۱۸٤۲ وضع کرد، که تا قرن چهاردهم / بیستم ادامه پیدا کرد، نیمی از مدرسان جامع زیتونه مالکی و نیم دیگر حنفی بودند.

در بیشتر مناطق روستایی تونس، خصوصاً در شمال غربی، اسلام مردمی تا قرنها رایج بوده که آمیخته ای از تعالیم قرآن و آیینهای کهن آفریقای شمالی مانند تکریم اولیا و مکاتب دینی مبتنی بر جذبه است.

اگر چه نمی توان شمار دقیق مسلمانان عضو اخوان المسلمین را در سالهای آغازین قرن چهاردهم / بیستم تعیین کرد، ولی مطمئناً اعضای آن بسیار بیشتر از ۵۸,۱٤۳ نفری است که در آمارهای آن زمان اشاره شده است. چهار طریقت بزرگ، قادریه، رحمانیه، عیساویه، وتجانیه بودند والبته طریقهٔ عروسیه نیز پیروان زیادی داشت. با وجود این نفوذ سیاسی آنها تقریباً هیچ بود وحتی نفوذ مذهبی آنها نیز بتدریج کاهش می یافت. این روند ادامه یافته است ونهضت معاصر بیداری اسلامی در تونس، برخلاف مصر، به شکل اخوان المسلمین در نیامده است.

هنگامی که در ۱۳۰۰ ق / ۱۸۸۳، به موجب پیمان مرسی(La marsa Treaty)، تونس رسماً تحت الحمایهٔ فرانسه شد، حوزهٔ علمیه جامع زیتونه تا مدتها به عنوان مرکز مطالعات سنّتی اسلامی مورد توجه قرار داشت. زیتونه و دانشکدهٔ صدیقی خیرالدین پاشا، که در ۱۲۹۲ ق / ۱۸۷۵ به منظور آشنایی مردم تونس با علوم جدید ایجاد شد، تحت نفوذ فرهنگی فرانسه، در نهضت ملی تونس نقش محوری ایفا کردند. این نهضت، به جای آنکه جنبشی مردمی باشد، ریشه در مراکز آموزشی داشت. دو تن از رهبران اولیهٔ جنبش در دانشکدهٔ صدیقی، علی باش همبک و باشر صفر بودند که بعدها با هم، جنبش تونسیهای جوان را بنیاد گذاشتند که به علت اختلاف بر سر میزان پذیرش عقل گرایی غربی از فرهنگ فرانسه، انشعاب کردند. سپس صفر در ۱۲۸٦ ق / ۱۸٦۹ موسسهٔ احیای مذهبی خلدونیه را، که از ابن خلدون نام گرفته بود، به منظور محدود کردن نفوذ فرهنگی فرانسه و بازسازی فرهنگ عربی - اسلامی در شکل ناب آن تاسیس کرد.

در آغاز تحت الحمایگی، مذاهب حنفی و مالکی به خوبی در کشور مستقر شده بودند. فرانسه در دورهٔ تحت الحمایگی، مسائل مربوط به امور شخصی مانند ازدواج، طلاق، ارث و مالکیت را به دادگاههای شرع واگذار کرد که فقهای حنفی و مالکی اداره می کردند. با وجود این به علت کاربرد اصول حقوقی فرانسه، بتدریج از قوّت قوانین اسلامی کاسته شد. اما دادگاههای دیگری نیز وجود داشت، از جمله دادگاههای مذهبی برای یهودیان مقیم تونس و

نیز دادگاه غیر مذهبی که در آن قضات فرانسوی به دعاوی غیر تونسیها و نیز مسائل تجاری و جنایات رسیدگی می کردند.
حکومت فرانسه در امور گوناگون، علیه تونسیها تبعیض قائل می شد و از این رو، برای مسلمانان، سنّتی باقی ماندن و بهره مند شدن از مزایای بخش فرانسوی جامعه مشکل بود. این امر غالباً به معنای انتخاب بین اسلام سنّتی و پیشرفت اقتصادی اجتماعی بود. در دورهٔ تحت الحمایگی، دوگانگی همه جانبه ای بین تونسیهای سنّتی و تونسیهایی که جذب فرانسه یا بخشهای تحت نفوذ آن شدند وجود داشت که در تمام جنبه های حیات اجتماعی از قبیل آموزش، نظام حقوقی و خدمات مدنی رسوخ کرد.
این اندیشه که اسلام باید نقش سیاسی داشته باشد، موضوع تازه ای در تاریخ تونس نیست. در مبارزه با فرانسه برای استقلال، اسلام نهادهای اخلاقی، فرهنگی و عقیدتی را که برای مقاومت سازمان یافتهٔ مردمی لازم بود، فراهم آورد. رهبران ملی گرایی همچون ثعالبی، صفر، خضر- حسین و طاهر حداد مردم را به دفاع از ارزشهای اسلامی فرامی‌خواندند. حبیب بورقیبه، " پدر کشور خویش" در ۱۹۲۹ / ۱۳۰۸ ش بر حفظ حجاب به عنوان نهادی از هویت تونس اصرار داشت. اما در پی جنگ جهانی دوم، این صلاح بن یوسف، رقیب بورقیبه، بود که همراه با سازمانهایی که پیرامون دانشگاه جامع زیتونه تشکیل شده بود، از نهادهای اسلامی دفاع کرد.
در همان سال که فرانسه استقلال تونس را به رسمیت شناخت (آخر اسفند ۱۳۳٤ / ۲۰ مارس ۱۹۵٦). حبیب بورقیبه، مقررات جنجال برانگیزی را در امور فردی همانند ازد واج، طلاق، حضانت اطفال و مانند آن جانشین مقررات مذهبی کرد که با آداب مسلمانان سنّتی مخالف بود، و به گونه ای با آنها مقابله می کرد که حتی فرانسه نیز چنین نکرده بود. تونس اولین دولت عرب بود که تعدّد زوجات درآن ملغی شد. بورقیبه که زمامداری چیره دست و قهرمان جنبش استقلال کشور بود توانست در تغییر مقررات امور فردی حمایت نسبی علما را جلب کند و به این ترتیب، در مقایسه با کمال آتاتورک در ترکیه، برای اصلاحات کمتر از شیوه های افراطی استفاده کرد.
در سپتامبر همین سال (۱۹۵٦) محکمه های شرع منحل شد. بورقیبه با ملی کردن اراضی هبه ( وقفی ) روحانیان را از منبع درآمد مستقل خود محروم کرد و مؤسسات مذهبی از نظر مالی تحت نظر دولت قرار گرفتند. اصلاحات آموزشی بورقیبه با ادغام زیتونه در دانشگاه تونس، فعالیت جامع زیتونه را، دست کم به طور موقت، متوقف ساخت. این در واقع بخشی از تدابیر وسیع برای تضعیف خاستگاههای مستقل قدرت سیاسی نهفته در موسسات مذهبی سنّتی بود. مقامات مذهبی که نفوذ مستقل خود را از طریق محاکم شرع، حوزه های علمی و اراضی وقف اعمال می کردند، با اجرای اصلاحات آموزشی و حقوقی، پایگاههای قدرت خود را از دست دادند.
این تدبیر دولت با تضعیف یا حذف رقبای احتمالی پایان نیافت. نهادهای مذهبی به بدنهٔ اجرایی مبدل شدند و برای دولت مرکزی که مشتاقانه خواهان افزایش دخالت در حیطهٔ فعالیتهای مذهبی بود نقش میانجی ایدئولوژیک را بر عهده گرفتند. بورقیبه فعالانه تلاش داشت تا نهاد های مذهبی را که اینک تحت نظر دولت بود، در روند نوسازی و توسعهٔ اقتصادی کشور به کار گیرد. فعال ساختن مجدد اسلام، به عنوان مذهب دولتی، به مفهوم کاربرد آن برای اهدافی بزرگتر بود که دولت، یا به بیان دقیق تر، نخبگان سیاسی حزب حاکم نئودستور طراحی کرده بودند.
دولت در عمل تعداد مساجد را از ۸۱۰ در ۱۳۳۹ ش / ۱۹٦۰ به ۲,۵۰۰ در ۱۳٦٦ ش /۱۹۸۷ افزایش داد و در دانشگاهها و وزارتخانه ها نمازخانه تدارک دید. هنوز تمام دولتهایی که پس از استقلال تونس بر مسند قدرت قرار گرفته اند، در تلاش برای نو گرایی کشور با مقاومت اسلام مردمی مواجه اند. در سالهای نخست پس از استقلال، انجام مراسم مذهبی مجاز نبود وحتی مقامات دولتی تعدادی از زیارتگاهها را ویران ساختند. برخی از آیینهای مذهبی ممنوع شد و به فرقه های مذهبی به شدت انتقاد شد. با وجود این، در حالی که اسلام مردمی به معنای یک مذهب، تضعیف می شده، به موازت آن به نهاد اساسی آگاهی روستایی رشد یافته، توسعه پیدا کرده است.
بورقیبه بعد از کسب قدرت، به گونه ای آشکار در پی اصلاحات سکولار برنیامد. بلکه، هدف ظاهری او این بود که با نظارت بر فعالیتهای اسلامی و مذهبی، از طریق نهادهای دولتی جدید و تصحیح آداب رو به زوالی که با منابع مذهبی نیز مطابق نبود، اسلام را در تونس بازسازی کند. او به جای حمله به آنچه که معتقد بود اصول بنیادی اسلام است، سعی کرد خود را همانند یک مصلح بزرگ مسلمان در مکتب محمد عبده مجسم کند. البته اینکه بورقیبه را مخالف با اصول اسلامی بدانیم یا خیر، به دیدگاه هر فرد بستگی دارد. در نظر برخی، بورقیبه و بورقیبه گرایی هرگز

دشمن اسلام نبوده است؛ بلکه بورقیبه فقط با تاکید بنیادگرایانهٔ مبنی بر اینکه اسلام باید محور مرکزی هویت تونس باشد، مخالفت می‌کرد.
ممانعت از نظام آموزشی سنّتی زیتونه و تفسیر مجدد اصول بنیادی اسلام برای تطبیق بیشتر آنها به نوگرایی لازم بود تا از طریق اقتباس انتخابی ارزشهای غربی برای نظام حکومتی جدید، وتداوم صرف میراث اصلاح طلبان متقدم مانند خیرالدین پاشا، از اسلام در برابر "انحراف غرب " دفاع شود.
بورقیبه، در ۱۶ بهمن ۱۳۳۹ / ۵ فوریهٔ ۱۹۶۰، بیش از سه هفته قبل از ماه رمضان، حمله به آیین اسلامی روزه داری را که اکثر تونسیها رعایت می‌کردند، آغاز کرد. رئیس جمهور ادعا می‌کرد که به فتوای او توسعهٔ اقتصادی جهاد محسوب می‌شود و به هنگام جهاد، روزه می‌تواند موقتاً به تعویق بیفتد. خود او آشکارا روزه را شکست و مردم را نیز به این عمل دعوت کرد. این دستور برای بیشتر مردم غیر قابل پذیرش بود و از آن سرپیچی کردند که به شورشهای بنیادی منجر شد. تلاشهای مداوم بورقیبه برای فسخ روزه در سالهای بعد نیز فقط اوضاع را بحرانی‌تر کرد و در نهایت وی تسلیم شد.
علی رغم مجادلات و مخالفتها، سیاستهای بورقیبه و تاثیرات تعیین کننده‌ای بر نقش اسلام در تونس نوین بر جای گذاشت. اسلام در خدمت دولت سکولار قرار گرفته و نقش آن در جامعه روز به روز محدودتر شده است. گرچه قانون اساسی، اسلام را مذهب رسمی کشور به شمار می آورد، اما محاکم شرع منحل شده، دولت متن خطابهٔ وعاظ را تعیین می کند، و مقررات ناظر بر امور فردی بر اساس برداشتی مساعدگرایانه از قوانین اسلامی تنظیم شده و با تاسیس دانشکدهٔ الهیات به جای جامع زیتونه، مرکز آموزشهای مذهبی نیز سکولاریزه شده است.
علی رغم پیروزی آشکار سیاستهای سکولار، سه الگوی اسلامی اهمیت خود را در حکومت وجامعهٔ تونس همچنان حفظ کرده است: مشارکت در ایجاد اخوت اسلامی تحت تاثیر جنبش سلفی، ایدئولوژی اخوان المسلمین مصر، وخردگرایی دینی که در تفسیر متون مذهبی اولویت را به عقل می دهد.
ظاهراً دولت تا حدود ۱۳۵۰ ش /۱۹۷۰، معتقد بود که با تضعیف مؤسسات مذهبی سنّتی و خنثی ساختن نیروهای بنیادگرای محافظه کار، توانسته است تمام مخالفتهای مذهبی را سرکوب کند. در واقع نیز به جز تظاهرات ۱۳۴۰ ش / ۱۹۶۱ در قیروان، هیچ مخالفت جدّی که ماهیت مذهبی داشته باشد تا ۱۹۷۰ صورت نگرفت.

**ظهور مخالفت و ترکیب جدید**

همانند اکثر گروههای احیاگر اسلامی منطقه، جنبش گرایش اسلامی تونس ( که براساس سر واژه های فرانسوی آن به MTI (Islamic Tendency Movement) معروف است) ، قبل از وقوع انقلاب اسلامی ایران، ایجاد شد.

شکل ۱۹: راشد الغنوشی

تندروی و سیاسی شدن راشدالغنّوشی و دیگران در جنبش اسلامی در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ / ۱۳۵۰ ش، که در ابتدا بیشتر به مباحث مذهبی و اخلاقی علاقه مند بودند، به سه عامل نسبت داده شده است: در معرض افکار مارکسیستی قرارگرفتن دانش آموزان سرسخت اسلامی به محض آغاز مطالعات دانشگاهی، مناقشه میان دولت تونس و فدراسیونهای کارگری و الگوی انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ م / ۱۳۵۶-۱۳۵۷. احساس رانده شدن و بیگانگی، یک گروه اساساً غیرسیاسی را به سازمان فعال سیاسی مبدل کرد. اشتراکات جالب توجهی بین جنبش ملی گرای متقدم و نهضت کنونی بازگشت به اسلام وجود دارد. تقریباً هر دوی آنها، منحصراً به عنوان جنبشی دانشجویی شروع به کار کردند؛ در تطبیق به توسعهٔ اقتصادی اجتماعی، هر دو آنها طبقات مشابهی از جامعه را جذب کردند و در مناطق مشابهی نیرومندترین جنبشها بودند؛ و هر دو از نمادگرایی اسلام رای صف آرایی متحد در برابر دولت موجود که آن را عمدتاً به دلیل عدم تعهد به اسلام فاقد مشروعیت می دانستند، بهره برداری کردند.
همانند تجربهٔ نهضت احیای اسلام در اکثر کشورهای اسلامی، این نهضت در تونس نیز از نهاد علما مستقل بود. نخستین تلاش برای سازماندهی یک نهضت اسلامی در تونس، در اوایل دههٔ شصت میلادی، نهضت پاکستانی الاصل، *الدعوه* بود که موقعیت چندانی نداشت. گروههای اسلامی که در تونس پدید آمده اند، به نکات متنوعی تاکید داشتند. برخلاف ویژگی MTI یا "اسلام گرایان پیشرو" که تمرکز اصلی آنها بر جامعهٔ اسلامی در کل و یا اندیشهٔ اسلامی

بود، الدعوه بر فرد تاکید داشت. هدف نهایی الدعوه ایجاد یک جامعۀ اسلامی بود، ولی رویکرد آن از جزء به کل بود و افراد به عنوان اجزای یک جامعه، پیش از جامعه می باید اصلاح می شدند. مفهوم کلیدی اصلاح طلبان، " تصلیح" بود و هدف اصلی آنان تربیت افراد "صالح " به عنوان وسایل حصول به جامعۀ اسلامی حقیقی بود. شاید علت اصلی شکست الدعوه در برنامه هایش، عدم تجانس آن با آداب اسلامی در تونس باشد.

در ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۱ و در یک طنز تاریخی، دولت تونس عملاً به رشد اسلام گرایی کمک کرد. دراین سال دولت شکل محافظه کارانه تری به دوره های تحصیلی داد و به منظور کنترل تمایلات اسلامیِ رو به رشد ومقابله با نفوذ روشنفکران چپ گرا در دانشگاه، از ایجاد گروههای اسلامی در دانشگاه تونس حمایت کرد. "انجمن حراست از قرآن " توانست کنترل دانشگاه را از گروههای چپ بگیرد و به سلطۀ آنان بر گروههای دانشجویی پایان بخشد. در ۱۳۵۱ ش / ۱۹۷۲، نشریۀ انجمن با عنوانِ معرفت، با مقالاتی از راشد الغنوشی، استاد دانشگاه تونس، و عبدالفتاح مورو، حقوقدان، که حاوی اشارات سیاسی شخصی بود، انتشار یافت.

با وجود این هنوز نشانه ای از سیاسی شدن نهضت و اندیشه های الغنوشی نبود. نوشته های اولیۀ الغنوشی چندان نوآورانه نبود، بلکه فقط بازگویی عقاید افرادی مانند سید جمال الدین اسد آبادی، سید قطب، حسن البنّا، مودودی و آیت اللّه خمینی بود که به دقت در تونس و سوریه مطالعه کرده بود. همۀ این افراد در بدبینی عمیق به مرامهای سکولار غربی و نیز تصویری آرمانی از جامعۀ اسلامی اشتراک داشتند.

در ۱۳۶۰ ش / ۱۹۸۱، همراه با رسمیت یافتن تاکید این جنبش بر مسائل سیاسی و عمل گرایی اجتماعی و بعد از گذشت دو سال از توسعۀ تشکیلات منطقه ای و محلی، گروه اسلامی رسماً نام خود را به "نهضت طریقت اسلامی "، که به " نهضت گرایش اسلامی "( MTI)، معروف است، تغییرداد. نهضت گرایش اسلامی رسماً در خرداد ۱۳۶۰ / ژوئن ۱۹۸۱ به رهبری الغنوشی و مورو بنیان گذاری شد. در ۱۳۶۷ ش /۱۹۸۸ وبه دنبال دستور دولت مبنی بر اینکه هیچ حزب سیاسی نمی تواند درنام خود از واژۀ اسلام استفاده کند، نام جنبش به **حزب النهضة** تغییر یافت.حزب النهضة تا زمانی که دولت بن علی سیاست سرسختانه ای در قبال آن اتخاذ کرد، نه تنها فعالترین، بلکه گسترده ترین حرکت اسلامی در تونس بود. برنامۀ نهضت، دعوت به بازسازی حیات اقتصادی، بر اساس عدالت، پایان دادن به سیاستهای تک حزبی، پذیرش مردم سالاری و تکثرگرایی سیاسی و بازگشت به ارزشهای مذهبی و اخلاقی سنّتی بود. حزب النهضة، چنانچه دولت آن را متهم می کرد، خود را تنها نمایندۀ اسلام در تونس نمی دانست، بلکه مدعی بود که نگرش سیاسی و مذهبی جدیدی را به جای اسلام دولتی در تونس ارائه می کند. از اواسط دهۀ پنجاه خورشیدی / میلادی، اسلام گرایان در ایجاد جامعه ای موازی به شدت ضد سکولار و ضد دولتی، توفیق زیادی کسب کردند.

زین العابدین بن علی، رئیس جمهور تونس، در کوشش برای آرام ساختن یا هماهنگ کردن اسلام گرایان ناراضی با جامعه، یا دست کم زدودن نماد مخالفت با اسلام، تغییرات سیاسی متنوعی را در پیش گرفت. اذان نماز از تلویزیون پخش شد، تاریخ هجری در مکاتبات رسمی معمول شد و زیتونه موقعیت دانشگاهی پیدا کرد. سفر زیارتی رئیس جمهور به مکه نیز بخشی از این راهبرد بود.

بعد از انتخابات محلی ۱۳۶۸ ش / ۱۹۸۹، بار دیگر رسمیت النهضه لغو گردید. الغنوشی به تبعید خود خواستۀ به پاریس رفت ومعاون وی، عبد الفتاح مورو، رهبری حزب را عهده دار شد. با سقوط بن علی، غنوشی پس از ۲۰ سال به تونس بازگشت و به عنوان رئیس حزب النهضه انتخاب شد. این حزب در انتخابات مجلس موسسان بیش از ٤۱درصد آرا را به دست آورد.

از ۱۲دسامبر ۲۰۱۱، منصف المرزوقی، از فعالان حقوق بشر تونسی رئیس جمهور تونس شده است.

شکل ۲۰: منصف المرزوقی

**الجزایر**

جغرافیای طبیعی و اوضاع اقلیمی

شکل ۲۱: موقعیت الجزایر در قارهٔ آفریقا

شکل ۲۲: نقشه الجزایر

الجزایر از نظر وسعت و پهناوری نسبت به چند کشوری که در شمال آفریقا واقع گردیده اند دومین کشور بزرگ آفریقا پس از کشور سودان می‌باشد و دهمین کشور بزرگ دنیاست. این کشور در همسایگی تونس، لیبی، نیجر، مالی و موریتانی قرار دارد.

مساحت این کشور معادل ۲/۳۸۱/۷٤۱ کیلومتر مربع است. طول سواحل این کشور با دریای مدیترانه ۱۱۰٤ کیلومتر تخمین زده شده و در مجموع دارای ۷٤۷٦ کیلومتر مرز بین‌المللی است. این کشور با تونس، لیبی و نیجر از محدوه شرق و با مراکش، موریتانی و مالی از محدودهٔ غرب خود، مرز مشترک دارد.

**عوارض طبیعی**

کشور الجزایر از نظر اقلیمی به ۳ ناحیه متفاوت تقسیم شده است:

بخش ساحلی: که به صورت جلگه باریک و در عین حال حاصلخیز و دارای آب و هوای مدیترانه‌ای و معتدل می‌باشد. این منطقه که حدودا یک ششم مساحت کل کشور را دربرگرفته است، نواری باریک از شرق به غرب کشور که در حدود ۱۲۸ کیلومتر وسعت دارد کشیده شده است.

فلات مرکزی: دارای فلات‌های مرتفع بوده که از نظر آب و هوایی این منطقه نسبتا خشک و دارای زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم می‌باشد. ارتفاع آن‌ها از سطح دریا تا ۳۵۰۰ پا بین تل اطلس و تل صحرایی قرار گرفته و پوشیده از دریاچه‌ها و مرداب‌های نمک می‌باشد. از نظر جمعیتی حدود یک و نیم میلیون نفر در این مناطق زندگی می‌کنند.

ناحیه صحرایی: این منطقه بسیار خشک و سوزان و از جمله گرم‌ترین مناطق جهان می‌باشد، مساحت این منطقه در حدود ۲۱۷۱۹۹۰ کیلومتر مربع که ۸٦ درصد از کل کشور را دربرگرفته است.

در این منطقه جمعیت بسیار قلیل و در عین حال پراکنده می‌باشد. این قسمت از سرزمین متشکل از صخره‌های سنگی پوشیده از شن می‌باشد که به فلات‌های سنگی و صخره‌ای موسوم به حماده و شنزارهای عرق کبیر غربی و عرق کبیر شرقی می‌باشد. لازم به ذکر است که این کشور دارای یک رودخانه طولانی به نام وادی الشلف یا الشلیف می‌باشد.

**جغرافیای انسانی**

تراکم جمعیتی این کشور حدود ۷ نفر در هر کیلومتر مربع در کل کشور و ۳۸ نفر در هر کیلومتر مربع در نواحی قابل کشاورزی می‌باشد.

در حدود سال‌های ۱۳٥٤/۱۹۷٥، ٥۰ درصد جمعیت این کشور در نواحی شهری زندگی می‌کرده‌اند، در حالی که این نسبت در سال ۱۳٤٥/۱۹٦٦، ۳۸ درصد کل جمعیت بوده است. قابل ذکر است که جمعیت این کشور بیشتر در مناطق ساحلی و قابل کشاورزی بوده و به هم خوردن تعادل از نظر جمعیتی بیشتر به خاطر مهاجرت این افراد به کشور فرانسه است.

به سبب اشباع شهرهای الجزایر، مهاجرت به سوی فرانسه که میان سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۹ کاستی گرفته بود، بار دیگر افزایش یافت.

**اقوام و نژادها و روابط آن‌ها**

در الجزایر بربرها و اعراب از نظر نژادی و ترکیب قومیت از اکثریت که در حدود ۸۰ درصد برآورد گردیده است برخوردارند. البته منظور همان بربرهایی هستند که هویت عربی یافته‌اند. گروه دیگر که در این اکثریت نیستند بربرهایی هستند که هنوز هویت اصلی خویش را حفظ کرده‌اند روی این اصول تفکیک میان این دو گروه نژادی کاملا ممکن نیست. بربرهای غیر عربی که از نظر شأن فرهنگی و دست یافتن به تعالی فرهنگی در موقعیت ضعیف‌تری قرار داشتند در مقابل اعراب و فرهنگ و زبان و تمدن عربی مقاومت‌هایی نشان می‌دادند.
از جمله مقاومت‌های آن‌ها که تقریبا آن‌ها را موفق نموده است برگزیدن نوعی درون همسری و حفظ نژاد بوده است. در عین حال سعی در پذیرفتن زبان فرانسه برای دهن کجی به اعراب بوده است. بیشتر این قوم و نژاد غیر عرب در میان کوهستان‌ها و بعضی از آن‌ها نیز در صحرای شمالی و مرکزی زندگی می‌کنند. مثلا، قبایلیها در منطقه القبائل، الشاوية در کوه‌های الاوراس، بنی مزاب در صحرای شمالی و طوارق در صحرای مرکزی. در میان این گروه‌ها، قبایل‌ها با عده‌ای بالغ بر دو میلیون نفر، مهم‌ترین گروه بربرها را تشکیل می‌دهند. اکثریت کارگران الجزایری در فرانسه نیز این این تیره‌اند.

**زبان**

زبان رسمی مردم الجزایر عربی است و بیش از ۸۰ درصد مردم این کشور به این زبان فصیح سخن می‌گویند مدتی قبل از استقلال یافتن این کشور در اثر هجوم استعمار کثیف فرانسه زبان این مردم دستخوش تحولاتی گردید از جمله اینکه زبان فرانسه را به جای زبان عربی به عنوان زبان اداری و تحصیلات عالیه و مدرسه‌ای و به اصطلاح روشنفکری و متمدن و مترقی جایگزین گردید و این زبان مقدس و ملی را به عنوان زبانی که قدرت هم‌شأنی با تمدن و تعالی را ندارد به کنار زده و سعی در مسخ فرهنگی و زبانی این کشور متمدن اسلامی پرداختند.
اما پس از استقلال، زبان عربی به لحاظ انطباق و اتحاد با اسلام و ناسیونالیسم الجزایری مجددا رونق یافت، همه جنبش‌های انقلابی الجزایر و نیز حکومت این کشور از استقلال به این سو متعهد بوده‌اند که زبان عربی را در تمام شئون زندگی ملی جانشین زبان فرانسه سازند بربرهائی هم هستند که زبان خاصی دارند و بر همان زبان هم سخن می‌گویند. آن‌ها دارای خط و الفبای خاصی نیستند و لیکن به صورت محاوره‌ای به زبان‌هایی چون زبان قبایلی‌ها، زبان طوارق و زبان مزابی صحبت می‌کنند.

**جغرافیای سیاسی و اهمیت استراتژیک کشور الجزایر در منطقه شمال آفریقا**

دریای مدیترانه جلوه‌گاه رقابت شرق و غرب، اختلاف اعراب و اسرائیل و تقابل ممالک صنعتی در حال رد در دو سوی دریاست. همچنین منطقه خاورمیانه سال‌های متمادی محل نزاع و کشمکش بسیار بوده است.
کشور الجزایر به لحاظ وجود منابع نفتی، منابع معدنی مرکزی بود که کشور استمارگر فرانسه می‌توانست از آنجا بر جبهه آزادی‌بخش اریتره، جبهه ملی ازادی‌بخش چاد اشراق داشته باشد؛ از طرف دیگر، به جهت دست‌یابی به پایگاه‌هایی برای مقابله با استعمار انگلیس که این کشور نیز در آفریقا و در همسایگی الجزایر مستعمراتی نیز داشته است. چرا که بومدین در آفریق مشی ضد استعماری را تعقیب نمود و در سال ۱۹٦۵، ۱۳٤٤ روابط خود را با انگلیس به واسطه مسأله رود زیای جنوبی (زیمبابوه) قطع نمود. الجزایر با ارائه آموزش‌های چریکی یا در اختیار قرار دادن سایر امکانات و تجهیزات، نهضت‌های آزادی‌بخش جنوب آفریقا، و من جمله (جبهه آزادی‌بخش اریتره)، و جبهه ملی آزادی‌بخش چاد ... را یاری نموده است.

**ادیان و مذاهب**

اسلام مذهب رسمی مردم الجزایر است و امروزه اسلام در کشور الجزایر از اکثریت برخوردار می‌باشد که اقلیتی مسیحی نیز در این کشور وجود دارند. اکثریت مردم مسلمان این کشور سنی مذهب و مالکی‌اند و بقیه سنی مذهب‌ها از پیروان حنفی‌اند. در این کشور حکومت به طور مستقیم در امور مذهبی دخالت نکرده و در تشویق و ترغیب مردم به انجام امور دینی به عنوان اصول مسلم دخلاتی ندارد. البته این امر دال بر غیرمذهبی بودن حکومت نیست چرا که در زمان به قدرت رسیدن بومدین این کشور به سلام اقتدار خاصی بخشید و وزارتی به نام «وزارت امور مذهبی دینی» وجود داشته است. یا در اواخر دهه ۱۹٦۰ سعی در توسعه مساجد و مکان‌های مقدس کردند.

از نظر اقلیت مذهبی که از اکثریت برخوردارند، خوارج بزرگترین این اقلیت به شمار می‌روند، آن‌ها از نظر اجرای احکم دینی بسیار مقید و در انجام آن شدت بیشتری نسبت به دیگر افراد مسلمان به خرج می‌دهند. در این کشور همچنین چند کلیسا و پیروان مذهب کاتولیک رم فعالیت دارند، و همچنین عده‌ای قلیل از اقوام یهود گریخته از دیگر کشورها به این کشور مهاجرت کردند.

در عصر حکومت استعمارگران فرانسوی بر الجزایر برنامه‌های دراز مدتی برای اسلام زدایی و تحقیر مسلمانان انجام گرفت از جمله این حرکات استعماری «سیاست بومی» آن‌ها بود. آن‌ها سعی در انجام سیاست انضمام و همانند سازی برای محو وجوه مشخصه جامعه بومی از جمله حذف تشکیلات قوی حقوق اسلام، انجام فرایض دینی، و تحقیر مسلمانان و حذف انواع روش‌های تدریس مدارس دینی و به دست گرفتن محاکم قضایی، تدوین برنامه‌های آموزش به سبک غرب، حتی مسیحی کردن افراد این کشور را تدوین و تنظیم کردند.

**عبدالقادر جزایری**

شکل ۲۳: عبدالقادر الجزائری

او را شخصی مبارز و قهرمان ملی لقب دادند. او در زمان تصرف شهر الجزایر بر علیه اشغالگران فرانسوی دست به قیام زد این امر در سال ۱۲۴۸ ه.ق انجام شد و او را «پادشاه و عرب» یا «امیرالمؤمنین» نام نهادند، او چند معاهده هم با فرانسوی‌ها به امضاء رسانید که همین امر باعث شد او را متهم به کفر نمایند. گرچه او خود می‌گفت که دشمنان ما خصوصا فرانسوی‌ها کافران حربی بوده و برای مقابله با آن‌ها تنها دو را بیشتر وجود ندارد یا به پیروزی برسیم و یا به شهادت می‌رسیم. در همین زمان بود که به فکر جنگیدن با فرانسوی‌های متجاوز افتاد، لکن در سال ۱۸۳۹ علیه فرانسویان اعلان جنگ نمود و این امر باعث وحدت و همبستگی ملتش شد و این همبستگی شامل اعراب و بربرها با هم و در کنار هم شد. و این جنگ‌ها باعث گسترش قلمرو الجزایر گردیده و دشمن را به زانو درآورد و منجر به ترک جنگ از طرف دشمن گردید.

گرچه در سال‌های ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ جنگ‌های دیگری نیز درگرفت که در سال ۱۸۴۳ منجر به شکست او شد و وی مجبور شد به مراکش پناهنده شود و پادشاه وقت مراکش بر اثر شکست از فرانسوی‌ها بعد القادر را طرد کرد و او با برگشت به سرزمین خویش به فعالیت‌هایی پرداخت که مؤثر نیفتاد و آخرالامر در سال ۱۸۴۷ به اسارت فرانسوی‌ها تن در داد و در ۱۸۵۲ آزاد گردید و بر اثر بعضی از اسناد تاریخی او بعدها به دوستی فرانسوی‌ها تن در داد.

**عبدالمجید بن بادیس (۱۸۸۷-۱۹۴۰)**

او مؤسس «جمعیت العلماء المسلمین» می‌باشد، این جامعه یا اتحادیه به رهبری این شخصیت، در دفاع از هویت اسلامی و شخصیت و حفظ فرهنگ ملی، بیش از هر نهاد و سازمان دیگری فعال بوده است، در سال ۱۹۳۲، جامعه علما، تحت شعار الجزایر میهن من است، عربی زبان من است و اسلام دین من است. با همکاری مردم اقدام به تأسیس حدود ۶۰۰ مدرسه قرائت قرآن کرد، مسئله مهم‌تر این‌که حضور انگیزه‌های نیرومند اسلامی در طول مبارزات مردم الجزایر با اشغالگران فرانسوی، خصوصا پیش از آغاز قرن بیستم میلادی کاملا مشهود و قابل تأمل بوده است.

**عباس مدنی و جبهه نجات اسلامی**

پیش از قدم گذاردن به راه سیاست و تعهد به نهضت ملی گرا، از شاگردان پروپا قرص مکتب قرآن بوده است، مع‌هذا عدم موفقیت وی در عملیات بمب گذاری در مرکز رادیو الجزیره در روز آغاز جنگ استقلال در اول نوامبر ۱۹۵۴، باعث می‌شود تا تمامی طول هفت سال مبارزه را در زندان سپری کند. «مدنی» پس از کسب بورسی از دولت مستقل، موفق به کسب مدرک دکتری در علوم تربیتی می‌گردد. و بدین ترتیب راه به مؤسسه علوم اجتماعی الجزیره می‌یابد و آن را به یک ذخیره مبارزه اسلام‌گرا در خدمت اسلام سیاسی تبدیل می‌سازد. صعود برق آسا و اشتهار نامش در پی شورش‌های خونین اکتبر ۱۹۸۸ آغاز می‌گردد. او در این هنگام برخلاف تصمیم اتخاذ شده از سوی سایر رهبران اسلام‌گرا عمل می‌کند و ایجاد نخستین حزب اسلامی الجزایر – جبهه نجات اسلامی – را اعلام می‌دارد.

جبهه نجات اسلامی در سپتامبر ۱۹۸۹ مشروعیت می‌یابد و به سرعت صدها هزار عضو اساسا در میان جوانان فقیر و مستضعف کشور به سوی خود جذب می‌کند. جوانانی که هر جمعه هزار هزار در مساجد و اطراف آن‌ها به گرد عباس مدنی و علی بلحاج جمع می‌شوند. در ژوئن ۱۹۹۰ «مدنی» نیروهای بی‌قرار خود را به نخستین پیروزی انتخاباتی رهنمون می‌شود و آراء نخستین انتخابات محلی چند حزبی الجزایر از هنگام استقلال این کشور در سال

۱۹۶۲، را به خود اختصاص می‌دهد. وی در این حال، جبهه نجات اسلامی را «امانتدار مشروعیت مردم» در مقابل جبهه آزادی بخش ملی، حزب واحد سابق که از ۳۰ سال قدرت مطلق دیگر فرسوده شده است معرفی می‌کند.
دعوت مردم به برپایی یک اعتصاب عمومی نامحدود در مه- ژوئن ۱۹۹۱ که به منظور وادار کردن شاذلی بن جدید» به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و قانون‌گذاری پیش از موعد انجام گرفت، به رویارویی با ارتش می‌انجام و همچنین به برقراری حکومت نظامی در ۵ ژوئن ۱۹۹۱ و بازداشت رهبرای عمده اسلام‌گرا از جمله «عباس مدنی» و «علی بلحاج» منجر می‌گردد.
چند ماه بعد، جبهه نجات اسلامی برغم از دست دادن رهبران خود در دسامبر ۱۹۹۱ در نخستین انتخابات قانون‌گذاری چند حزبی به پیروزی دست می‌یابد. موج مقاومت‌ناپذیر اسلام‌گرایان نگرانی شدیدی در صفوف سران مملکتی و حامیان «جناح دمکرات» آن‌ها فراهم می‌آورد، و به دنبال آن «شاذلی بن جدید» از قدرت کناره می‌گیرد، رأی گیری متوقف می‌شود و حالت اضطراری برقرار می‌گردد.
انحلال جبهه نجات اسلامی در آوریل ۱۹۹۲ راه را برای به وجود آمدن گروه‌های مسلح اسلامی می‌گشاید. براساس یک بیلان رسمی، درگیری‌های متعدد میان این گروه‌ها یا نیروهای انتظامی الجزایر ظرف دو سال و نیم ۱۰۰۰۰ کشته بر جای گذارده است.

**اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی**

فکر علمی اشغال الجزایر از جانب فرانسه به سال ۱۸۲۷ بازمی گردد که به دنبال اقدام «ناپلئون بناپارت» برای اشغال جزیره «مالت» قوت گرفت و از سال ۱۸۰۸ نهادهای ذیربط فرانسوی کار تهیه نقشه و پروژه کامل اشغال الجزایر را در اجرای دستورات ناپلئون اول آغاز کردند. در پنجم ژوئیه ۱۸۳۰ میلادی، الجزایر به اشغال نیروهای نظامی فرانسه درآمد و به دنبال این اشغال مقامات ترک که بر این کشور حکومت می کردند و آن را جزو قلمرو عثمانی درآورده بودند از این کور اخراج شدند.
«امیر عبدالقادر الجزایری، یکی از رهبران و مجاهدان برجسته و مسلمان بود که با نیروهای خود، مقاومت جانانه‌ای را به خصوص در نواحی غربی کشور از خود نشان داد.» فرانسه پس از آن‌که استیلای خود را بر الجزایر کامل نمود، در سال ۱۸۵۷ با سرعت هر چه تمام‌تر، در جهت اجرا و تحقق اهداف خود گام برداشت و تلاش نمود این کشور را مستعمره خود و به صورت قسمتی از خاک فرانسه در ساحل شمالی افریقا درآورده و آن را به عنوان پایگاهی به منظور تسلط بر کشورهای اسلامی افریقایی و به استثمار کشاندن آن‌ها، قرار داد. در سال ۱۹۰۰ دولت فرانسه به الجزایر خود مختاری اداری و مالی داد که این خود مختاری از طریق هیأتی به نام کارگزاران مالی اعمال می‌شد که دو سوم آن را مستعمره نشینان اروپایی و یک سوم دیگر را، الجزایری‌ها تشکیل می‌دادند.
جنگ علیه فرانسویان توسط مجاهدین الجزایری تا قرن بیستم ادامه یافت و بعد از جنگ جهانی اول با رهبری علمای مسلمین و دانشجویان و سپس به ورود مردم، شدت فراوانی یافت، نقش علما همچون «شیخ ابراهیمی» و «ابن بادیس» تعیین کننده مبارزه و جهاد بوده است.
اما جنگ جهانی دوم اثر منفی بر جهاد ملت مسلمان الجزایر گذاشت. فرانسویان مخفیانه با عناصر محافظه کار تماس گرفتند و با هم کنار آمدند. معروف‌ترین این عناصر، «فرحت عباس» بود که «جمعية البيان والحرية»را به منظور ایجاد حکومت خود مختار و فدرالی با فرانسه تأسیس نمود. اما ملت الجزایر به ماهیت آنان پی برد و در سال ۱۹۴۵ تظاهرات گسترده‌ای را ترتیب داد که در آن خواهان استقلال کامل از فرانسه گردید و در طی آن حدود ۱۵ هزار شهید در شهرهای «سطیف» و «قاعله» به خاک و خون غلطیدند، و در مقابل نیز ۱۰۰ سرباز فرانسوی کشته شدند.

**استقلال و مبارزات مردم الجزایر**

پس از قتل عام مردم منطقه «سطیف و کنستانتین» در سال ۱۹۴۵ به دست فرانسویان «در ۸ مه ۱۹۴۵، در حوالی منطقه سطیف و کنستانتین، مردم دست به شورش زدند، قوای اشغالگر برای سرکوبی این قیام بیش از ۴۰ هزار نفر را به شهادت رساندند.» و تخلفات و تقلبات عدیده انتخابات ۱۹۴۸، استراتژی دو حزب معروف الجزایر، یعنی «جبهه دموکراتیک الجزایر» و «جنبش برای پیروزی آزادی‌های دمکراتیک» را که بر اساس مبارزه در چارچوب قانون و شرکت در انتخابات مجلس استوار بود، مورد سئوال جدی قرار داد. انتخابات ۱۹۴۸ و نتایج مفتضحانه آن موجب شد که جنبش ضد استعماری مردم الجزایر بیش از پیش رادیکالیزه شود. گروهی از ناسیونالیست‌های جوان عضو «جنبش برای

پیروزی آزادی‌های دموکراتیک» به منظور فراهم آوردن شرایط و امکانات جهت مبارزه مسلحانه با استعمارگران فرانسوی سازمانی به نام «سازمان ویژه» را بنیاد نهادند.
یکی از نخستین اقدامات این سازمان تشکیل یک ارتش کوچک ولی منظم و انسجام یافته ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفری، و نیز برقرار کردن تماس با رهبران جنبش ضد استعماری دانشجویان مسلمان دانشگاه الجزایر بود.
احمد بن بلا، چهره سرشناس و سازمان دهنده اصلی، «سازمان ویژه» بود. در ۱۹۵۱ پلیس استعمارگر فرانسه مبارزه گسترده‌ای را برای متلاشی کردن «سازمان ویژه» آغاز کرد، که طی آن ده‌ها عضو فعال این سازمان از جمله «بن بلا» دستگیر و زندانی شدند. در سال ۱۹۵۲ بن بلا موفق شد با کمک دوستانش از زندان فرار کند و به مصر برود.
در سال ۱۹۵٤، چند تن از فعال‌ترین اعضای «سازمان ویژه» از جمله «مصطفی بوالعید»، «بن مهیدی» و کریم بلقاسم در سوئیس گردهم جمع شدند و توافق کردند که اختلافات عقیدتی و سیاسی خود را کنار گذاشته و قیامی را سازمان دهند که الجزایر را از زیر سلطه استعمار آزاد سازد. این قیام سرآغاز جنگ مسلحانه هشت ساله بود، در روز اول نوامبر ۱۹۵٤، با عملیات، پارتیزانی در سراسر کشور مخصوصا در روستاها آغاز شد.
«کمیته انقلاب برای اتحاد و عمل» همزمان با آغاز قیام یا نبرد مسلحانه در اول نوامبر ۱۹۵٤، «به جبهه آزادی بخش ملی» تغییر نام یافت و نیروهای مسلح آن، به «ارتش آزادی بخش ملی» موسوم گردید. هسته اصلی ارتش آزادی بخش ملی را سه هزار نفر مبارز مسلح تشکیل می‌دادند که در کوهستان‌های «الاوراس» و «القبایل» مستقر بودند، و اجرای عملیات نظامی را بر عهده داشتند.

**عصر حکومت احمد بن بلا (۱۹۶۵-۱۹۶۲)**

پس از رفراندوم اول ژوئن ۱۹۶۲ که اکثریت مردم الجزایر در آن شرکت کردند و رأی مثبت خود را به صندوق‌ها ریختند، استقلال الجزایر به جهانیان اعلام گردید. در روز سوم ژوئن اعضای دولت موقت وارد الجزیره شدند، دولت هنوز کاملا در الجزیره مستقر نشده بود که دست به اقدامات گسترده‌ای علیه ارتش آزادیبخش ملی و مبارزین مجاهدین معروف الجزایر زد که سیاستمداران و انقلابیون بی‌شماری توقیف شدند.»
از جمله دیگر کارها که در عصر بن بلا صورت گرفت اجرای رفرم ارضی بود که در مارس ۱۹۶۳ طبق تصویب نامه‌ای اجرای رفرم ارضی و ملی کردن املاک را اعام کرد. رفرم ارضی دارای دو وظیفه عمده بود. از یک سو، می‌بایست به تدریج به زمین‌هایی که توسط کشاورزان خرده‌پا و کارگران، کشاورزی تصرف شده بود مشروعیت می‌داد و از سوی دیگر می‌بایست هر چه سریع‌تر، زمین‌ها و کشتزارهایی را که هنوز در اختیار افراد وابسته باقی مانده بود. توسط دولت تصاحب می‌کرد.

**حکومت، سازمان‌های اداری و سیاسی**

در قرن ۱۶ میلادی الجزایر به تصرف دولت عثمانی درآمد و در سال ۱۸۳۰ میلادی فرانسویان با یک بهانه عبث و واهی سعی در تسخیر این کشور مسلمان نشین کردند که با مقاومت شدید مسلمانان و دیگر مردم این کشور علیه متجاوزان روبرو شده و برگی از دفتر افتخار را رقم زدند. امیر عبدالقادر جزایری از سمبل‌های معروف مقاومت دلیرانه مردم الجزایر بر علیه متجاوزان فرانسوی می‌باشد. ولیکن پس از ۱۷ سال تلاش پی‌گیر، اسیر فرانسویان گردید و از آن پس قسمت اعظمی از این کشور به تصرف فرانسه درآمد و از همین زمان بود که استعمار فرانسویان برگرده این ملت ستمدیده سنگینی کرد و در اوائل قرن بیستم تمامی خاک این کشور به زیر چکمه‌های استعماری فرانسویان درآمد. در زمان جنگ جهانی دوم، کشور الجزایر که هنوز مستعمره فرانسه بود، به کشورهای متفق پیوست.
در سال‌های ۱۹٤۳ ژنرال دوگل به عنوان رهبر دولت در تبعید فرانسه مقر خود را در شهر الجزیره قرار داد و این شهر تا سال ۱۹٤٤ به عنوان پایتخت موقت دولت فرانسه درآمده بود. در سال ۱۹۵۹ دوگل به کشور الجزایر خومختاری اعطا کرد لیکن مبارزان به جهاد بی امان خویش برای

**شکل ۲٤:** پرچم الجزائر، دو نوار عمودی مساوی سبز (طرف چپ) و سفید(طرف راست)؛ ، ستاره ای پنج پر و قرمز رنگ درون یک هلال ماه قرمز در مرکز بر روی مرز دو رنگ؛ رنگ‌ها: معرف و نشان دهنده اسلام (سبز)؛ پاکی و صلح (سفید)؛ و آزادی (قرمز). هلال ماه و ستاره نیز نمادهای اسلامی هستند؛ اما هلال ماه اینجا بسته‌تر از پرچم سایر کشورهای اسلامی است چرا که الجزایری‌ها بر این باورند که امتداد طولانی و بلند دو سر هلال ماه، خوشبختی می‌آورد.

شکل ۲۵: بن بلا

به دست آوردن استقلال ادامه دادند، تا اینکه دوگل در سال ۱۹۶۲ قرار داد معروف «ادیان» را که متضمن استقلال الجزایر بود به امضا رسانید و این کشور پس از سال‌ها تلاش بی امان و با دادن بیش از یک میلیون کشته در سال ۱۹۶۲ به استقلال رسید و دارای حکومت جمهوری گردید، که ریاست آن را احمد بن بلا به عهده داشت و به عضویت سازمان مللو صندوق بین‌المللی پول درآمد. پس از سال‌ها به دست آورن حکومت جمهوری، حرکت‌های مرموزی نیز در این کشور رخ داد. از جمله هواری بومدین وزیر دفاع این کشور، که پس از ۳سال کودتای نظامی به قدرت رسید و پس از مرگ او شاذلی بن جدید در سال ۱۹۷۸ به ریاست جمهوری نائل آمد.

احزاب سیاسی

بر اساس قانون اساسی ۱۳۵۵/۱۹۷۶ تنها حزب سیاسی قانونی الجزایر جبهه آزادی بخش ملی، (جبهه التحریر الوطنی) است که ائتلاف آزادی بین گروه‌های ناسیونالیستی فعال در مبارزات استقلال الجزایر علیه فرانسه و دخیل در رهبری این مبارزات مسلحانه، به حساب می‌آید. با این حال، از استقلال به این سو این حزب جهت یابی و پویایی خود را از دست داده، و از جهات متعدد، به صورت یک حزب بی‌پیام و رسالت درآمده است.

دبیرکل این حزب خود به خود کاندیدای ریاست جمهوری نیز خواهد بود.

شکل ۲۶: هواری بومدین

در ابتدای قرن نوزدهم الجزایر یکی از ایالتهای دولت عثمانی بود . مانند ایالت های دیگر الجزایر از میان مجموعه ای از فتوحات دولت عثمانی ،با استقلال اداری فزاینده از استانبول ،و ادغام طبقه حاکم ترک با ریاست بربرها و عرب های بومی سربر آورد در خلال دو دوره اول ،الجزایر،پیشینه ای حماسی از جهاد در برابر امپراتوری هاپسبورگ و حملات دریایی بر ضد خطوط کشتیرانی مسیحیان کسب کرد اما،تا ادغام کامل طبقه حاکم فاصله بود ،رهبران محلی که غالبا مدعی مشروعیتی دینی بودند ،گاه شورش میکردند ،به مانند شیوخ اخوان در قاویه که در۱۲۲۰-۱۲۲۳علیه نظارت حکومت مرکزی سر به شورش برداشتند .اگر چه الجزایر قبل از ۱۲۴۵هم واجد تاریخی حماسی و هم واجد مؤسسات اداری مرکزی بنیادین بود ،با آغاز فتوحات فرانسه،طبقه حاکم الجزایر همچنان منشعب بود ،و فرانسه آن را حکومتی سلطنتی و نه ملی باقی گذارد

شکل ۲۷: شاذلی بن جدید

الجزایر با جمعیتی پراکنده و عمدتا روستای ،فاقد مؤسسات آموزشی بود که در مناطق اسلامی دیگر،تمرکزگرایی سیاسی را تقویت میکرد.برای نمونه،فقه،عرصه عمده فعالیت های فکری در اوایل دوران معاصر،در فاس،در تونس یا قاهره قابل توجه تر بود تا در الجزیره.به جز در مزاب[۱۰] ،یك گروه واحه در صحرا که پناهگاه خوارج اباضیه ،شاخه ای اقلیت ا زشاخه اصلی سنی مالکی در شمال آفریقا ،بود[اباضیه].اسلام رایج در الجزایر ، با توجه به سطح نس بتا پایین سواد و نبود کتابخانه های فراوان،عمدتا دینی شفاهی بود که در آن روش های یادسپاری گروهی جایگزین مطالعات مکتوب شده بود .

شکل ۲۸:عبدالعزیز بوتفلیقه

شخصیت اصلی این اسلام شفاهی«ولی»(در محل مرابط)شخصی برخوردار از جازبه روحی (برکت)بود که غالبا از تبار پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم یا اصحابش بود یا چنین ادعا میکرد .«ولی»،مولای زاویه خود بود و به پیروانش ورد های مقدس یاد میداد . خواندن این ورد ها ،مستلزم نفس کشیدن های مکرر و حرکتهای عبادی و شامل وجدی همگانی بود که در آن ولی به کراماتی مانند جن گیری و شفابخشی نایل می آمد.قرنهاست که الجزایر ،صدها ولی داشته است .مزار آنها که نوادگانشان یا اولیای

۱۰ Mzab

جدید اداره میکردند ،اغلب مکان نیایش و زیارتگاه محلی بود .برخی زاویه های صوفیانه ،شعبه هایی تاسیس میکردند ،دیگر زاویه ها که به کتابخانه های کوچکی مجهز بودند،تا حدی مشغول پژوهش میشدند ،بنابراین ،اسلام ولایتمدار[۱۱]،اسلامی کاملا متمایز بود که از شیخ در ریاست جامعه اخوان بزرگ منطقه تا صوفی با تنی چند از یاران خبره اش رتبه بندی میشد.[ولی/اولیاء؛برکت؛زاویه؛مولای؛و تصوف[۱۲] ،مقالهع فرهنگ آرامگاه صوفی]از میان شیوخ در خور توجه اخیر ،ابو حامد الدرقاوی(متوفی ۱۲۳۸)عرب تحصیلکرده در فاس بود که پیروانش در جنگ سلطان مراکش با دای[۱۳](حکمران)الجزیره بر سر کنترل غرب الجزایر ،پس از آنکه اسپانیا از وهران/اوران[۱۴] در ۱۲۱۷چشم پوشی کرد ،از سلطان مراکش طرفداری کردند . شیخ دیگر عبدالرحمن القشتولی[۱۵](متوفی ۱۷۹۳م/۱۲۰۷ ق)،يك بربر قبائلی[۱۶] بود که در قاهره تحصیل کرد و پس از مرگش به قدری مشهور شد که مزارش در دو جا ظاهر شد ،یکی در الجزیره و دیگری برای پیروانش ،رحمانیه ،در زادگاهش قبایل[۱۷][قبایل].سومین شیخ برجسته ،احمد التجانی(متوفی۱۲۳۰)يك صوفی فقیه بود که قبل از بازگشت به زادگاهش عین ماضی در صحرا ،در تلمسان و فاس تدریس میکرد [تجانی؛احمد].اولیا احتمالا تحصیلات عالیه داشتند و سفر های بسیاری کرده بودند ولی هنوز به شدت پایبند موعظه در اسلام شفاهی بودند .به طور خلاصه ،الجزایر مورد هجوم فرانسه در ۱۸۳۰/۱۲۴۵،کشوری با حکومت تمرکز گرا _اگرچه ضعیف_وبا سنتهای متضاد قوی درباره خودگردانی فرقه ای ،چه سیاسی وچه دینی بود

فتح الجزیره:پس از آنکه فرانسه ،امپراتوری دیرین خود بر ماوراءبحار را از دست داد و پیش از آنکه وارد تلاشهای اروپا برای دستیابی به قلمروهای اروپا گردد ،فتح الجزیره رخ داد.جدال کوچکی بر سر دیون فرانسه در قبال تحویل گندم الجزایری ها در زمان جنگهای ناپلئون ،بالا گرفته و به رویارویی نظامی منجر شده بود که دای (حاکم) نالایق الجزایر در آن شکست خورد .فرانسویان ،در ابتدا تمایل نداشتند خود را در تصرف پر هزینه بقیه الجزایر درگیر سازند،و درنگ ایشان رهبرانی مانند احمد بیگ،ترك تبار اهل قسنطینه[۱۸] و یا امیر عبد القادر محیی الدین ، پیشوای عرب قادریه در الاوراس[۱۹] را قادر ساخت حکومتهایی موقت تاسیس کنند [قادریه؛عبد القادر]

الجزایری ها حتی پس از شکست در شمال در ۱۲۷۳،به مقاومت در برابر فرانسویان ،اگرچه گاه به گاه،ادامه دادند .خطرناکترین شورش در ۱۲۸۸رخ داد ،زمانی که فرماندار محلی ،محمد المقرانی،به همراهی شیخ الحداد،از اخوان رحمانیه،مناطق وسیعی از شرق الجزایر را در برابر فرانسویان بسیج کردند .تنها در ۱۲۹۹با عقب نشینی بو عمامه ،مولی و رهبر اولاد سیدی شیخ[۲۰] که نسب خود را به خلیفه ابوبکر میرساند ،به مراکش بود که فرانسویان کاملا بر جنوب [الجزایر]استیلا یافتند.

فرانسویان مجازاتهای بیرحمانه ای را به الجزایری های شکست خورده تحمیل کردند . با پایان قرن ۱۹/۱۳حکومت استعماری پس از مصادره با خرید زمین های کشاورزی با قیمتهای ناچیز ،حدود ۲۰۰۰۰۰مهاجر از فرانسه،ایتالیا و اسپانیا در ۲ر۳میلیون هکتار _یا نزدیك به ۴۰%زمین های کشاورزی _اسکان داد . زمین های حاصلخیز و قابل آبیاری به شرکتهای کشاورزی تجاری اروپایی برای کشت انگور ،سبزیجات و مرکبات تبدیل شد .نزدیك ۴۰۰۰۰۰مهاجر اروپایی دیگر ،در شبکه شهری تازه تاسیس متشکل از ۵۰شهر و شهرك اسکان یافتند.

با وجود همه تلاشهای مهاجر نشین استعماری ،جمعیت بومی در اکثریت باقی ماند؛در واقع در ۱۲۴۶-۰۳۳۲بیش از سه برابر شد ،از ۵ر۱میلیون به ۸ر۴میلیون نفر که بیشتر به سبب کاهش وبا و دوره های خشکسالی ،پس از ۱۲۸۴بود .نخست،کشت عادتا مسیع گندم و جو ،کار و درامد کافی برای همه فراهم میکرد ،اما چون الجزایری های روستا نشین قادر به آبیاری زمینهای خود وتامین کود های شیمیایی نبودند ،سر انجام طبقه بزرگی از کارگران بدون زمین به وجود

[۱۱] Suinthood
[۱۲] Sufism
[۱۳] dey
[۱۴] Oran
[۱۵] Al-Gushtuli
[۱۶] Kabyle Berber
[۱۷] Kabylia
[۱۸] Constantine
[۱۹] Oranais
[۲۰] Awlab Sidi Shaykh

آمد (از ۳۶۰۰۰۰تا۶۰۰۰۰۰نفر در ۱۳۱۹تا۱۳۳۲).همزمان ،مهاجرت از روستا به شهر اوج گرفت (جمعیت شهری ۸%بیش از نواحی روستایی در فاصله ۱۳۱۹تا۱۳۳۲رشد داشت)و مهاجرت کارگری به فرانسه نیز افزایش یافت(از۲۰۰به۱۵۰۰۰نفر در ۱۳۱۹تا۱۳۳۲).بنا براین ،ترکیب استعمار فرانسه و رشد جمعیت بومی همانگونه که موجب فقر مالی جمعیت روستایی شد ،به ظهور جامعه شهری جدید نیز انجامید .

نخبگان این جامعه شهری که تحصیلکرده و در نتیجه تا اندازه ای دور از دنیای سحر و جادوی دین شفاهی بودند ،دو شکل معمول جدا از سحر و جادو یعنی سکولاریسم و بنیادگرایی را پذیرفتند .سکولاریسم در نخستین یار گیری خود بین۱۳۱۸و۱۳۳۲از حدود ۲۵مسلمان الجزایری پزشك ،حقوقدان، مهندس و استاد دانشگاه و۲۰۰دبیر دبیرستان که کاملا جذب فرهنگ فرانسوی شده بودند و نیز احتمالا از هزار روشنفکر با تحصیلات فرانسوی بهره گرفت . دغدغه سیاسی آنها به لغو قوانین جزایی تبعیض آمیز ،مالیاتها و حق رای درباره آنچه که به جمعیت بومی مربوط بود و همچنین تسامی کامل با مهاجران اروپایی معطوف بود . این مطالبات در ۱۳۲۶هنگامی که پاریس سربازگیری از مسلمانان الجزایری را مورد بررسی قرار داد (که در جنگ جهانی اول به واقعیت پیوست)ضرورت پیدا کرد . اگر چه متروپل (فرانسه)مایل بود امتیازاتی در قبال خدمات جنگ واگذار کند ،مهاجران اروپایی حتی پس از جنگ چنین تمایلی نداشتند . الجزایریان جوان ،چنانچه خود را سکولاریستهای علاقه مند به مسائل سیاسی مینامیدند ،کمترین موفقیت را داشتند.

تقریبا در همان زمان شمار معدود تری از عالمان دین که در مکتب های مساجد الجزیره ،قسنطینه و تلمسان تحصیل کرده بودند ، جریده ای یومیه به زبان عربی ، منتشر می کردند . آنها از سفر محمد عبده نمایندهٔ مصری جنبش سلفیه در ۱۲۸۲ش به الجزیره الهام گرفته بودند . جنبشی که بازگشت معنوی به اصول اسلام را ترویج میکرد . از این رو آنها نمایندگانِ اسلام ولایتمدار[۲۱] را به دلیل مخالفت نکردن با آنچه که نوگرایی مذموم در اصول دین (بدعت) می نامیدند و اعمال غیر اسلامی مانند وحدت مجذوبانه با خداوند ، وساطت شیخ میان مؤمنان و خداوند ، زیارت مرقد اولیا مورد انتقاد قرار می دادند . بنا بر اعتقاد ایشان فقط کتاب و سنّت ، دین را معین میکرد از همین رو در دینِ خود بنیاد گرا به شمار می آمدند.

در دوران بین دو جنگ سکولاریستهای الجزایر ، به رهبری فرحات عباسِ داروساز (متوفی۱۳٦٤ش) حتی پس از شکستِ لایحهٔ اصلاحی مهم دربارهٔ حق رأی در پاریس در ۱۳۱۷ش ،همچنان به سرنوشت کشور به عنوان بخشی برابر از فرانسه ، متعهد باقی ماندند . در مقابل، جمعیت العلمای الجزایر ، گروهی بنیادگرا، که آن را عبد الحمید بن بادیس (متوفی۱۳۱۹ش)در ۱۳۱۱ش تأسیس کرد ، از معیار صدر اسلام طرفداری می کرد که در آن مقام و شأن اجتماعی مؤمنان و کافران و همچنین مردان و زنان در چارچوب قانون[شرع] متمایز شده بود [ابن بادیس ، عبد الحمید] و معنای ضمنی آن این بود که،هیچ آیندهٔ مشترکی برای فرانسه و الجزایر قابل تصویر نیست . نیروهای استعمارگر از رادیکالیسم نهفته در دیدگاه علما ،کاملا آگاه بودند و تلاشهای آنها را برای انتشار عقایدشان در مساجد و مدارس خصوصی که در آن درسهایی از تفسیر قرآن حدیث پیامبر و فقه ارائه می کردند ، به شدت محدود میساختند اما با توجه به این واقعیت که نظام استعماری در دوران جنگهای داخلی برای کمتر از ۹% کودکان واجب التعلیم ، مدرسه تدارك دیده بود ، سکولاریستها و بنیادگرایان امکان زیادی برای یافتن مستمعان بسیار داشتند ، حتی با وجود سرکوب گری نسبی فرانسه .

اکثریت بزرگ شهر نشینان بومی جدید ، به سبب دسترسی شدیدا محدود به امکانات تحصیل به زبان فرانسه و عربی ، در دنیای سحر و جادوی اسلام شفاهی باقی ماندند . آنها غالبا ناگزیر بودند بدون رهنمودهای فراوان از سوی اولیا ، مناسك را به جای آورند، خصوصا اگر از کارگران صنعتی الجزایری در فرانسه بودند (۳۰۰۰۰۰نفر در ۱۳۱۵ش/۱۹۳٦).از آنجا که آنها به طور گسترده در معرض فرهنگ مکتوب نبودند، سکولارها و نیز بنیادگراها آنها را به حال خود گذاشته بودند . آنها اساسا بازماندهٔ درقاویها و رحمانیهایی بودند که پیش از مهاجرت به شرق یا کنارهٔ مدیترانه در روستاهای خود بوده اند . گو اینکه بسیاری از آنها به عنهوان کارگران مهاجر در فرانسه ، توانایی های عملی برای کار در یك جامعهٔ صنعتی را دقیقا پیش از استقلال ، به دست آوردند .

نمونهٔ بارز آن ، مسالی الحاج (متوفی ۱۳۵۳ش/۱۹۷٤)پدر و بنیانگذار ملی گرایی الجزایر در ۱۳۰۵ش/۱۹۲٦، است مسالی پسر یك کارگر ترك تبار بود که بعدها نگهبان مزار سیدی موبِدین (شعیب ابو مدین)در تلمسان شد . مسالی در

[۲۱] Saintly Islam

زاویهٔ محلی درقاوی و نیز در مدرسهٔ ابتدائی فرانسوی تحصیل کرد . خدمت نظام را در فرانسه گذراند و با یك خانم مبارز فرانسوی متعلق به حزب کارگر ازدواج کرد ، نه از ریشه های خود جدا شد و نه فرهنگ فرانسوی را که کسب کرده بود منکر گردید. فرهنگ شفاهی اسلامی و مختصر فراگیریهای مکتوب فرانسوی و اسلامی او، خصلتی بسیار متفاوت داشتند ، بنا بر این در هیچ رقابت مهمی وی تعارض فرهنگی را تجربه نکرد . تنها کسانی که با فرهنگ شفاهی قطع رابطه کردند و در دو دنیای رقیبِ مکتوبات عربی و نوشته های فرانسوی پرورش یافتند ، مستعد مانویت فرهنگی ای بودند که فرانتس فانون از آن در کتابهایش دربارهٔ الجزایر سخن می گوید . مانند بسیاری از ملی گرایان دیگر پیش از استقلال الجزایر ، مسالی الحاج (بر اساس زندگینامهٔ خود نوشتش) کاملا با ترکیب فرهنگی التقاطی ، آسوده خاطر بوده است .

با وجود اینکه حزب مسالی الحاج ، حزب خلق الجزایر ، تا ۱۳۱۹ش/۱۹٤۰ تقریبا ۱۰۰۰۰نفر عضو جذب کرده بود ، کاملا به اندازهٔ طرفداران ادغام[۲۲] [ الجزایر و فرانسه] و علما در پدید آوردن اصلاحات سیاسی _ چه رسد به استقلال _ برای کشور ناتوان بود : مهاجران اروپایی مستعمره را جزء جدانشدنی فرانسه میدانستند . در دورهٔ جنگ جهانی دوم ملی گرایان به خشونت به عنوان ابزاری برای رسیدن به استقلال می نگریستند  در ۱۸ اردیبهشت ۸/۱۳۲٤ مه ۱۹٤۵،هنگامی که ملی گراها جشنهای پیروزی در سطیف را به آشوب مبدل کردند ،مسالی الحاج ظاهرا آماده بود تا به عنوان آزادی بخش قدم به جلو گذارد ، سرکوب های وحشیانهٔ فرانسه که به مرگ دست کم ۱۵۰۰۰مسلمان منجر گردید به رؤیای استقلال از راه شورشهای توده ای خود جوش پایان داد.[مسالی الحاج]

در سالهای پس از جنگ ، شکافی جدّی بین تشکیلات نظامی سازمان مخفی و کمیتهٔ مرکزی که هر گونه خشونت بیشتر را مهلك می دانست ، جریان ملی گرایی را متوقف ساخت . تنها در دهم آبان ۱۳۳۳/ اول نوامبر ۱۹٥٤ بود که تشکیلات سازمان مخفی با باز سازی خود به عنوان جبهۀ آزادیبخش ملی[۲۳] (با سر واژه های ...) و انشعاب از مسالی الحاج و ملی گرایان و اقدام کردن به جنگی چریکی با تدارك دقیق برای استقلال ، گره کور را باز کرد . در ابتدا، جبهۀ آزادیبخش ملی توانست از ضعفهای جدّی ارتش فرانسه که به دلیل تلفات ویتنام مأیوس و بی روحیه بود ، بهره برداری کند، اما در دراز مدت حریف ارتش فرانسه نبود . جبهۀ آزادیبخش ملی از نظر سیاسی به حیات خود ادامه داد زیرا رئیس جمهور فرانسه شارل دوگل دریافت که فرانسه از الجزایرِ مستقل که هزینه هایش را خود پرداخت کند بیشتر سود می برد تا الجزایر مستعمره .

هنگامی که الجزایر در ۲۸اسفند ۱۸/۱۳٤۱مارس ۱۹۶۲مستقل شد ، کشوری فقیر و عمدتا روستایی بود . دو سوم جمعیت هنوز برای امرار معاش وابسته به کشاورزی بودند که تنها یك چهارم آنها می توانستند بدون توسل به کارگری نیمه وقت در شهر یا وابستگی به وجه ارسالی از وابستگانی که در شهر ها یا خارج کار می کردند، زندگی را بگذرانند . یك میلیون مسلمان الجزایری از جمعیت ۹میلیونی در درگیری ها کشته و دو میلیون نفر بی خانمان شدند . سه چهارمِ الجزایری های شهرنشین بیکار شدند ، زیرا تقریبا همهٔ مستعمره نشینان ، شامل متخصصان و مدیران ، کشور را ترك کرده بودند جبهۀ آزادیبخش الجزایر وظیفۀ دشواری در پیش رو داشت؛ سه سال پس از آن سرهنگ هواری بومدین توانست اولین حکومت مستقر را تأسس کند .

ملی گرایان جبهۀ آزادیبخش ملی ، غالبا(۷۷%) دانش آموختگان مدارس ابتدایی شهر های کوچك و روستاها بودند که جنگ ، زندگی دانشگاهی و شغلی آنها را دچار وقفه کرده بود . به معنای دقیق کلمه، آنها صف مقدّمِ جمعیت شهری جدید را شکل می دادند که قابل ملاحظه ، اما در انبوه کشاورزان، یك گروه اقلیت بود . با وجود این، آنها بی میل نبودند که خود را نمایندگان الجزایریان روستایی و در نقش آموزگاران ملت، تلقی کنند . بر اساس درامدهای کلانِ نفت و گاز یك برنامهٔ بلند پروازانۀ توسعۀ صنایع سنگین تحت نظر دولت اتخاذ گردید تا شالوده های یك جامعۀ مصرف کنندۀ مدرن فراهم آید .

زیرساختهای فرهنگی دستیابی به صنعتی شدن را نظام آموزشی اقتباس شده از علمای بنیاد گرای نسل قبل و نیز نظام سکولار فرانسوی که زمانی مورد حمایت ادغام گرایان[۲٤] بود، فراهم می آورد . از این رو ، کودکان، اسلام مکتوبِ فقها (که قانون اساسی آن را به عنوان دین رسمی تأیید کرد) ، تاریخ حماسی آفریقای شمالی اسلامی، و همچنین زبانهای

[۲۲] assimilationists
[۲۳] Natioal Liberation Front
[۲٤] assimilationist

امروزی و رشته های فنی – علمی را که از فرانسه به یادگار مانده بود ، تحصیل می کردند . برنامه ای بزرگ برای عربی کردن همهٔ ساختارهای آموزشی و اداری به راه افتاد . اسلامِ (غیر سیاسی)اولیاء مدار، به عنوان آنکه منسوخ است و به دلیل همدستی با استعمار فاسد شده و تقدیری جز مرگ در برابر تهاجم مدرنیته ندارد ، رسما در منشور ملی در ۱۳۵۵ش/۱۹۷٦ به دشنام گرفته شد.

در دههٔ ۱۳۷۰ش/۱۹۹۰ رسالتِ بازآموزی ملی ، عمدتا به انجام رسیده بود . موفقیت های اولیهٔ برنامهٔ صنعتی سازی به شهر نشینی سریعی منجر شد که درصد جمعیت متکی به کشاورزی را از دو سوم به یك چهارم کاهش داد . با در نظر گرفتن نرخ بالای موالید(با افزایش از ۲% به بیش از ۳%از ۱۳٤۱تا۱۳۷۰ش/۱۹٦۲تا۱۹۹۰م)،که تقریبا به سه برابر شدن کل جمعیت در سی سال استقلال انجامید (حدود ۲۷میلیون نفر در ۱۳۷۰ش/۱۹۹۰)، اهمیت این کاهش مختصرتر می شود. تقریبا همهٔ این شهر نشینان تازه و ۸٤% همهٔ آنهایی که در سنین بین شش و پانزده سال بودند ، دست کم آموزشهای مدارس ابتدایی را دریافت کردند . در نیمهٔ ۱۳۵۹ش/۱۹۸۰، اکثریت جمعیتی که بعد از استقلال به دنیا آمدند ، فرهنگ عربی جدید را که ملی گرایان رسما مقرر کردند ، پذیرا شدند و پیوستگی عاطفی کمی به فرهنگ شفاهی اسلامی اولیا مدار داشتند . اسلام مکتوب ، دین پر طرفدار جدید در الجزایر شد . به جز شمار بسیاری از سکولارها.

متأسفانه ، در نیمهٔ دههٔ ۱۳۵٦ش/۱۹۸۰، فرآیند صنعتی کردن نیز به شکست انجامیده بود . سقوط جهانی قیمت نفت به افتِ شدید در اجرای طرحِ ایجاد صنایع سنگین منجر شد . این طرح دقیقاً بخشِ مکمل سوسیالیسم دولتی بود که در منشور ۱۳۵۵ش/۱۹۷٦ اعلام شد . در نبودِ صنایع سبك خصوصی که نیاز مصرف کنندهٔ شهری را برآورد ، بیکاری و تورم شایع شد . پس از آشوبهای فراوان در آبان ۱۳۵۸/امتبر۱۹۷۹،سرهنگ شاذلی بن جدید ، رزمندهٔ سابق جبههٔ آزادیبخش پس از فوت بومدین در ۱۳۵۷ش/۱۹۷۸، به جانشینی وی برگزیده شد و تصمیم گرفت نظام چند حزبی را جایگزین حکومت تك حزبی جبههٔ آزادیبخش الجزایر نماید.

جبههٔ نجات اسلامی (جبهة الاِنقاذ الاسلامی) یك گروه بنیادگرا ، تقریباً به سرعت به قوی ترین معارض جبههٔ آزادیبخش ملی مبدل و خواستار تأسیس حکومت اسلامی و خصوصی سازی اقتصاد شد . با این حال ، شاذلی همچنان به سوسیالیسم دولتی متکی بود ؛ تنها امتیاز او انتقال مدیریت صنایع از وزارتخانه های دولتی به نظامی پیچیده از مسئولان استخدام شده توسط وزارتخانه ها بود . تنها در فروردین ۱۳٦۹ش/مارس۱۹۹۰، پس از سپری شدن نخستین دورهٔ قوانین ، حکومت بالاخره در برابر ضرورت بخش صنایع خصوصی برای جلو گیری از فروپاشی اقتصادی تسلیم شد.

بحرانی که در ۱۳٦۷ش/۱۹۸۸آغاز شد، خطر جدّی شکافی بزرگ در جامعهٔ کنونی الجزایر را برجسته ساخت . [در۲۲دی۱۳۷۰ارتش کودتا کرد و محمد بوضیاف (متوفی ۱۳۷۰ش) به ریاست شورای عالی که کلیهٔ اختیارات ریاست جمهوری را داشت تعیین گردید. پس از بوضیاف ، امین زروال ریاست شورای عالی دولتی را به عهده گرفت تا سرانجام در شهریور ۱۳۷۷تحت فشار نظامیان مجبور به استعفا شد . در ١٦ فروردین ۱۳۷۸ عبد العزیز بوتفلیقه در انتخابات ریاست جمهوری الجزایر پیروز شد و فرمان وفاق ملی را صادر کرد که تا مدتی در کاهش بحران ملی الجزایر مؤثر بوده است] از زمانی که اکثریت الجزایری ها ، دنیای سحر و جادوی فرهنگِ کلامی را در ازای دنیای نوشتار و فرمولهای علمی کنار گذاشتند ، به نظر میرسد که رهایی گریز ناپذیر از سحر و جادو ، ضرورت انتخاب بین سکولاریسم و بنیادگرایی را بر آنها تحمیل می کند . فن سالارانِ تثبیت شده در دیوانسالاری ها ، صنایع حکومتی و ارتش و نیز وابستگان به جبههٔ آزادیبخش ملی به دنیا آمده پس از استقلال ، با اسلام گرایان خشمگین بدون شغل اما برخوردار از نصّ صریح قرآن مواجه اند . مصالحهٔ فرهنگی ضروری است اما به نظر نمیرسد که جذبه و جادوی اولیامدار [و غرب گرایی خشونت بار ]بیش از این امکان پذیر باشد

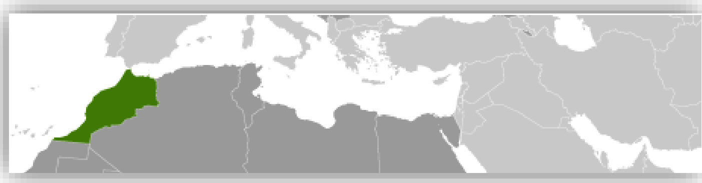

شکل ۲۹:موقعیت مراکش در قارۀ آفریقا

شکل ۳۰: نقشۀ مراکش

## مراکش

کشور مراکش که در جهان عرب با عنوان " کشور مغرب" شناخته می شود در شمال غربی آفریقا قرار دارد. این کشور با مساحت ٤٤٦,٥٥٠ کیلومتر مربع، ساحلی طولانی با اقیانوس اطلس دارد که از شمال به جبل الطارق و دریای مدیترانه می رسد. مراکش از سوی شرق با الجزایر، از غرب با اقیانوس اطلس، از جنوب با موریتانی و از شمال با دریای مدیترانه همسایه است.پایتخت این کشور رباط است و جمعیت این با کشور با احتساب صحرای غربی که برسر آن منازعه دارد در ١٣٨٧ ش / ٢٠٠٨م حدود ٣١,٣٥٢,٠٠٠ تن برآورد شده که ترکیبی از نژاد عرب و بربرها است. این کشور پس از اشغال یک دورۀ ٤٥ ساله از سوی فرانسه، سرانجام در ١٣٣٥ ش /٢ مارس ١٩٥٦ به استقلال رسید. پس از استقلال مراکش، ملک محمد پنجم ( تا فروردین ١٣٤٠ / مارس ١٩٦١ )، ملک حسن دوم ( تا تیر ١٣٧٨ / ژوئیه ١٩٩٩) بر تخت سلطنت نشستند و از آن پس تا کنون نیز ملک محمد ششم بر این کشور حکومت دارد. مطابق اولین قانون اساسی مراکش که در آذر ١٣٤١/ دسامبر ١٩٦٢ به همه پرسی گذارده شد، پادشاه بالاترین مرجع سیاسی و مذهبی قلمداد می شود که با اختیارات مطلقه بر این کشور حکومت می کند. خاندان پادشاهی مراکش از نوادگان ادریس‌اند که نسب خود را به امام مجتبی علیه‌السلام می رسانند. مطابق اصل ششم قانون اساسی مراکش، دین رسمی کشور اسلام است و اکثریت مردم پیرو مذهب فقهی مالکی هستند. طبق همین اصل دولت موظف است آزادی انجام امور مذهبی را برای همگان تضمین نماید. شهر فاس که "جامعه القرویین" نام دارد از بزرگترین مراکز علمی مراکش است. مرکز علمی دیگری به نام " مولای یوسف " در شهر مراکش واقع است که به مثابه پایگاه فرهنگ اسلامی ـ بربری به شمار می رود. تربیت یافتگان مدارس علمی در حکومتهای مراکش نقش و مشارکت داشته اند و مشایخ صوفیه که عمدتاً از نژاد بربرند دارای استقلال شخصی و نیز نفوذ و پایگاه مردمی‌اند.

در سالهای اخیر موج اسلامگرایی قابل توجهی در مراکش به چشم می خورد که با سیاستهای لیبرالی حکومت این کشور در تعارض است، به همین علت سیاست سرکوب شدید اسلامگرایان در مراکش و تعمیق روابط دولت با کشورهای غربی در سرلوحۀ برنامه های دولت قرارگرفته است (مطالعات آفریقا، دانشکدۀ روابط بین الملل وزارت امور خارجه، ٢١ خرداد ١٣٨٩).

جمعیت مراکش طبق آمار سال ٢٠١٣م ٣٢,٦٤٩,١٣٠ نفر است که بیش از ٩٩% مسلمان سنّی هستند. اقلیت یهودی کوچکی کمتر از هشت هزار تن (به طور عمده در کازا بلانکا/دارالبیضاء و شهرهای ساحلی) در مراکش زندگی می‌کنند. مراکش هیچ گونه اقلیت مسیحی بومی ندارد. هیچ گونه تفاوت مذهبی مهمی میان بربرها، که به طور عمده در نواحی کوهستانی زندگی می کنند، وجمعیت عرب زبان وجود ندارد. از ١٣٥٠ش/١٩٧٠م تاکنون رژیم شاه حسن دوم را به معارضه طلبیده اند. مراکشیهای تحصیل کرده ای که هواداران این جنبشهای نیستند عموماً آنها را با معادل عربی اصطلاح "بنیادگرا"، یعنی "اصولی" یاد می کنند. اعضای این گروه ها نوعاً خود را "اسلام گرا"(اسلامیین) می خوانند.

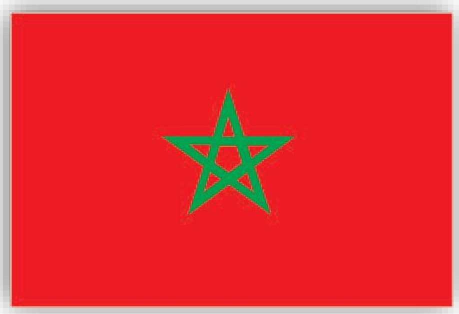

شکل ۳۱: پرچم مراکش، قرمز با طلسمی به شکل ستاره پنج راس سبز (ستاره خطی، معروف به مُهر سلیمان) در مرکز پرچم. قرمز و سبز رنگ سنتی در پرچم کشورهای اسلامی است. گویا ستاره پنج راس نشان دهنده پنج رکن اسلام است. تاریخ طراحی به سال ۱۹۱۲ بازمی گردد.

بسالهای ۱۹۱۲-۱۸۷۳ مصادف با حکومتهای حسن اول، عبدالعزیز و مولای حفیظ است .این دوران در پرتو رقابت قدرتهای بزرگ استعماری، مراکش استقلال خود را حفظ می‌کند. لیکن در سال ۱۹۱۲ پس از موافقتنامه‌های الجزیراس (۱۹۰۶ م)، فرانسه بخش عظیمی از مراکش را اشغال می‌کند و از این سال به بعد مبارزه علنی مردم علیه سلطه فرانسه تحت رهبری عبدالکریم خطاب آغاز می‌گردد. در سال ۱۹۲۷ میلادی، محمدبن یوسف (محمد پنجم) به تخت سلطنت می‌نشیند و بعلت مخالفت با سلطه فرانسویان بدون اینکه خواهان گسستن کامل از فرانسه باشد تبدیل به یک چهره ملی می‌گردد که در آینده به پدر استقلال مراکش شهرت می‌یابد. فرانسه که حاضر به قبول استقلال مراکش نبود سعی کرد از برخی عناصر مرتجع علیه محمد پنجم استفاده نماید که در رأس آنها الجلاوی بود. لذا به خواسته هواداران الجلاوی که خواستار عزل محد پنجم بودند جواب مثبت داد و محمدپنجم را بهمراه خانواده اش به ماداگاسکار تبعید نمود. تبعید محمد پنجم نقش مثبتی در تحقق استقلال این کشور ایفاد نمود و مردم خواستار بازگشت وی و اعلام استقلال کشور شدند. از طرفی قیام الجزایر علیه فرانسه عاملی در جهت تضعیف حضور فرانسه در مراکش گردید و فرانسه بمنظور جلوگیری از سرایت این قیام بر تمامی منطقه و فشارهای مردمی در داخل بتدریج زمینه را برای پذیرش خواست عمومی مردم مراکش فراهم نمود. در ۱۶ نوامبر ۱۹۵۵ محمد پنجم به کشور بازگشت و در ۳ مارس ۱۹۵۶ فرانسه استقلال کشور مراکش را به رسمیت شناخت. پس از استقلال مراکش ملک محمد پنجم (تا مارس ۱۹۶۱)، ملک حسن دوم (تا ژوئیه ۱۹۹۹) بر تخت سلطنت می‌نشینند و از این پس تا کنون نیز ملک محمد ششم بر این کشور حکومت دارد .

یکی از معتبرترین گزارش‌ها از تاریخ اسلام در مراکش به ارنست گلنر(Ernest Gellner) (۱۹۶۹م) تعلق دارد که اسلام در مراکش را نوسانی تاریخی میان مذهب ظاهرگرا و قرآن گرای بورژوازی شهری باسواد و مذهب آیین گرا و انسان محور قبایل بی سواد روستایی می داند. او اسلام شهری راست کیش (سنّتی ) را "پروتستان" و در مقابل، مذهب عامهٔ روستایی را " کاتولیک " نام می نهد. به عقیدهٔ گلنر، راست کیشی بر محور کتاب مقدس (قرآن ) قرار داشت و از این رو با باسوادی عجین بود. راست کیشی اکیداً توحیدی و مساوات طلب ( میان مؤمنان ) بود، بر میانه روی و متانت وخودداری از زیاده رویهای آیینی تاکید داشت. در این شکل از اسلام هیچ گونه میانجی و واسطه ای میان مؤمن و خدا وجود نداشت. از سوی دیگر، اسلام عامهٔ انسان محور، برسلسله مراتب و وجود شفیع و واسطهٔ میان مؤمن و خدا تاکید داشت. میانجی گران شیوخ صوفیان، اولیا و شرفا بودند. ویژگی این نوع اسلام را زیاده روی در شعائر و مراسم تشکیل می دهد که در نقطهٔ مقابل ظاهرگرایی درست دینی. شهری قرار داد.

گلنر معتقد است که اسلام عامه تنها یک پدیدهٔ روستایی نبود، بلکه همچنین میان فقرای شهری نیز وجود داشت. اما در حالی که در میان قبایل نقش یک واسطه را ایفا می کرد و حل و فصل اختلافات را میسر می ساخت، درشهرها تسلی بخش و آرامش زا بود. اسلام درست دین از سوی دیگر، برای صحه گذاردن بر شیوهٔ زندگی بورژوازی شهری به کار می رفت .

قبایل کوهستان نشین و بیابان نشین مراکش مداوماً علیه سلسلهٔ حاکم بر کشور یا علیه اسلام متصلّب ظاهرگرا که طبق الگوی گلنر تداعی گر شهرها بود، قیام می کردند.

این امر بدان دلیل میسر بود که ایده آلهای درست دینی شهری همیشه میان قبایل روستایی حضور داشتند، هر چند آنها خود تابع هنجارهای اعتقادات عامیانه بودند. جنبشهای احیای ظاهرگرا ( به طور مشخص: سلفیان ) پس از موفقیت، سرانجام به مذهب عامیانهٔ انسان محور باز می گشتند که خود را در زمان دیگری در مقابل شورش ظاهرگرایی آسیب پذیر نشان می دادند. به عقیدهٔ گلنر این نوسان پاندولی را "تجدد " مختل ساخته است. دولت مدرن خشونت را در انحصار خود درآورد، در حالی که دولت پیش از استعمار چنین نبود. درنتیجه قبایل کوچک تر شدند و

شکل ۳۲: محمد ششم

به همین ترتیب از تعداد مقامات دینی ( مشایخ ) که سابقاً در اختلافات و تعارضات، میانجی گری می کردند نیز کاسته شد.
همان طور که گلنر خاطر نشان می کند، جنبشهای ظاهرگرای اصلاح طلب به طور منظم و برای حمایت از بازگشت به اسلام ناب و دست نخوردهٔ قرآن و سنّت پدید آور می شدند. المرابطون ابن یاسین و المحدون ابن تومرت شاخص ترین نمونه های این جریان هستند. اما گلنر این واقعیت را نادیده می گیرد که هرچند بسیاری از این گونه جنبشها از دوران الموحدون به بعد ( اواسط قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی ) به تلاش برای به دست گرفتن حکومت مراکش و حفظ آن برخاسته اند، اما هیچ یک به این کار موفق نشده است.
ازآن مهمتر اینکه گلنر می کوشد رابطهٔ میان اسلام عامه و درست دین را ( بدان گونه که دردهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ ش / ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م مشاهده کرده بود) به کل تاریخ مراکش تحمیل کند. او بر اساس بررسیهای میدانیش میان بربری های اطلس علیا ، صوفی گری دست کم از قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی تا دهه های نخست قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی هم بر اسلام عامه و هم اسلام درست دین حاکم بود. اغلب علمایی که گلنرتجسم درست دینی می پنداشت، خود صوفی بودند. این حقیقت دارد که برخی از علما گه گاه به طور کلی صوفی گری را مورد انتقاد قرار می دادند واینکه تنش و اختلاف میان درست دینی و صوفی گری قطعاً وجود داشته است. اما صوفیانی که مورد آزار و اذیت علما قرار می گرفتند نوعاً خود علمای سرشناسی بودند و غالباً از همان قشر نخبگان شهری بر می خاستند که آزار و اذیت کنندگانشان. مدل گلنر به عنوان مفهومی از یک "نمونهٔ کامل " از تنش همیشگی در معارف اسلامی کارآیی دارد، اما الگوی مناسبی برای مظاهر اجتماعی این تنش نیست.
همواره خط تمایزی میان اسلام عامه و درست دین درمراکش وجود داشته است، به همان ترتیب که لزوماً در کلیهٔ ادیان جهان که مردمی از لایه های اجتماعی متفاوت را در بردارند، به چشم می خورد. با وجود این هم روحانیان تحصیل کرده و هم دهقانان بی سواد، همیشه وهرروز نمازهای یکسانی را به جا آورده اند. در همان حال که تفاوت در برداشت آنها از دین زیاد است، بسیار چیزها نیز یکسان است. گذشته از این، سنّتهای "بزرگ" و "مردمی" اسلام در گذشته، حتی بیش از امروز یعنی اواخر قرن بیستم میلادی، به یکدیگر گره خورده بودند. این مطلب هنگامی که انسان جریانهای اصلی اصلاحات اسلامی از اواخر قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی را بررسی می کند، آشکارتر می شود.

**طلایه داران اصلاحات در قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی**

آغاز تاریخ اصلاح طلبی اسلامی در مراکش را می‌توان جنبش احیا طلب مرابطون در قرن یازدهم و موحدون در قرن دوازدهم دانست، اما معمولاً آغاز اصلاح طلبی مدرن را سلطنت سلطان سیدی محمد بن عبدالله می دانند که از ۱۱۷۱ ق / ۱۷۵۷ م تا ۱۲۰۵ ق / ۱۷۹۰ م حکومت کرد. سیدی محمد بر کاربست دقیق قانون اسلام و حذف کلیه نوآوریهای بدعت آمیز و مرتدانه در شهر و روستا تاکید داشت. او افراد سود جویی را که از صوفی گری برای بهره کشی از توده های ساده لوح استفاده می کردند ونیز"صوفیان افراطی " را که اعتقاداتشان با قوانین اسلامی مطابقت نداشت، محکوم می کرد. با وجود این او خود از اعضای طریقت صوفیان ناصریه بود وبه طور مرتب به زیارت مراقد مقدسین می رفت و برای آنها هدایا می فرستاد. تلاشهای اصلاح طلبانهٔ او انتقاد تمام عیاری از صوفی گری و حرمت گذاری به مقدسین به شمار نمی آید.
مولای سلیمان، پسر سیدی محمدبن عبدالله (۱۲۳۸ ق /۱۸۲۲ م – ۱۲۰۷ ق / ۱۷۹۲ م) را نیز از پیشگامان اصلاح طلبی قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی می دانند. او نیز نوآوریهای مرتدانه (بدعت ) را محکوم کرد و بر ضرورت مطابقت یافتن با قرآن و سنّت تاکید گذارد. او طریقه های عامه پسند صوفیان را مورد حمله قرار داد و بر این اساس که رقص موزون، کف زدن و اختلاط زن و مرد در مراسم و جشنهای صوفیان برای بزرگداشت مقدسین، همگی با قرآن وسنّت در تعارض است، این جشنها و مراسم را ممنوع کرد.
هر چند مولای سلیمان بیشتر به وهابیها گرایش داشت تا اغلب علمای مراکشی عصرش؛ اما معتقد بود که زیارت مراقد مقدسین برای درخواست شفاعت نه تنها از نظر شریعت اسلامی مجاز، بلکه توصیه نیز شده است؛ البته تا جایی که

مردم فراموش نمی کردند که مقدسین خود نمی توانند خواستهای آنها را اجابت کنند، بلکه فقط می توانند از خدا بخواهند که چنین کند. مولای سلیمان هرگز زیارت مراقد مقدسین را در مراکش ممنوع نکرد، بلکه فقط مقرراتی برای این گونه مراسم معیّن کرد. هرچند او بسیاری از جنبه های صوفی گری عامه ( ازجمله استفاده از ادوات موسیقی) را محکوم می کرد، اما نظیر پدرش، به طریقهٔ نسبتاً درست دین ناصریه تعلّق داشت. اصلاحات مولای سلیمان به میزان قابل ملاحظه ای ملایم تر از وهابیها یا اصلاح طلبان قرن بیستمی سلفی مراکش بود. با وجود این، حتی خواستهای نسبتاً ملایم او برای بازگشت به اسلام پیامبر بسیاری از علمای مراکشی را نگران و آشفته کرد.

**اصلاحات سلفیها**

جنبش اصلاح طلب سلفیها در قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی و اوایل قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی در مراکش گسترش یافت. در مراکش گرایش وسیعی وجود دارد که اصلاح طلبی سلفی را با ملی گرایی برابر بدانند. هرچند این واقعیتی است که اصلاح طلبی در دههٔ ۱۳۱۰ ش / ۱۹۳۰ م با ملی گرایی گره خورد، این خطاست که نظیر بسیاری از محققان مذهبی سلفیهای اولیه نظیر او شعیب الدکّالی (متوفی ۱۳۱۶ ش /۱۹۳۷ م) را قهرمانان ملی بدانیم. برعکس، الدکّالی هرگز با تحت الحمایگی فرانسه که در ۱۹۱۲م برقرار شد مخالفت نکرد. در حقیقت او به عنوان یکی از مدیران دستگاههای اداری رژیم استعماری ثروت قابل توجهی گردآورد.

علمای سلفی نظیرالدکّالی، از اینکه بی دینان بر جهان اسلام و به ویژه کشور آنها سلطه داشته باشند خوششان نمی آمد، اما عموماً کاری برای متوقف کردن هجومهای بی امان اروپاییان انجام نمی دادند. حتی محمدبه العربی العلوی(متوفی ۱۳۴۳ ش / ۱۹٦٤ م)، شاگردالدّکالی تا ۱۳۲۳ ش / ۱۹٤٤ م آشکارا با فرانسویها مخالفت نکرد.

برعکس، شیوخ صوفیان، نظیر سیدی محمدبن عبدالکبیر الکتّانی ( متوفی ۱۲۸۸ ش /۱۹۰۹ م) و احمد الهیبه (متوفی ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹م) در تلاش برای هدایت جنبش مقاومت برضد حاکمیت استعماری در گذشتند. این قضاوت رایج که شیوخ صوفیان با فرانسویها و اسپانیاییها ( درشمال و جنوب) علیه ملی گرایان سلفی همکاری کردند نشان دهندهٔ وضعیت در دههٔ ۱۳۲۰ ش /۱۹٤۰ م است، نه دهه های اولیه مبارزات ضد استعماری. نابسندگی بیشتر مباحثات اسلامی در اوایل قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی در مراکش به بهترین نحو در کارهای سیدی محمدبن جعفر الکتّانی متجلی است که به خاطر دو کتاب شهرت دارد: *سلوة الانفاس* که در ۱۳۱۷ ق / ۱۸۹۹ م انتشار یافت و *نصیحة اهل الاسلام* که در ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م منتشر شد. نخستین کتاب به تجلیل و بزرگداشت اولیا، صوفیان، شرفا و علمای مدفون در فاس اختصاص دارد و دومی خواستار بازگشت به اسلام ناب و دست نخوردهٔ پیامبر است. محمدبن جعفر الکتّانی نیز نظیر اغلب علما روزگارش تناقضی میان این دو نمی دید. معدودی از علمای اواخر قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی، نظیر محمدبن جعفر الکتّانی هنوز از اولیا سخن می گویند. اما بیشتر مطالب کتاب *نصیحة اهل الاسلام* کتّانی قطعاً پیروان " مدرنی " یافته است، دست کم از این لحاظ که بیشتر لفاظیها و عملاً کلیه استدلالات او همچنان میان برخی از اصلاح طلبان سلفی و اغلب "اسلام گرایان" یا "بنیاد گرایان" رایج است. این کتاب در واقع نقطهٔ عطفی در تحول اسلام، از علمای پیش از استعمار به سمت اشکال نظری تر اصلاح طلب و بنیادگرای بعدی است.استدلال اصلی آن این است که خداوند به این دلیل که مسلمانان اولیه با قوانین او مطابقت داشتند، آنها، یعنی"السلف الصالح" را قادر ساخت که رشد کنند و بیشتر جهان را فتح نمایند. آنگاه مؤمنان ازآن قوانین منحرف شدند و از این رو بی دینان اروپا توانستند بر آنها فائق آیند. اگر مؤمنان به "صراط مستقیم " باز گردند، یک بار دیگر خواهند توانست با توفیق قرین شوند وخداوند آنها را از تسلط کفار آزاد خواهد کرد وکلیه بی عدالتیهای اجتماعی را خواهد زدود. این استدلال مضمون اصلی اصلاح طلبی و بنیادگرایی مسلمانان قرن بیستم میلادی را تشکیل می دهد.

جنبش سلفی سرانجام با ملی گرایی مراکشی، که دروجود حزب استقلال و مشهورترین رهبرش محمد علّال الفاسی، تجسم یافته بود، یکی شد. هنگامی که مراکش در ۱۳۳۵ ش / ۱۹۵٦ م استقلال خود را مجدداً به دست آورد، شاه محمد پنجم ( متوفی ۱۳٤۰ ش /۱۹٦۱ م) وجانشینش حسن دوم کوشیدند تا نفوذ سیاسی این حزب را مهار کنند. اما با گسترش آموزش عمومی، برداشت سلفی از اسلام نیز گسترش یافت.

**جنبشهای بنیادگرا**

طی دههٔ ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۰م تعدادی جنبش بنیادگرا در مراکش پدیدار شدند. مهم ترین این جریانها به وسیلهٔ عبدالسلام یاسین رهبری می شد. در سال ۱۳٤٤ ش / ۱۹٦۵ م، یاسین درسی و هشت سالگی آنچه را خود "بحران

روحانی" می نامید از سرگذراند. یاسین پس از مطالعهٔ متون عرفانی بسیار به طریقت توتشیشیه پیوست و از پیروان شیخ الحاج العباس شد که شش سال بعد در گذشت .
گفته می شود که یاسین به این دلیل در ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۱م، این طریقت را ترک گفت که نتوانست آن را به یک جنبش سیاسی تبدیل کند. یاسین در نقطهٔ مقابل اکثر بنیادگرایان مسلمان قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی که تنفر نسبت به صوفی گری ویژگی اصلی آنها را تشکیل می دهد. هرگز صوفی گری را رد نکرد. او در نوشته هایش مکرراً بدان اشاره می کند.
نگرش یاسین به اسلام تا حدی در نتیجهٔ مطالعهٔ کارهای نویسندگان مصری، حسن البنا وسید قطب در اوایل دههٔ ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۰ م، سیاسی شد. او در سال ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۴م،تصمیم گرفت که رقعه ای برای شاه حسن دوم بنویسد. عنوان این رقعه، "اسلام یا توفان: نامهٔ سرگشاده ای برای شاه مراکش "بود. پیام اصلی نامه ساده وآشنا بود. مشکلات مسلمانان از انحراف آنها از اسلام راستین پدید آمده است. اگر آنها به قانون خدا بازگردند ودست از تقلید غرب بردارند، سرکوب فقرا به وسیلهٔ ثروتمندان، سلطهٔ غرب بر مراکش ،حالت ترس و وحشتی که مراکشیها در آن زندگی می کنند و نیز زاغه نشینهایی که گرد شهرهای مراکش را گرفته اند، همگی ناپدید خواهد شد. خلیفه به جای اینکه فرمانروای مطلقی باشد که بی درد و بی حال در قصرهای خود زندگی کند، از آن مردم خواهد بود. هر آنچه بد است، به نیک تبدیل خواهد شد.
حسن دوم از نامهٔ یاسین برآشفت و از عبدالله غنّون فقید، رئیس جامعهٔ علمای مراکش پرسید که چگونه باید به این نامه پاسخ دهد. غنّون پاسخ داد که یاسین باید در یک بیمارستان روانی نگهداری شود، زیرا تنها یک دیوانه می تواند شاه را این گونه مخاطب قرار دهد.
یاسین به علت رقعه ای که نگاشت سه سال ونیم (۱۳۵۳ -۱۳۵٦ ش /۱۹۷٤ – ۱۹۷۷ م) دریک تیمارستان به سربرد. او پس از آزادی مبارزهٔ خود را برای استقرار یک حکومت واقعاً اسلامی در مراکش از سرگرفت، اما او دیگر شاه را مستقیماً مورد انتقاد قرار نداد. او در ۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۹ م انتشار یک نشریهٔ اسلامی تحت عنوان الجماعة ( گروه ) را آغاز کرد. این نشریه پس از انتشار شمارهٔ یازدهم و در حالی که روی هم کمتر از سه هزار نسخه از آن منتشر- شده بود، در ۱۳٦۲ ش / ۱۹۸۳ م توقیف شد. حکومت همچنین یاسین را از سخنرانی در مساجد ممنوع کرد. در آذر ۱۳٦۲ /دسامبر ۱۹۸۳ ، یاسین کوشید روزنامهٔ دیگری تحت عنوان الصبح منتشر کند، اما این نشریه نیز بلافاصله توقیف شد و او به دو سال زندان محکوم گشت. یاسین در دی ۱۳٦٤ / ژانویهٔ ۱۹۸٦ از زندان آزاد شد.
خانهٔ یاسین در سلا از ۱۳٦٤ ش/ ۱۹۸٦ م تا ۱۳٦۷ ش / ۱۹۸۹ م به کانون جنبش او تبدیل شد و این در حالی بود که درتمام مدت، پلیس این خانه را زیر نظر داشت و اغلب از بازدید کنندگان بازپرسی می کرد. این جنبش که اکنون به نام "العدل و الاحسان" معروف است خود یادآور یک طریقت صوفی است. پیروان یاسین نیز نظیر یک شیخ صوفی از او به عنوان مرشد یا "راهنما" یاد می کنند. او نیز نظیر یک شیخ بر اهمیت عبادات و ذکر خدا تاکید می کند. گفته می شود که از پیروان یاسین می خواهند که هر روز سه هزار بار"لا اله الاالله " بگویند و سیصد بار صلوات بفرستند. این جنبهٔ صوفیانه از جنبش یاسین غیر معمول است وبرخی بنیاد گرایان آن را محکوم کرده اند.در آذر ۱۳٦۸/ دسامبر ۱۹۸۹ پلیس مانع رفت و آمد به خانهٔ یاسین شد و او در خانه اش به صورت بازداشت باقی ماند. ماه بعد، شش تن از رهبران "العدل والاحسان" نیز دستگیر شدند. محاکمهٔ آنها در اردیبهشت ۱۳٦۹ /مه ۱۹۹۰ موجب برپایی تظاهراتی به وسیلهٔ دو هزار تن از مردم شد. مرکز شهر رباط برای حدود سه ساعت فلج شد تا سرانجام پلیس معترضان را که اغلب دانشجو بودند، پراکنده کرد. این واقعیت که تظاهرات مورد بحث چشمگیرترین موفقیت سیاسی یاسین بوده است، نشان می دهد که جنبش او دست کم تا ۱۳۷۱ ش / ۱۹۹۲ م تا چه حد ناموفق بوده است.
یکی از دلایلی که برای ضعف جنبش یاسین ذکر می شود، اعتقاد عامه به تقدس شاه مراکش است. اما این اعتقاد دیگر میان مراکشیهای تحصیل کرده، که تعدادشان از استقلال به بعد سریعاً افزایش یافته است، وجود ندارد.

**سودان**

این کشور از سوی شمال ۱۲۷۳ کیلومتر با مصر، از شمال باختری ۳۸۳ کیلومتر با لیبی، از سمت باختر ۱۳۶۰ کیلومتر با چاد، از سمت جنوب باختری ۱۱۶۵ با آفریقای مرکزی، از سمت جنوب با جمهوری سودان جنوبی و بالاخره از سمت شرق ۶۰۵ کیلومتر با اریتره،اتیوپی مرز مشترک دارد.

شکل ۳۳: موقعیت سودان در قارۀ آفریقا

ورود کامل اسلام به منطقۀ سودان امروزی در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی انجام گرفت. قبل از استقلال سودان جنوبی، تقریباً ۷۰٪ جمعیت ٤٠ میلیون نفری سودان مسلمان اند که در شمال سودان (یعنی در دوسوم بزرگترین کشور آفریقایی ) ساکن هستند. اقلیتهای غیر مسلمان (، یعنی پیروان ادیان بومی (۲۵٪) و مسیحیان (۵٪)) در کوهستانهای نوبه و جنوب سودان، قرار دارند؛ یعنی جایی که غیرمسلمانان از بومیان پیرو مذاهب آنیمیستی، در کنار فرقه های مسیحی بازمانده از زمان استعمار یا درآمیخته با آنان، پیروی می کردند.

شکل ٣٤: نقشۀ سودان

در سودان الگوی فرهنگی متمایز از اسلام آفریقایی که در مذهب مالکی و سنّتهای بومی ریشه دارد، قابل تشخیص است. توسعۀ اسلام در این کشور از منطقۀ غرب نشئت گرفته است که پادشاهی‌های آفریقایی آن منطقه از قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی به اسلام گرویده بودند. همچنین اسلام از مصر به ناحیۀ شمال آمد، خصوصاً پس از سقوط پادشاهی مسیحی نوبه در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی. از ۳۵۰ تا ۵۵۰ پادشاهی مسیحی نوبه، به طور مؤثری با رشد اسلام به سمت جنوب و در طول رود نیل مقابله کرد. سلطنت فونج نخستین دولت اسلامی بود که در ۹۰۹ ق / ١٥٠٤ م در سنّار تشکیل گردید.

روند اسلامی و عربی شدن، پس از سقوط آخرین پادشاه نوبه به گونۀ نسبتاً سریعی پی گرفته شد. ولی مردم منطقۀ نوبه با حفظ زبان و فرهنگ متمایز خود، فرهنگ وصفات ممتاز سودانیها را تا به امروز حفظ کرده اند. اسلام به موازات توسعۀ خود در طول درۀ نیل و به سمت جنوب، به طرف غرب تا کوردوفان و دارفور نیز گسترش می یا فت . در سنّار، سلطنت سیاه نیز نامیده شده است روحانیانی از حجاز و مصر جهت ترویج عقاید و احکام اسلامی و به منظور ایجاد نخستین محاکم مذهبی، به منطقه جذب کردند. زائران زیادی که برای سفر به به مکه راههای زیارتی صحرای بزرگ آفریقا را در می نوردیدند، منبع دیگری برای ارتباط مستمر و نفوذ اسلام آفریقای غربی بر منطقۀ شرق آفریقا، شامل سودان، بودند.

تا قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی و پس از گذشت سه قرن تماس و نفوذ فرهنگی غرب آفریقا و مصر و عربستان، اسلام به خوبی در سودان تثبیت شد. مورخان به طور گسترده ای، قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی را دورۀ تحول اسلامی در سودان نامیده اند. همچنین در این دوره برجسته ترین وقایع تاریخ سودان شامل استیلای حکومت مشترک ترکان و مصریان از ١٢٣٦ ق / ١٨٢١ م تحقق یافت که با پیروزی انگلستان در ١٣١٦ ق / ١٨٩٨ م این

تحولات به اوج خود رسید. این رویداد ها موجب شکل گیری کشور سودان و مرزهای جدید جغرافیایی آن شد وزمینه را نیزبرای احراز یک جایگاه مهم برای اسلام در ادارهٔ کشور فراهم آورد.
معمولاً گفته می شود تاریخ جدید سودان با تسلط حکومت مشترک مصریان و ترکان عثمانی در ۱۲۳۶ ق / ۱۸۲۱ م آغاز می شود که به اشغال و کنترل کامل سودان تا سال ۱۲۹۸ ق / ۱۸۸۱م انجامیده است. این حاکمیت همانند آنچه در ترکیه معمول بود، شامل نوعی از روشهای اداری ترکان عثمانی و نظامی اداری بود که توسط مقامات محلی و مصری، تحت نظارت ارتش مشترک عثمانی – مصری اداره می شد. تسلط و اشغال سودان، خصوصاً همراه با مقاومتهایی که از جانب گروه های شیخیه و جعالین نضج می گرفت و همچنین در کنار شورشهایی که سرتاسر قلمرو حکومت عثمانی را در برگرفته بود، کار آسانی نبود. مردم سودان حتی با به امروز به واسطهٔ مالیاتهای سنگین، خدمت نظام وظیفهٔ اجباری و حتی به بردگی گرفتن زورمدارانه کسانی که برخوردار از حقوق برابر اجتماعی بودند، ولی نسبت به مفاهیم ملت و حقوق اساسی و انسانی آن ناآگاه بودند، از حکومت ترکان خاطرات ناخوشایندی دارند. تا شش دهه پس از اشغال سودان توسط ترکان عثمانی هیچ قیام عمومی صورت نگرفت، تا اینکه محمداحمد که خود را مهدی خوانده بود، از دانگولا، با متحد کردن جنبش مقاومت، انقلاب موفقیت آمیزی را رهبری کرد که نهایتاً به حکومت مشترک ترکان – مصریان خاتمه داد.

شکل ۳۵: مهدی سودانی

در قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی نیز مواردی از جهادهای موفق در واکنش به مداخلات خارجی رخ داد که توانست اندیشه دولت اسلامی را در بین حکومتهای فولانی و در سوکوتو و کانم – برنو پیاده کند. بدون شک مشهورترین این نهضتهای جهادی، مبارزات مهدی سودانی بود که مقاومت حماسی آن نه تنها به حکومت ترکان عثمانی خاتمه داد، بلکه اجازه نداد علی رغم تلاشهای ژنرال چارلز گوردون، انگلستان بتواند در سودان توفیق عجل کسب نماید. حوادثی که بین سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۱۶ ق / ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۸ م تحت عنوان نهضت مهدیون رخ داد، بدون تردید بخش مهمی از تاریخ هردو کشور گوردون در خارطوم و پیروزی مجدد سودان، یکی از نکات تاریخ پرفراز و نشیب امپراتوری انگلستان بود، چرا که سودانیها توانستند در مقابل مواجهه تاریخی طولانی و هوشیارانه غرب در برابر اسلام، آخرین نقاط ( مستعمرات ) را تحت اختیار خود بگیرند. از دیدگاه تاریخ مسلمانان سودان، نهضت مهدیون، بیانگر پیروزی مقاومت اسلامی در مقابل سلطهٔ بیگانه است.
محمد احمد، تحصیلات خود را در علوم مذهبی در شمال سودان فراگرفت و پس از مباحثات طولانی با نوهٔ محمد شریف نورالدائم پایه گذار فرقهٔ مذهبی سمانیه، به این فرقی پیوست. او ریاضتهای شدید ی را برخود هموار می کرد و در عین حال از رهبران سیاسی، اجتماعی زمان خود نیز شدیداً انتقاد می‌کرد ودر عین حال از رهبران سیاسی، اجتماعی زمان خود نیز شدیداً انتقاد می کرد. حمیّت روحی او با اندیشهٔ دیرینهٔ اسلامی در مورد "منتظر موعود" (قابل مقایسه با شخصیت مسیح در ادیان مسیحی وکلیمی ) درهم آمیخت و در مواجهه با یک جامعهٔ بحران زدهٔ، محمداحمد را برانگیخت تا در جمادی الآخره ۱۲۹۸ / مه ۱۸۸۱، ادعای مهدویت نماید. دعوت مردم به مسلح شدن در برابر اشغالگران ترک و مصری و همچنین پالایش جامعه به واسطهٔ تبلیغ حاکمیت فراگیر اسلام، ماموریت مقدس وی را تشکیل می داد. او با تکیه بر مفهوم جامعهٔ اسلامی یا امت، حامیانی از شمال و غرب سودان گرد خود جمع نمود.
نیروهای مهدی، در ربیع الآخر ۱۳۰۲ / ژانویهٔ ۱۸۸۵، خارطوم را تصرف کردند، و ژنرال گوردون که از منافع انگلستان و خدیوهای مصر در سودان دفاع می‌کرد را به قتل رساندند. البته این اقدام نهایتاً موجب انتقام جویی و تسلط مجدد امپراتوری بریتانیا بر سودان گردید.
مدت کوتاهی  پس از سقوط خارطوم، محمد احمد المهدی از دنیا رفت و خلیفه عبداللّه تعایشی جانشین شد.هدف او رهبری و شکل دادن یک دولت اسلامی در شهر ام درمان و احیای یک جامعهٔ اسلامی براساس جامعهٔ اولیه اسلامی در مدینه بود. این نهضت اصولگرا و متعصب با عملیات نظامی خود سعی داشت با حمله به مناطق جنوبی، مذهب آنیمیستی اهالی کوهستانهای نوبه و بحر الغزال را به اسلام تغییر داده و دارالاسلام را توسعه دهد. این دوره در جنوب سودان، به عنوان آغاز دخالتهای ساعیانه دولتهای مسلمان شمال جهت تسلط مذهبی و سیاسی بر جنوب شناخته می‌شود.

حاکمیت دولت مهدیون در شمال سودان که تنها جمهوری اسلامی ضد امپریالیستی در آفریقای آن زمان بود، یادآور نخستین ناسیونالیسم شکوهمندی است که از بستر خیزش اسلامی برخاسته است. تقریباً یک بار دیگر همسو با انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۹ م (تقریباً یک قرن بعد )، احیای اسلامی نوین، مانند آنچه در زمان مهدیون در سودان رخ داد، مشاهده شد. در ۱۳۶۸ ش / ۱۹۸۹ م، نیروهای ژنرال هوراتیو هربرت کیچنر، که مسلح به سلاح گرم و قایقهای توپدار بودند، توانستند با غلبه بر نیروهای انصار مهدی که تنها اسلحهٔ آنها شمشیر بود، دولت مهدیون را ساقط کنند.قتل عام میدان جنگ کاری در خارج شهر ام درمان بیانگر شکست واقعی و نمادین مهدیون است.

تاثیر نافذ انقلاب مهدی در اسلام متداول در سودان و در حیات سیاسی سودان، درنفوذی که خاندان المهدی از آن برخوردارند، قابل مشاهده است. عبدالرحمن المهدی ، فرزند محمد احمد المهدی، رهبری تشکل مذهبی، خانوادگی و سیاسی انصار را از نخستین روزهای آغاز استعمار مشترک انگلیسی – مصری به دست گرفت. بریتانیا وی را تا جنگ جهانی اول – که او و سایر مذهبیها وفاداری خود را به تاج وتخت و نه به استانبول اعلام کردند – تحت نظارت دقیق قرار داد. بعداً سازمان سیاسی انصار به رهبری صدیق، فرزند عبدالرحمن، به یک حزب ملی تبدیل شد و در سالهای بعد صادق المهدی، فرزند صدیق، دوباره به نخست وزیری سودان رسید که حاکی از نفوذ غیر قابل انکار این خاندان مسلمان است.

**شکل ۳۶: مناطق مورد نفوذ محمد احمد در سودان**

مکتب تصوف، به موازات و اغلب در تقابل با سنّت دولت سالاری در اسلام، قرار دارد. تا قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی و نزدیک به چهار قرن فرقه های رایج تصوف در روند توسعهٔ اسلام در سودان، مبلّغ اصلی بودند. شکل دستورات مذهبی آنها شامل نوعی ذکر، همراه با دف زدن، سماع و سرودخوانی بود که با هدایت شیوخ محلی اجرا می شد. تصوف بدون آنکه آداب و رسوم محلی را تهدید کند، با آنها درآمیخت. فرق تصوف که عمده ترین آنها در سودان قادریه، سمانیه، ختمیه، سنوسیه و شاذلیه می باشند، عمدتاً حامی برابری بین افراد بوده گرایشی به تشکیلات سازمانی ندارند؛ از این رو از شکل بندی نهادهای اسلامی مانند محاکم شریعت یا فتاوای رسمی که علمای مذهبی در حمایت از دول صادر می‌کردند، اجتناب می نمودند. با ایجاد دولت، بوروکراسی، دادگاهها و به اجرا گذاردن رسمی اسلام، رهبران محلی تصوف تضعیف شدند، که آنها نیز در واکنش، از حمایت دولت اجتناب کردند.

چندین بار دولتها در مخالفت با تصوف آنها را به علت قائل شدن به قداست برای شیوخ تصوف و عبادات بی قید و بند و خارج از شکل شرعی، خارج از چهارچوب اسلام اصیل اعلام کردند. با وجود این، فرق تصوف تا امروز نیز در بین مردم متداول بوده و اختلاف آنها در زمینه های چگونگی ترویج اسلام، استقرار نهادها در جامعه و روابط آنها، با دولت همچنان باقی است. با پیروزی مجدد و سرکوبی نیروهای مهدیون، حکومتی استعماری مرکّب از مصر و انگلستان بین سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ ق / ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲ م درسودان بر سرکارآمد. برخورد با اسلام پس از مهدیون بسیار دقیق بود و خصوصاً سعی می شد بدون درهم شکستن اسلام، آن را تحت نظارت قرار دهند و مسلمانان را نیز از طریق نهادهای اسلامی که اینک تحت حاکمیت انگلستان قرار داشت زیر نظر می گرفتند. این اقدام از طریق ایجاد نهادهای اسلامی مستقل و گماشتن افراد مورد اعتماد حاکمان فاتح برای ادارهٔ این نهادها صورت گرفت. از میان علما کسانی نیز برای این ساختار جدید برگزیده شدند. این افراد از یک نظر مسلمان و خودی بودند و از جانب دیگر شخصی خارجی و استعمارگر.

پرچم سودان: سه ردیف افقی از بالا به پایین به رنگ قرمز، سفید و سیاه و در سمت چپ یک مثلث متساوی الساقین سبز. قرمز به نشانی مبارزه برای آزادی، سفید به نشانی صلح، نور و عشق، سیاه به نشانی خود سودان (در عربی: سیاهان) و سبز به عنوان نماد اسلام و کشاورزی و کامیابی.

در این میان فقه اسلامی توسعه داده شد که اجازه داشت جدای از قانون و دادگاه های کیفری و غیرنظامی انگلیسی، از اجزای خاص دادگاه، محکمهٔ استیناف و حوزه های قضایی جداگانه برخوردار گردد. محاکم شرع اسلامی در سودان، در خصوص تصمیم گیری در مورد مسائل مربوط به مسلمانان سودان مانند ازدواج، طلاق، حضانت و حمایت از فرزندان، ارث و وصیت و وقف دارای صلاحیت بودند. قاضی کل دادگاه های شرع را فرماندار کل سودان منصوب می‌کرد که با دستور و تحت نظارت صاحب منصب استعماری، یعنی دبیر قضایی، انجام وظیفه می‌کردند.
قاضی کل از حق صدور بخشنامه های قانونی که تصمیمات و احکام دادگاه را تنظیم می کرد، برخوردار بود. در عمل و تا ۱۳۶۲ ش / ۱۹۸۳ م و اسلامی شدن قوانین، مقررات فوق، تعیین کنندهٔ چگونگی توسعه قوانین اسلامی در سودان بودند. پیشرفت قابل توجهی که در این دوره صورت گرفت موارد زیر بود:
اصلاحات قانون طلاق؛ مجاز بودن حق طلاق برای زنان در مواردی که مورد اذیت و آزار واقع شده باشند؛ توسعهٔ حقوق زنان در زمینه حق خرجی پس از طلاق و نگه داری فرزندان تحت شرایط خاص؛ تایید حق اولیا (خصوصاً پدر) نسبت به رضایت برای جاری شدن عقد ازدواج ( که نهایتاً در ۱۳۳۹ ش / ۱۹۶۰ م، حق قانونی زنان برای انتخاب در ازدواج به رسمیت شناخته شد)؛ تنظیم مقررات وقف برای اعضای خانواده ( که بعضاً در مغایرت با دستورات قرآن و به انگیزه منافع خانوادگی عمل می شد). بررسی این مقررات نشان می دهد که نقش علما در دورهٔ استعمار نه تنها کاملاً فرمانبردارانه نبوده بلکه آنها با استقلال اندیشه و عمل خود در فراهم آوردن نظام مقررات حقوقی، در واقع به عنوان تنها طبقهٔ قانونی، نقش محافظان ایمان مذهبی را تحت حاکمیت خارجیان ایفا نمودند.
ورای قلمرو اسلام رسمی، بیشتر سازمانهای مسلمان سنّتی مانند انصار، پیروان مهدیون، اعضای فرق مذهبی قدرتمند مانند ختمیه و خانوادهٔ مرغنی در حوزه های سیاسی دوران پیش از استعمار، نفوذ داشتند. علی رغم مطیع بودن این فرقه های مذهبی در دهه های نخست حاکمیت بریتانیاییها بعدها این مکاتب مذهبی سیاسیتر شده و احزاب سیاسی امت ( متشکل از مهدیون ) و وحدت ( مرکّب از برخی پیروان فرقهٔ ختمیه ) شکل گرفتند. حزب امت که در ۱۳۲٤ ش / ۱۹٤۵ م تاسیس شد خواهان استقلال سودان بود، حال آنکه حزب و حدت که در ۱۳۲۳ ش / ۱۹٤٤ م پایه گذاری شده بود از طرف مصر حمایت می شد. این اختلاف نظرهای سیاسی اساسی با رقابتهای تاریخی این دو فرقه قدرتمند مسلمان درهم آمیخته و آنها را به صورت دشمن یکدیگر درآورده و از تشریک مساعی با یکدیگر دربارهٔ هر موضوعی – از دوران پیش از استقلال تا به امروز – بازداشته است.
اخوان المسلمین نهضت سیاسی – مذهبی جدیدی بود که در ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ م در مصر پایه گذاری شد و در دههٔ ۱۳۱۸-۱۳۲۸ ش /۱۹٤۰ م دامنهٔ نفوذ خود را به سودان، کشور همسایه، نیز گسترانید تا جایی که در اوایل دههٔ ۱۳۳۰ ش / ۱۹۵۰ م شاخه ای نیز در سودان گشایش یافت. هنگامی که احزاب امت و وحدت به هنگام استقلال سودان درسال ۱۳۳۵ ش / ۱۹۵٦ م درگیر جنگ قدرت با یکدیگر شدند، اخوان المسلمین در صدد اعمال نفوذ برنیامدند، تا اینکه در اواسط سالهای دههٔ ۱۳٤۰ ش / ۱۹٦۰ م جبههٔ منشور اسلامی، وابسته به آن، در انتخابات سیاسی وارد شد و کوشش کرد تشکیلاتی را سازمان دهد. رهبر اخوان المسلمین از ابتدا حسن الترابی فارغ التحصیل دانشکدهٔ حقوق از دانشگاه خارطوم بوده است که در سطح بین المللی بیشتر به عنوان رهبر نهضت احیای اسلامی شناخته می شود.
در بیشتر دورهٔ پس از استقلال که دولتهای ملی و نظامی قدرت را در دست داشتند، اسلام و نهادهای اسلامی رسماً خارج از عرصهٔ مسائل سیاسی قرار داشته است، به هرحال، موضوع وضعیت و آیندهٔ اسلام چه در میان افرادی که در پی ایجاد یک جامعهٔ سکولار چند قومی و چند مذهبی و پایان دادن به جنگ داخلی شعله ور شده پس از استقلال بین شمال و جنوب بودند و چه کسانی که دنبال نقش بیشتری برای قانون و حاکمیت اسلام در کشوری که جمعیت عمدهٔ آن را مسلمانان تشکیل می دادند، بودند، بخش عمده ای از دستور کار سیاسی بود.
این وضعیت به طور کامل در دورهٔ رژیم نظامی جعفر نمیری (۱۳٤۸ تا ۱۳٦٤ ش / ۱۹٦۹ تا ۱۹۸۵ م) تغییر کرد. سیاستهای او که نخست سکولار ملی گرایانه بود، بعداً به گونه ای نمایشی به سمت حکومت اسلامی، آن هم از طریق

صدور فرمان ریاست جمهوری ۱۳۶۲ ش / ۱۹۸۳ م تغییر یافت. به موجب این فرمان قوانین اسلامی به نحوی جامع و فراگیر در کل کشور جاری می گردید .

این فرمان موجب نارضایتی اهالی جنوب سودان گردید و آنها احساس کردند که به آنها خیانت شده است. به دنبال آن، آنها در جنبش آزادی بخش خلق سودان (SPLM) متشکل شده و جنگ داخلی را که در دهۀ ۱۳۳۰ ش / ۱۹۵۰ م متوقف شده بود، از سرگرفتند. جعفر نمیری از شریعت به عنوان یک سلاح سیاسی علیه مخالفان خود بهره برداری و در نهایت نیز از به اجرا گذاردن قانون مجازات حدود ( اسلامی) سوء استفاده کرد. تخمین زده شده است که با اجرای این مجازاتها طی ۱۳۶۲ تا ۱۳٦٤ ش / ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ م حداقل دویست نفر دچار نقص عضو شده اند. نارضایتی فزاینده و فراگیر مردم از تغییر رویۀ رژیم نمیری با اعدام رهبر سالخوردۀ برادران جمهوری خواه، یعنی محمود محمد طه، توسط حکومت به اوج خود رسید. طی چند هفته، جعفر نمیری پس از یک انقلاب مردمی و کودتای نظامی سرنگون شد و در ۱۳٦٤ ش / ۱۹۸۵ م دمکراسی به کشور اعاده شد .

پس از یک دورۀ انتقالی، صادق المهدی طی یک انتخابات و برای دومین بار به نخست وزیری سودان رسید که این سمت را تا ۱۳٦۹ ش / ۱۹۸۹ م به عهده داشت . با وجود این او در سروسامان دادن به بحرانهای پیش روی کشور، یعنی پایان دادن به جنگ داخلی در جنوب و تعدیل مقررات شریعت، به عنوان قانون دولت، شکست خورد.

شکل ۳۷: حسن ترابی و صادق المهدی

دومین کودتای نظامی سودان در ۱۳٦۹ ش /۱۹۸۹م با حمایت یک رهبر اسلامی یعنی حسن ترابی و رهبری رسمی یک ژنرال ارتش؛ یعنی عمرالبشیر به وقوع پیوست که منجر به قدرت رسیدن یک رژیم اسلامی در سودان گردید. موضوع جایگاه مناسب مذهب، خصوصاً قانون ودولت اسلامی، موضوعی اساسی برای ثبات سیاسی و وحدت ملی سودان است. چرا که دریک کشور چند نژادی و چند مذهبی، نقش اسلام در جامعه و کشور بسیار مهم است. در نتیجۀ انتخاب بین گزینه های سکولار و دمکراتیک یا تعهد به اسلام به عنوان دو برایند احتمالی مناقشات داخلی مطرح می باشد.

از ۱۳٦۹ ش / ۱۹۸۹ م تاکنون عمرالبشیر، رئیس جمهور سودان است. اعضای کابینه و حاکمان ۲٦ ایالت سودان را شخص رئیس جمهور تعیین می کند. در ۱۳۷۸ ش / ۱۹۹۹ م اختلاف و نزاع میان حسن ترابی و عمرالبشیر منجر به برکناری ترابی از سمتش در مجلس سودان شد. در پی همه پرسی سال ۱۳۹۰ /۲۰۱۱ منطقۀ جنوبی سودان از کشور سودان جدا و مستقل شد.

شکل ۳۸: عمر البشیر

یکی از مشکلات سودان، مسالۀ استقلال طلبان دارفور است. دارفور که از نام قبیله فور همراه با کلمۀ دار (در عربی به معنی خانه و موطن) گرفته شده، ناحیه‌ای است در غرب کشور سودان و دربرگیرندۀ سه استان دارفور غربی، دارفور شمالی و دارفور جنوبی. مناقشه دارفور که از سال ۲۰۰۳ میلادی آغاز شد و قریب به ده سال ادامه دارد، بیش از ۲۰۰هزار کشته و بیش از دو میلیون آواره به جا گذاشته است.